

کرد و کردستان

نوشته‌ی

درک‌کنان

کردستان
www.tabanfan.info
Derk Kennane

ترجمه‌ی

جواد هاتفی

حق چاپ محفوظ

ناشر :



تهران - خیابان ناصر خسرو

تبرستان
www.tabarestan.info

پشگفتار

کشور کهنسال ایران، در طول تاریخ پرافتخار خود، فرزندان بیشماری با نامهای گوناگون در دامان پرمهر خود پرورانیده است که (کرد)، یکی از آنان میباشد. کردهای امروزی یا همان مادهای باستانی بوده‌اند، یا شاخه‌ای از مادها و یا پارتها هستند که با پارسیان و بلوچها و دیگر مردم ایران از یک ریشه و نژاد میباشند. این مردم دلاور که در کوهستانهای زاگرس گسترش یافته‌اند، در طول تاریخ مانند سپری پولادین در جلوروی مردم ایران قرار داشتند و هر تجاوزی که از سوی باختر با ایران می‌شد نخست با پایمردی آنان برخورد می‌کرد. این وضع از ابتدای حیات سیاسی ایران تا نبرد چالدران پیوسته ادامه داشت. این فرزندان با وفا و غیور هیچگاه خودش را از آغوش مام مبین بیرون نیا فکنند بلکه دوش بدوش برادران ایرانی دیگر برای سربلندی کشور مقدس ایران تلاش میکرد و در برابر دشمنان مردانه می‌جنگید.

کردها همواره پیشتازان نبرد با بیگانگان بوده‌اند در این مدت نه تنها هیچوقت اندیشه جدائی از ایران در سر نپروراندند بلکه کشورستانی کرده و فرهنگ ایرانی را در جهان پخش می‌ساختند. گواه کلی، پادشاهی خاندان ایوبی بر سوریه و فلسطین امروزی است.

کردهای ایرانی نژاد زیر رهبری و فرماندهی «صلاح‌الدین ایوبی» در نبردهایی که با کشورهای اروپائی آنروز زیر نام جنگ‌های صلیبی نمودند، دلیری و رادمردی ذاتی خود را به ثبوت رسانیدند.

در جنگهای صلیبی بار دیگر، خاطرات جنگهای ایران و روم زنده شد.

هنجار نبرد پارتی، یا پارتی سانی، که کراسوس سردار رومی، گرفتار آن شده بود بکلی اندیشه‌جانهینی اسکندر مقدونی را ازمغز رومیان بیرون کرد. صلیبیون هم ناچار شدند، بدون گرفتن کمترین بهره، یاسرافکنندگی به کشورهای خود بازگردند

درباره کرد و کردستان، کتاب‌های زیادی نوشته شده، ولی این کتاب که آنرا «درک‌کنان» Derk Kennane استاد سابق دانشگاه بغداد نوشته و در فوریه ۱۹۶۴ در چاپخانه دانشگاه اکسفورد انگلستان بچاپ رسانیده و ترجمه آن ملاحظه می‌گردد، با وجود مختصر بودن، سرگذشت مردم کرد را پس از شکست چالدران شرح داده و اطلاعاتی در اختیار خوانندگان، نسبت به سرنوشت برادران ایرانی کرد، که اکنون بنام‌های کردستان شوروی، کردستان ترکیه، کردستان سوریه، کردستان عراق، با حکومت‌های گوناگون اداره می‌شوند می‌گذارد. خوانندگان گرامی با مطالعه این کتاب ریشه ناراحتی‌ها و کشمکش‌ها، هم‌اکنون در کردستان عراق جریان دارد، درک خواهند فرمود.

تهران فروردین‌ماه ۱۳۴۸ جواد هاشمی

کرد و کردستان

کردستان
www.tabarestan.info

سرزمین کردستان از کوه‌های بلند و دره‌های پر شیب و جلگه‌های حاصلخیز تشکیل میشود. مردم در کوهستانهای آن به گله داری و دامپروری اشتغال داشته و در جلگه‌ها به کشاورزی پرداخته، پاره‌ای هم در شهرها زندگی شهری دارند.

هرچند کردستان از لحاظ منابع معدنی فقیر است. اما قسمت غربی آن غنی‌ترین منبع نفت جهان را در اختیار دارد. خود داری عراق از شناسائی حق خود مختاری، که کردها خواستار آنند، مهمترین مسئله ایست که شورشیان با آن روبرو می‌باشند. میدان نفتی دیگری در شمال کردستان در «عین صلاح» و «بو نماه» Butmah و چاه‌های بی‌شمار در جاهای دیگر دارد، لیکن میدان نفتی کرکوک بزرگترین آنهاست. کرد ها نمیخواهند همه عواید نفت را تصاحب نمایند، بلکه میخواهند در آمد نفت بطور تساوی میان کرد و عرب قسمت گردد.

در کردستان ترکیه نیز نفت استخراج شده و آهن و مس، یافت میگردد

ولی هیچکدام از آنها قابل اهمیت نمی‌باشند .

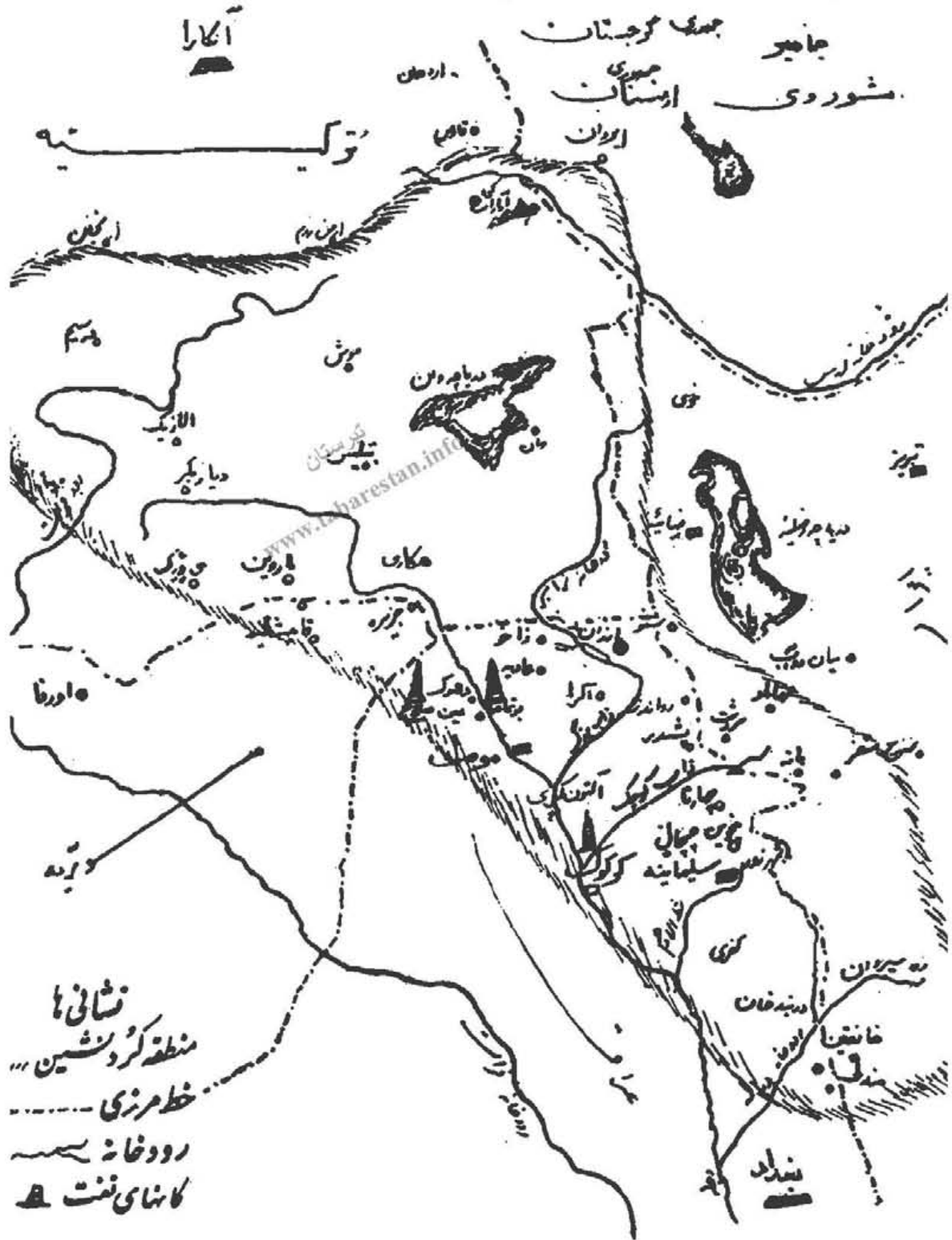
بزرگترین و مهمترین منابع کردستان «آب» میباشد . رودخانه‌های بی‌شمار، جویبارهای کوهستانی، این سرزمین را قادر می‌سازد، تا در آینده سیستم آبیاری را توسعه داده و از نیروی آبشارها «برق آبی» بدست آورند.

مردمان کرد، کشاورزان خوبی می‌باشند . در جلگه «اریل» گندم بمقدار زیاد کاشته میشود . در کردستان عراق، توتون یکی از منابع مهم درآمد مردم بوده و انواع آن ، از لحاظ نوع جنس مرغوبیت دارد، بزو گوسفند، دامهای اصلی کردستان می‌باشند، از اسب والاغ بمنظور بارکشی و سواری و کمک به کشاورزی استفاده میشود. انگور، زردآلو، بادام، انجیر و میوه‌جات دیگر در باغستانها کاشته شده و بطور وحشی و خود رو نیز یافت میگردد .

در تابستان، گرمای هوای جلگه‌ها، طاقت فرساست . در زمستان سرما بیداد می‌کند . در جنوب غربی کردستان عراق ، قله کوهها بسه هزار پا می‌رسند . بلندترین کوه که بر همه کردستان تسلط دارد ، قله (آرارات) است، که بلندی آن به هفده هزار پا بالغ می‌گردد . خود این کوه ارتفاعش چندان نیست بلکه ارتفاع زیاد بمناسبت فلاتی است که کوه، در آن قرار گرفته است. دریاچه «وان» هم که در قلب کردستان ترکیه، واقع شده شش هزار پا از سطح دریا بلندتر است .

آماره‌ای که از سرشماری، کشورهای آسیای خاوری درست میباشد اطمینان بخش نیست . زیرا حکومت ها غالباً آمارهای نا درست منتشر می‌سازند . مردم هم ازدادن اطلاعات شانه خالی می‌کنند . مخصوصاً در

کردستان ترکیه که اشکالات بیشتر می باشد. زیرا دولت ترکیه در این چند ساله اخیر اصولاً منکر وجود مردم کرد در کشور ترکیه می باشد



موقعیت منطقه کردنشین

بطوریکه تخمین زده می‌شود جمعیت کرد بشرح زیر است :

کردستان عراق ۱۲۰۰۰۰۰۰ یکمیلیون دویست هزار

کردستان ایران ۱۴۰۰۰۰۰۰ یکمیلیون چهار صد هزار

کردستان ترکیه ۲۵۰۰۰۰۰۰ دو میلیون پانصد هزار .

کردهای سوریه ۲۵۰۰۰۰۰ دویست و پنجاه هزار.

گذشته بر چهار کشور گفته شده در بالا بین شصت هزار تا یکصد هزار نفر کرد ، در قفقازیه زندگی میکنند که مجموعاً میان پنج تا شش میلیون نیز بر آورد میشوند ، از اینکه پاره‌ای ، کردها را ده تا دوازده میلیون قلمداد کرده‌اند اشتباه میباشد . شاید از این آمار سکنه کوهستان «زاگرس» که جغرافی دانان قرون وسطای عرب آنها را کرد قلمداد کرده‌اند در این سرشماری بحساب گذاشته شده‌اند ، مانند «لر» که هیچگاه نام کرد نداشته است .

حقیقت غیر قابل انکار آنست که در عراق و ترکیه کردها در اقلیت واقع شده‌اند اما منطقه پهناوری را در آن دو کشور اشغال کرده‌اند.

در کشورهای عراق ، ترکیه ، سوریه ، کردها رسم دیرین عشایری را حفظ کرده و تغییرات کلی بدان راه نداده‌اند .

پس از جنگ جهانی اول ، کردستان عثمانی میان عراق و ترکیه تقسیم شد ، سرزمین کرد نشین «جزیره» هم ما بین عراق و سوریه بخش گردید. در حال حاضر تماس میان کردهای ایران و عراق و ترکیه و سوریه باسانی انجام می‌گیرد ولی آمد و رفت میان کرد های قفقاز با کردهای ترکیه سخت دشوار میباشد .

در تقسیم‌بندی بعد از جنگ ؛ وضع کردهای قفقاز مانند دوران پیش

از جنگ باقی ماند. اما با کمک مؤسسه اقتصادی جمهوری ارمنستان، از لحاظ فرهنگی پیشرفت کرده و توجه زیادی نسبت به زبان کردی معمول داشتند و این تنها امتیازی بود که در چارچوب حکومت شوروی برای کردها قائل شدند.

زبان کردی از شاخه ایرانی «فارسی» میباشد که تمام مردم کردستان با آن سخن میگویند. زبان ترکی و عربی زبان دوم آنها می باشد. زبان کردی به دو لهجه جدا از یکدیگر قسمت بندی میشود مانند:

کرمانجی و کردی، که کردهای شمالی و جنوبی با آن دو لهجه سخن میگویند. لهجه سومی هم وجود دارد که کردها، با آن «مچومچو» Macho Macho گفته، و ترکها آنرا «زازا» za za و در ایران «گورانی» مینگویند. زبان شناسان «مچومچو» را کردی نمی پندارند. ولی کردها، آنرا زبان کردی دانسته و با این لهجه، در مجالس بزمی اردلان های سنندج و «بابان» های سلیمانیه اشعار سروده می شد. امروزه شاخه «قزلباش» ترکیه و «کاکلی» در عراق، و اورامان، در نواحی مرکزی زاگرس با آن زبان سخن میگویند.

تاکنون کتابی که ارزش ادبی داشته باشد بزبان کردی نوشته نشده است. بهترین داستان نویس کرد، که مردم انگلیس او را می شناسند، افسانه سرای معروف، «یاشار کمال» می باشد. ادبیات کردی را غزلها و آوازهای محلی تشکیل می دهند، که دهان بدهان منتشر می گردد. کردی را با خط عربی می نویسند ولی در این اواخر نوشتن خط لاتین نیز متداول شده. سالیان دراز به کردهای قفقاز تحمیل کرده بودند که با

خط « سیریلی » Cyrillic مکاتبه نمایند ولی سرانجام این خط عمومیت نیافته و منسوخ گردید .

در سرتاسر آسیای غربی بی سوادى زیاد بچشم می خورد ولی در شهرها و قصباتی که آموزش و پرورش دایر شده، مردم بیشتر از نعمت سواد بهره مند میشوند .

چگونگی آموزش زبان کردی ، در شوروی با کشورهای دیگر فرق دارد . کردهای ارمنستان هیچگاه حکومت جداگانه ای نداشته اند . با وجود این ، از آنها تشویق بعمل آمده است تا فرهنگ ملی را تقویت کرده و حداکثر استفاده از حقوق اقلیت ها نمایند . هنگامیکه ، کردستان عراق بیش از بیست و شش دبستان نداشت ، کردستان شوروی که از لحاظ مساحت $\frac{1}{8}$ کردستان عراق است دارای چهل و یک دبستان و دبیرستان و یک دانشگاه در (ایروان) بود . کتابها از روسی به کردی برگردان شده و گنجینه های « فولکلور » کرد مورد استفاده تبلیغاتی قرار گرفته است .

اولین روزنامه کردی بنام « کردستان » در سال ۱۸۹۲ توسط « بدرخان » در قاهره تأسیس شد ولی تاکنون هرچه کتاب بزبان کردی چاپ و منتشر شده همگی ، در خارج از منطقه کرد نشین چاپ شده است که بیشتر آنها چاپ دمشق و بغداد می باشند ، تا اندازه ای هم در کرکوک و سلیمانیه کتاب چاپ شده است .

شهر سلیمانیه که در اواخر قرن هیجدهم ساخته شده، پس از پایان جنگ جهانیگیر اول مرکز احیای فرهنگی کرد، گردید . سلیمانیه که از میراث ادبیات خاندان « یابان » برخوردار بود ،

با آمدن کردهای جوان ، که دانشکده‌های نظامی ترکیه عثمانی را دیده و یا برای تحصیلات عالی به استانبول رفته بودند، فرهنگ و رونق تازه‌ای یافت . این شهر پس از پایان جنگ اول بمناسبت موقعیت ممتازی که داشت مقر فرمانروائی « شیخ محمود برزنجی » گردید .
مردمی که در دهکده‌ها زندگی می‌کنند همگی لباس کردی به تن داشته و آنهاییکه شهر نشین شده‌اند، تا اندازه‌ای ملبس به لباس اروپائی می‌باشند .

افراد عشایر در موقع کوچ کردن از سردسیر به گرمسیر ، زیر چادر هائی که آنرا از موی بز بافته و مانند چادر عرب‌های بدوی میباشد، زندگی می‌کنند. این چادرها بقدر کافی بزرگ بوده و سایل آسایش در آن جای داده میشود ، در چادر ، مهمانخانه مردها از زنها سوا بوده و جای پخت و پز و خواب ، جداگانه است .

در شهرها و دهکده‌های که سنگ در دسترس مردم باشد ساختمان خانه‌ها از سنگ ساخته میشود . بزرگزادگان کرد بقدر مقدور خانه‌های زیبایی دارند. برای نمونه خانه‌های بزرگزاده‌های « بیتلیس » که از قدیم برای خودشان درست کرده‌اند مورد تحسین و اعجاب بینندگان می‌باشد. ساختمانهای ثروت مندان از آجر و خانه تپی دستان از خشت خام بنا شده است .

آرایش منازل به سبک اروپائی، متداول نبوده و بیشتر آنرا با فرش‌های گران بها مفروش می‌سازند. اما مردمان بی چیز فقط برای نگاهداری اثاثیه زندگی خود از صندوق استفاده می‌کنند. اشیاء و اثاثیه اروپائی نیز در در خانه‌های بزرگان و طبقات متوسط کرد پیدا شده است .

بیشتر قصبات و شهرها روی تپه ساخته شده و دارای دیدگاه بسیار عالیست. این رویه نشانه آنست که مردم کرد از دوره‌های بسیار دور تا کنون بزندگی شهرنشینی خو گرفته‌اند.

«اربیل» یکی از شهرهای باستانی جهان بوده و نمونه معماری ایرانی است. این شهر پیوسته حالت شهری داشته و نمای خارجی آن در دنیا بی‌همتا است. ساختمانها در بالای تپه‌ای که شصت پا از جلگه (اربیل) بلندتر است ساخته شده و دیواره خارجی ساختمان‌ها طوری به یکدیگر چسبیده‌اند که حکم بارو پیدا کرده‌اند. چند راه پیاده رو به طرفین تپه کشیده شده و از آنجا به کوچه‌های بزرگ زادگان و ثروتمندان امتداد پیدا می‌کند. عمارات از یکدیگر مجزا و دیوار بندی شده است. تپه‌ای که شهر اربیل روی آن بنا شده طبیعی نبوده و از خاک دست ریز درست شده است. این پشته خاک دست ریز در اثر طول زمان و خراب شدن و دوباره ساختن، امروز بشکل تپه‌ای درآمده و حال آنکه از اول هم سطح جلگه اطراف خود بوده است.

گروه‌های اجتماعی کرد

کردستان

www.tabarestan.info

در سازمان بندی اجتماع، کردها برای خود رؤسای روحانی و بزرگزاده‌های غامی برگزیده‌اند، بقیه یا به‌امور کشاورزی پرداخته و یا اینکه دامداری مینمایند. کردهای کوهستانی از «بیگ‌زاده» بزرگزاده و طبقه معمولی، تشکیل میشود و همان حالت عشایری قدیمی را حفظ کرده‌اند. ولی در جلگه این تمایل کمتر شده و بطرف فتودالی روی آورده‌اند. شیوخ یا پیشوایان مذهبی همان قدرت رؤسای غیر روحانی را دارند. شیوخ ممکن است که از میان مردم تهی‌دست و معمولی، که ریشه بزرگزادگی نداشته باشند برخیزند، زیرا شایستگی آنها به مقدار دانش و معلوماتی که کسب کرده‌اند بستگی دارد. فرزندان شیخ نیز میتوانند راهی را که پدر در پیش گرفته و دانشمند شده، دنبال نموده و جانشین پدرگردند، از این رو این شغل همچنان ادامه پیدا خواهد نمود.

جنگی که هم اکنون در کردستان جریان دارد قدرت را از طبقات برجسته، به روشنفکران ده‌نشین انتقال میدهد. در این بیست و پنج سال

کشمکش ، روز بروز بر قدرت ایندسته افزوده شده و از قدرت طبقات برجسته کاسته میگردد. شیوه قدیمی کردها که مربوط به پیش از جنگ بین الملل اول میباشد روبرو ناپودی است و علت آن عدم کفایت بزرگزادگان برای انجام تغییرات اجتماعی و اقتصادی و دخالت بی رویه آنها در زندگی روزمره مردم است که سبب برچیده شدن روش قدیمی گردیده است .

تغییرات اجتماعی در همه کردستان به يك طریق انجام نشده است. در کردستان عراق، همینکه مردم حس کردند رژیم پادشاهی، برای بهبود وضع آنها اقدام نخواهد کرد، جنبش ملی بتوسط روشنفکرانی که از وضع عشایری قدیم حوصله شان به تنگ آمده بود آغاز گردید. برعکس، ترکیه، برهبری «کمال آتاتورك» در صدد از میان بردن وضع قدیمی مذهبی پر آمد، در آنجا ناسیونالیست های کرد، بطرفداری از مذهب و شخصیت های مذهبی بپاخاسته و شورش نمودند .

در خلال این اوضاع ، گروهی دیگر از مردم ، که از دانشهای نوین مانند حقوق و حکومت داری ، تحصیلات عالیه داشتند ، با آهستگی ولی پی گیرانه ، درباره اقتصاد ، منابع مولد انرژی، مانند نفت و آب اشاراتی می نمودند. راه های ماشین رو ، تمدن را گسترش داده مردم راه پیدا کردن زندگانی بهتر را آموخته و خواستار آن شدند . البته همه مردم از عهده فرا گرفتن اینگونه تحصیلات بر نمی آمدند و دانش ویژه کسانی است که استطاعت مالی داشته باشند، آنها هم یا از طبقه توانگران بودند و یا از فئودالها. بطور خلاصه ، تکامل تدریجی کرد را ، اینطور میتوان بر آورد نمود : میان عموئی دیندار و جنگجو، با برادر زاده ای که تحصیلاتش را در یکی از دانشگاه های خارج پیاپان رسانده ، اتحاد

برقرار گردیده است .

در باره اجتماعات عشایری کرد ، از گزارش کامل نژاد شناس
« ای . آر . لیچ » E.R. Leach مطالب زیر خلاصه میشود :
« لیچ » در سال ۱۹۳۸ پس از انجام مطالعه در « رواندز » کردستان
عراق ، چنین می نویسد :

« پراه و روش کردهای جلگه نشین و کردهای کوهستانی ، با یکدیگر
یکسان نبوده و به نحو آشکاری باهم اختلاف دارند ، بطوریکه میتوان
گفت فرهنگ آن دو باهم فرق دارند . »

اقتصاد کردهای جلگه نشین را کشاورزی و دامداری تشکیل می دهد ،
گوسفند و بز قسمت عمده احشام آنها می باشند . گندم ، جو ، برنج و قوتون
از فراورده های عمده آنها می باشند .

کردهای کوهی ، مردمی خانه بدوش « چادر نشین » بوده و نزدیک
از بین رفتن می باشند . زندگی این دسته منحصرأ از راه دامداری و گاه
بگاو قاچاقچی گری تأمین می شود . بطوریکه « لیچ » در این مورد نوشته :
افراد ایل « هرکی » ضمن گله داری ، نمکرا از ایران به عراق برده
و گندم و جو ، از عراق بایران می آورند . این ایل تابستان ها برای چرانیدن
دامهای خود بایران آمده و تا پیرامون دریاچه رضائیه پیش می روند ، برای
چرای زمستانه هم گوسفندان را دوباره به عراق باز گردانده و تا جلگه « اربیل »
میروند ، بطوریکه دیده میشود ، این مهاجرت کم دوام و طولانی ، کمتر
عشایری در این روزگار ، بدان مبادرت میورزد .

سازمان بزرگترین واحد سیاسی کرد ، « عشیره » است و این واژه
عشایری عربی معنی « ایل » می دهد که يك تن بر آن ریاست دارد . عشایر ،
کنفدراسیون ایلات است که رئیسی برایش تعیین میشود . پس از

عشیره «تیره» است که واحد «زمین دار» می باشد و افراد آن از یک خاندان می باشند .

«تیره» هم به «خیل» بخش میشود ، که عبارت از مجموعه خانه هائی است که در یک دهکده گرد هم آمده و یا در یک جا چادر برافراشته اند خیل هم مانند تیره از اعضاء یک خاندان می باشند که نیاکن آنها، آن خیل را سامان داده است.

آقا ، یابیگ ، سردسته خیل، تیره، عشیره میباشد . آقای تیره، از لحاظ اقتصادی و اداری اختیار دار تیره است . ولی از روی چاپلوسی ، فرزندان، برادران او هم آقا خطاب می کنند.

واحد زمین داری، دهکده است. و آن شامل خانه های روستایی میگردد . چنانچه یکنفر «آقا» بیش از یک دهکده داشته باشد . برای ضبط و ربط فرآورده های دهکده ای که خودش در آنجا سکونت ندارد ، پیشکار می گمارد . مسئولیت بزرگی که «آقا» دارد آن است که مهمانخانه دهکده را در جائیکه مهمانخانه عمومی یا مهمانسرای دولتی وجود ندارد دایر نگاه دارد . درباره مهمانخانه های آقایان کرد «لیچ» چنین نوشته: «مهمان نوازی ، از صفات برجسته کردها می باشد بیگانه از هر درجه و مقامی که باشد . همینکه در ده وارد شد در مهمانخانه خود پذیرائی کرده و خوراک و منزلگاه او را بجانی ، با هزینه ی خویش تأمین مینماید.»

زن کرد بیشتر از زنان دیگر از آزادی بهره مند می باشد .
حجاب که میان زنان عرب و ایرانی متداول است بین زنان

کرد نیست . وی همچون زنان دیگر در مقابل بیگانه خود را شرمنده و خجول نشان نمیدهد. زندگی زنان عشایر و ده نشین بسیار مشکل و طاقت-

فرساست . زن در میان همه گروه‌ها شایسته احترام بوده و در پاره‌ای مواقع در امور سیاسی وارد شده و پیروان خود را بخوبی راهبری مینماید .

اروپائی‌ها، مردم‌کرد را بواسطه ایجاد دسته‌های مسلح با بدی‌یاد می‌کنند . در صورتیکه برآستی دزدیهای مسلحانه زندگی مردم‌کرد را پایه ریزی نمی‌کند و از سوی دیگر این رویه در همه کردستان متداول نیست بلکه گروه اندکی بدین کار ناشایست می‌پردازند . در هر حال، این عقیده کسانی است که اطلاعات سطحی در امور کردستان دارند . خوی گزافه‌گوئی و ارزش دادن شجاعان و سروران ، مردمان‌کرد را بجایی سوق داده که جنبه پرستش دلاوران و قهرمانان بخود گرفته‌اند .

همانطور که گفته شد بیشتر مردم با کشاورزی و دامداری زندگی کرده و پیرامون دزدی و راهزنی نمی‌گردند اما اگر گاه و بیگاه موقعیت اقتضا کرد آقای یک ده با پیروان خود از مرز دهکده مجاور گذشته و بیچاپیدن اموال ساکنان آن می‌پردازند . برای آنها در این موقع کرد بودن، یا نبودن فرقی نمیکند . ولی کسانی که دزدی را برای خود پیشه اصلی میدانند ، در کردستان بسیار کم می‌باشند .

راهزنی که شیوه عشایری است ، از کلرهای مردانه بشمار می‌آید . اینکار نشان دهنده وابستگی مردم بر هبران خود می‌باشد . در حقیقت راهزنی، ورزش و تفریح کردهای کوهی بشمار می‌آید ؛

همیشه «شیخ»ها، و «آقا»ها باعث تقویت حس تجاوز و تعدی ، در بین زبردستان بوده‌اند . همینکه دولت مرکزی در صدد ایجاد راه و ساختن پاسگاه‌های ژاندارم یا پلیس در دهات بر می‌آمد ، راهزنی برای «آقا» دیگر سودی نداشت، بزودی آنرا ترك نموده و از آن دوری می‌جستند

سیستم قدیمی به «آقا» اجازه میداد امتیازاتی بدست آورده و از مزایای بیشتری بهره‌مند شود. آنها بنا به لیاقت شخصی، در امور قضائی، ازدواج، حمایت از دیگران، خود را داخل کرده و حل و فصل این‌گونه امور را حق خود میدانستند. کشاورزان در نواحی که دولت مرکزی قدرت نداشت ناچار بودند خودشان را به «آقا»ها بسپارند. پیدایش ژاندارمری در اطراف و اکناف به این بیداد گریها پایان داده مخصوصاً چون راه‌ها کشیده شد، این قدرت بیشتر آشکار گردید. مردم کم‌کم به شهر و نقاط دیگر آمد و شد کرده و مشاغل دیگری برای خود پیدا کردند و رفته رفته در صدد پاره کردن طوق بندگی «آقا» برآمدند. ولی در هر حال هنوز هم فرمان برداری نسبت به بزرگزادگان بقوت خود باقی مانده است. ه چند آقاها و شیخ‌ها ممکن است خودشان منفور زیر دستان باشند ولی پیروان هنوز هم اطاعت خود را نسبت با آنها ادامه می‌دهند.

در باره نحوه اجرای عدالت «آقا»ها، لیج ضمن پرسش از

عشایر، چنین می‌نویسد:

« باید قبول داشت که تصمیمات آقاها، در زمان قدیم در پاره‌ای موارد، جابرانه بود. توانگری و نسبت خویشاوندی در هنگام قضاوت، بر حق و حقیقت غلبه میکرد، ولی هر چه بود، حکم با سرعت انجام می‌شد. اکنون با وجود اینکه حکم پس از دقت و بررسی زیاد بمرحله اجرا در می‌آید ولی چون با کندی پیموده می‌شود. بسیار بفرنج و کران تمام میشود. در اینگونه دعاوی، تنها اثر و متمندان میتوانند پیروز گردند. زیرا چنانچه حکم دادگاه بدوی، بزبان آنها صادر گردد، در محکمه بالاتر پژوهش خواهی می‌کنند. ولی برای ستم دیدگان و مستمندان، عدالت مانند گذشته، یکطرفه است.

بعلاوه شرطه‌های عراقی هم مانند آقا، فاسدمی باشند، تنها فرق آنست که اگر تصمیمات آقا، بواسطه خویشاوندی، و پاره‌ای ملاحظات دیگر، محدود می‌شد. پلیس برای اعمال نظر خود، هیچگونه محدودیتی نداشته و عدالت را با گرانترین بها بفروش می‌رساند.

با وجود اینکه بیشتر پلیس‌های عراقی صحیح‌العمل نیستند، ولی این اظهار نظر هم مبالغه آمیز است.

مذهب اکثریت کرد، مسلمان سنی است. اسلام بزودی در کردستان رسوخ یافت. در قرن هفتم میلادی، کردها، **طریقه شافعی** را قبول کردند. کردهای شیعه، در کردستان ایران در جنوب «سقز» اقامت دارند. کردهائیکه پیرو مذاهب دیگر باشند. در کردستان سکونت دارند مانند: «کرد یزیدی» که از فلسفه اسلامی بسیار دور شده است.

از لحاظ تاریخی، کردهای سنی، قبلاً از امپراطوری ترکیه حمایت می‌کردند و کردهای شیعه، ایران را در جنگ‌های یاری می‌نمودند. و بهر حال دشمنی میان شیعه و سنی ساخته و پرداخته سیاست است.

در زمان حاضر، مسئله کرد، انحرافی است که در سیاست پیدا شده حکومت عراق از این می‌ترسد، که اگر کردها موفق بگرفتن خودمختاری شوند، عربهای شیعی مذهب جنوب عراق، همین تقاضا را بکنند. آنچه در بغداد سبب سوءظن شده و مسئله را بفرنج کرده است، هواخواهی ایرانیان از مردم پایین جلگه بین‌النهرین می‌باشد.

فلسفه تشیع از تمام قید و بندهایی که مخالفین در راه آن گذاشته بودند گذشته و از جانب شرق، به کردستان سرایت و تا غرب آن گسترده

شد. در عین حال، ریاضت کشی مسیحیت هم از شرق اروپا بداخل کردستان
رخنه کرد.

شیخ ها، یا از فرزندان پیغمبرند و یا عامی. شیخ های «بارزانی»
این موضوع را با این پیشگفتار آغاز می نمایند:

« مردان تهی دست، میان مردم تنگدست زندگی می کنند ».

کسانی که از اولاد پیغمبر باشند، میان کردها محترمند و با آنها «سید»
خطاب میشود. این طبقه بندی «نورماندی» هارا در میان انگلیسها بخاطر
می آورد:

(انگلیسها «نورماندی» هارا برای اینکه به آنان، حکومت داری
آموخته و قانون های خوب برایشان آورده بودند محترم می-
شمردند و کردها هم به اعراب از جهت اینکه مذهب اسلام به
توسط آنان عرضه شد احترام می گذارند).

مشرک درویشی، در میان کردها، اهمیت بسزایی دارد. درویشهای
کرد، یا طریقه‌ی «قادری» دارند یا طریقه‌ی نقشبندی. سرسلسله
طریقه‌ی قادری شیخ عبدالقادر گیلانی است. وی در سالهای ۱۰۷۷ تا
۱۱۶۶ میلادی، می زیست. پیشوایان طریقت امروزه که از اعقاب او
هستند تولیت مقبره‌ی وی را در بغداد دارند، طریقه‌ی نقشبندی توسط محمد
بهاء الدین بخارایی، در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۸۹ پایه گذاری شده است.
طریقه‌ی نقشبندی هم مانند طریقه‌ی قادری، در میان کردهای ایران
هواخواهان زیادی دارد. پاره دیگر از مردم پیرو طریقت های دیگر می باشند،
مانند: «قزلباش» در ترکیه... «اهل حق» یا «کاکلی» در ایران و عراق.

شماره هواخواهان و پیروان هر شیخ بستگی به کشف و کراماتی

که آن شیخ از خود نشان داده است ، دارد .

« جی. سی. ادموند » J.C Edmond در ۱۹۳۹ طی مقاله‌ای تحت

عنوان : « معجزه در یک رویداد تاریخی » چنین می نویسد :

« کاک احمد ، که از اقطاب طریقت قادری بشمار می آمد ، گلوله بندی
برای سلطان عبدالحمید ، خلیفه عثمانی می فرستد . اینگونه طلسم ها
را روی کاغذی نوشته و آنرا در پارچه روشنی که بتوان بروی پوست
بدن بست ، می گذارند .

روزی که سلطان عبدالحمید از مسجد « حمیده » استانبول بیرون می آمد
وقتی خواست پای در کالسکه نهد ، بمبی که توسط ملیون ارمنی کار
گذاشته شده بود در همانجا ترکید . هفتاد یا هشتاد کالسکه بادویست
تن از همراهان سلطان ، به هوا پرتاب شدند اما به سلطان هیچگونه
آسیبی نرسید . حتی قطره‌ای خون از بدنش بیرون نتراوید . چون سلطان
به پیرامون خود نگریسته و جوی خون را دید ، روی به جمعیت
کرده و با آنها گفت :

« من گلوله بند کاک احمد را به تن دارم ، چگونه بمب میتواند بمن آزار
برساند . »

کردهائی را که اینگونه رویدادهای استثنائی می پذیرند نباید ساده-
دل و زود باور پنداشت . آنها بخوبی می توانند بازیگران نمایش و عواملی
که در زندگی اجتماعی آنان دخالت دارد بشناسند . از اینرو هیچگاه
مخالف توسعه معلومات و دانشها نبوده بلکه با ولع و شتاب برای کسب
معلومات بیشتر تلاش می نمایند .

☆ پنداشته میشود که این سوء قصد ، همان واقعه ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۵ باشد .

کردهائی که در مناطق نفت خیز کار می کنند ، یا آنهائیکه بخدمت ارتش و پلیس در آمده اند ، با آهستگی ولی بی گیرانه ، نفوذ شیوخ را برمی اندازند . با وجود این هنوز هم اینگونه اعتقادات در میان مردم بی سواد قدیمی ، پابرجا و استوار میباشد .

آسوریها: در جنگ کنونی کرد و عراق ، آسوریها ، چون همسایه ای در جوار کردها زندگی کرده و با آنها متحد می باشند. با وجود اختلاف فرهنگی و مذهبی که کردها و آسوریها بایکدیگر دارند، مع الوصف این دو ملت بدون در دسر، بخوبی بایکدیگر زندگی می کنند. سابقاً آسوریها از خود حکومت نیمه مختاری داشتند . در قرن نوزدهم، کردها نسبت به آسوریها و ارمنی ها با خشونت و سختی رفتار میکردند. لیکن رفتار خشونت آمیز کردها با ارمنه بواسطه تحریکات دولت عثمانی بود و در این میان مردم کرد آلت دست شده بودند. دولت عثمانی که با ناسیونالیست های ارمنی در پیکار بود ، میخواست با دست کردها آنها را گوشمالی داده و بجای خودشان بنشانند. از طرف دیگر آسوریها علاوه بر اینکه گرفتار متعصبین مذهبی ترک بودند ، جاه طلبی عشایر کرد هم که میخواستند قلمرو خود را وسعت بخشند مزید بر علت شده و آتش این دشمنی را نیز قریب میکرد .

در جنگ اول جهانی آسوریهای نستوری ، با روسهای تزاری متحد گردیده و بر علیه دولت عثمانی به پیکار برخاستند. چون روسیه در جنگ شکست خورده و از پا در آمد ، آسوریها نیز آواره و سرگردان گردیدند ، سرانجام ، دولت انگلیس به فریادشان رسیده و آنها را پذیرا شد. در خلال این احوال مرکز آسوریها که آنرا در ایران قرارداد داده بودند

ازین رفت و پس از دادن تلفات زیاد ، به کوهستانها پناه آوردند .
پس از پایان جنگ و زوی کار آمدن ناسیونالیست های ترك
زیر رهبری « مصطفی کمال » آسوریها که دیگر امید و آرزویشان برای
بوجود آوردن دولت « آسور » به نا امیدی و یأس انجامیده بود در ناحیه
شمال کردستان عراق ، بطور دائم سکونت اختیار کردند . سپس پاره‌ای
از آنها بخدمت ارتش انگلیس درآمده و جزو سپاهیان « لوی » Levy شدند
و عده‌ای هم در پایگاههای عراق ، مخصوصاً فرودگاه جابیه بخدمت پرداخته
و پنجاه هزار خانوار هم در دهکده های میان « عمادیه » و « موصل »
ساکن شدند .

تبرستان
www.tabarestan.info

کرد از نظر تاریخی

تبرستان

www.tabarestan.info

اصل و منشأ نژاد کرد باعث بحث و گفتگوی دانشمندان می باشد.

نیکیتین Nikitine در کتاب **Les Kurdes** چنین نوشته:

« در باره ریشه نژادی کردی تاکنون دو نظریه ابراز شده است، نخست آنکه آنها ایرانیانی هستند که در قرن هفتم پیش از میلاد پیراهون دریاچه رضایه سکنی داشته و از آنجا به تمام مناطق کردستان کوچ کرده اند . »

فرضیه دیگر، مشعر بر اینست؛ که کردها مانند ملت‌های دیگر آسیای چون: خالدها، کرجی، ارمنی‌ها، نژادی مستقل داشته و بعداً چون زبان‌شان از بین رفته زبان ایرانی را جانشین اصلی خود نموده‌اند . »

برای دانستن تاریخ دیرین سرزمین‌های آسیای غربی بسا چیزهای نادانسته ، باید دانسته شود ، آنچه را که آشکار شده آنست : از ابتدای

• این فرضیه کاملاً بی پایه و اساس است زیرا کردها از نژاد پاک ایرانی

بشمار می آیند.

تاریخ، مردمی در کوهستانهای بالای جلگه بین النهرین زندگی می کرده اند که پیوسته با جلگه نشینان دزد و خورده بودند. در این جنگها گاهی آنان شکست یافته وزمانی پیروز میگرددند. یکی دوباره امپراطوری جلگه را یعنی: امپراطوری آسور و بابل را تسخیر کردند. در هر حال یا یوسيله جذب و تحليل رفتن سکنه قبلی و یا جا بجا شدن آنها در قرن هفتم پیش از میلاد، ایندسته کردستان را اشغال می نمایند. این اشغالگران تازه رسیده، طوایف و عشایر همخون و هم نژاد همین کردهای کنونی می باشند.

برای نخستین بار پس از پیروزی عرب بر ایران «قرن هفتم بعد از میلاد» در هنگام شرح اقوام، نام کرد بمیان می آید.

نام کردستان، که دلالت بر سرزمین ویژه کرد دارد برای اولین دفعه در قرن ۱۲ میلادی در زمان فرمانروایی سلطان سنجر بکار برده شد، نامبرده منطقه پهنای را باین نام، نامگذاری کرد. در قرن پانزدهم این سرزمین وسیع از هم پاشیده شد و امپراطوری عثمانی، قسمت زیادی که کردها در آن سکونت داشتند، از ایران جدا کرده و آنرا «کردستان» نامید.

پس از سقوط «نینوا» در سال ۶۱۲ پیش از میلاد که ایرانیان امپراطوری آسور را از میان برداشتند، تا جنگ «چالدران» در سال ۱۵۱۴ میلادی کردستان در آغوش مادر خود ایران بسر می برد. از آن پس کردستان به دو قسمت تقسیم شده و بخش عمده آنرا دولت عثمانی بچنگ آورد.

کردها از لحاظ مذهبی، از خورشید پرستی. زرتشتی. مسیحی. مهر پرستی گذشته و سرانجام بدین اسلام گزیدند.

از لحاظ فرمانروایی، در این چند هزار سال، گاهی رهبرانی از میان عشایر کرد برخاسته و تشکیل امپراطوری داده‌اند که یکی دو قرن دوام پیدا کرده و عاقبت یا تسلیم دولت‌های مقتدر شده و یا اینکه رقبای عشایری دیگر آنها را از میان برداشته‌اند. در میان خاندان شاهان، از همه نامدارتر خاندان ایوبی، بویژه شخص صلاح‌الدین می‌باشد.

در طول تاریخ برای کردستان، يك‌الگو مرتباً تکرار می‌شده، مردم در برابر ییکانگان از خود شجاعت و دلاوری‌هایی نشان داده و بر علیه متجاوز قیام می‌کردند. در مواقع ضعف کشورهای متجاوز، بزرگزادگان از خود مختاری بهره‌مند شده و خوشحال می‌شدند. همینکه امپراطوری قوی می‌شد، آن‌دسته از بزرگزادگان که از حکومت خود مختاری سودی نبرده بودند، بر علیه بزرگزادگانی که خود مختار بودند برخاسته و حکومت آنها را سرنگون می‌ساختند. زیرا پیرای برای بزرگزاده کرد، رعیت و تبعه کشور خارجی شدن، آسان‌تر از این بود که یکی از رقبیان بر مسند فرمانروائی تکیه‌زده و او فرمانبردار باشد.

اوایل قرن شانزدهم میلادی، ایران و ترکیه، دو قدرت بزرگ آسیای غربی بشمار می‌آمدند. این دو نیروی سترک، نصف بیشتر سالهای ۱۵۱۴ تا ۱۶۳۹ میلادی را بایکدیگر در جنگ بودند. از روی قاعده، کردها می‌بایست در این مدت با هم متحد شده و توازن قوا را حفظ نمایند، ولی همین رقابت‌ها در میان‌شان نفاق افکنده و پراکنده شدند. از همه بدتر آنکه «حکیم ادریس»، حاکم «پتلیس» با دولت عثمانی قراردادی بسته و قرار شد ضمن خود مختاری، مرزهای دولت عثمانی را از گرجستان تا جنوب کوه‌های «زاگرس» محافظت نماید، آنگاه بر رسم

معمول سکه به نام خود ضرب کرده و خطبه بناش خوانده شد. این روش نزدیک به يك قرن دوام پیدا کرد.

در ایران نیز اوضاع بدین منوال بود و با وجود اینکه کریم خان زند از کردها بود، مع الوصف علامت اتحادی نشان داده نشد حتی بعد از کریم خان چون سلطنت به لطفعلی خان زند رسید، بزرگزادگان کرد اردلان در اتحادیه‌ای که در شمال کشور بر علیه او شده بود شرکت جستند.

سال ۱۸۲۶. سلطان محمود دوم به گسترش دادن نفوذ خود بداخل کردستان پرداخت، در این موقع کردها در برابر ترکان عثمانی پیا خاسته و مردانه پافشاری نمودند، قریب یک ربع قرن زد و خورد بطول انجامید، سرانجام شورش خاموش شده و کردها از حقوقی که پیش از آن داشتند محروم گردیدند. علت این شکست آن بود که بزرگزادگان نفوذ خود را در بین کشاورزان و قاطبه مردم کرد بواسطه فشاری که بآنها وارد کرده بودند از دست داده و نتوانستند شورش را «همه گیر» سازند، با وجود این در تمام نیمه اول قرن نوزدهم شورش در کردستان عثمانی ادامه داشت.

سال ۱۸۴۳ امیر بدرخان از «جزیره ابن عمر» در «بوهتان» اقداماتی نمود تا اینکه آزادی بیشتری بدست آورده و از یوغ بندگی ترکان عثمانی شانه خالی کند. شورش امیر بدرخان را میتوان نخستین کوشش و قیام ملی به معنی و مفهوم امروزی دانست، زیرا طرح امیر بدرخان آن بود که يك حکومت کنفدراتیو در کردستان سازمان داده و خودش در رأس آن قرار گیرد. جنگهای امیر بدرخان چهار سال بطول انجامید. درباره روش و

کریم خان زند از طایفه لر ایرانی است، در اینجا نویسنده بواسطه آشنا نبودن بتاریخ ایران ویرا کرد پنداشته است.

نحوه حکومت امیر بدرخان، گزارشی را که میسیون امریکایی داده می‌رساند که او با مردم با نیکی و عدالت رفتار می‌کرده است. امیر بدرخان بایاران و متحدان دیگرش که کردهای اردلان از آن جمله بودند، نیروی بزرگی فراهم آورده و «باب عالی» را گرفتار مشکلاتی ساختند.

چون امکان داشت ایرانیان از کردها حمایت کنند و قضیه بفرنج گردد بنا بر این باب عالی با شتاب عثمان پاشا را بمقابله اعزام داشت، بدرخان که یارای پایداری در برابر نیروی عثمان پاشا نداشت پس از چند پیکار سرانجام در سال ۱۸۴۷ تسلیم گردید. عثمان پاشا، وی را از کردستان تبعید کرده و شورش بدون اخذ نتیجه پایان یافت.

در سال ۱۸۴۹ سلطان عثمانی حکومت کرد «پتلیس» را که حکیم ادريس تأسیس کرده بود، با حکومت «بابان» سلیمانیه و سایر حکومت‌های محلی دیگر، که در آغاز امپراطوری عثمانی خودمختاری داشتند، برانداخته و به یکبارگی همه را ضمیمه امپراطوری عثمانی کرد.

همینکه دولت عثمانی درگیر جنگ با روسیه تزاری در «گریمه» شد کردها فرصت را مقتنم شمرده و در «هکاری» سرشورش برآوردند. در این درگیری «نستوری» هاهم با کردها یکی شده و شورش از ناحیه «وان» تا بغداد گسترش پیدا کرد، سرانجام رهبر شورشی‌ها که «یزدان‌شهر» نام داشت دستگیر شده و باستانبول فرستاده شد.

در سال ۱۸۷۸ یا ۱۸۸۱ شیخ «عبدالله نهری» که بنا به تحریک دولت عثمانی بایران حمله کرده بود سرانجام آن دولت زیر فشار روسیه و انگلستان ناچار شد با ایران همکاری کرده و شیخ عبدالله را بمکه تبعید نماید.

در سال ۱۸۹۲ دولت عثمانی، گروهی از کردها را به آموزشگاه‌های عشایری که در استانبول و بغداد دایر کرده بود فرستاد، مقصود ترکیه آن بود تا عرب‌ها و کردها ضمن یاد گرفتن آموزش نظامی، درس وفاداری را نسبت به امپراطور آموخته و با انضباط سر بازی خدمت‌گذاری نمایند. اما این آزمایش پایدار نمانده و بزودی از میان رفت.

شیخ عبیدالله که در حالت تبعید در مکه بسر می‌برد در سال ۱۸۷۸ نامه‌ای به نایب‌کنسول انگلیس نوشته و متذکر شده است:

«کر دملت جدا گانه ایست، فرهنگ و رسوم او با دیگران فرق دارد».

ایده سیاسی ناسیونالیستی اروپایی، که هر ملت باید در قلمرو خود مستقل باشد، از اروپا به آسیای غربی سرایت کرده بود. شیخ عبیدالله که خود یکی از زمین‌داران و فتوادلهای بزرگ بود، از نظر مادی و معنوی میان مردم نفوذ کلام داشت ولی گفتارش درباره ناسیونالیستی مخالف و مغایر سنت اسلامی و عرف خلیفه عثمانی بود.

اسلام از روز آغاز، با وجودیکه به حقوق مردم احترام می‌گذاشت، عقیده داشت، که همه مسلمانان باید در یک اجتماع حکومت نمایند.

دستگاه خلافت عثمانی که این موضوع را بخوبی درک کرده بود بدان عمل میکرد. حکمرانان کرد هم خوشدل بودند که با داشتن حق مختاری میتوانند در کنار حکومت عثمانی زندگی نمایند. هنگامیکه حکومت عثمانی در صدد برآمد کردستان را تابع مقررات ترکیه کرده و رؤسای ترک در آنجا بگمارد، ناراحتی آغاز گردید زیرا این عمل تجاوز و تخطی به آزادی و افکار مردم کرد بود. بنابراین کردها راهی دیگر

غیر از دست یازیدن، بسوی اندیشه‌های ملت‌پرستی نداشته و بناچار این راه برگزیده شد .

در دنباله انقلابات ۱۹۰۸ ترك جوان انجمن‌های سیاسی، زیر نظر روشنفکران، در استانبول، موصل، بغداد، دیاربکر و تمام مراکز مهم امپراطوری تشکیل گردید . کردهائیکه اینگونه تعلیمات را در استانبول یعنی همانجا، که فروریختن امپراطوری عثمانی از آن مایه می‌گرفت، دیده بودند، بمناسبت تبعید شدن خاندان « بدرخان » و « بابان » به سویس و فرانسه و یا بواسطه وجود عوامل دیگر، انجمن‌هایی برای خود تشکیل دادند .

زمین داران، و فئودال‌های دهات، نسبت باینگونه روشنفکران روی خوش نشان نمیدادند . رؤسای طوایف هم آنها را مردمانی بیدین و انقلابی دانسته و بابدگمانی بآنها می‌نگریستند .

پارلمان تازه استانبول از لحاظ روابط سیاسی برای کردها نتیجه سودمندی نداشت. سرانجام، مانورهای سیاسی روشنفکران با عملیات نظامی خاتمه پذیرفت، از آن به بعد کاری از دست روشنفکران بر نمی‌آمد. کار مختصری هم که در انجمن‌های سیاسی میکردند و مردم را از چگونگی وضعیت آگاه می‌ساختند، زیر نظر دقیق حکومت عثمانی قرار گرفته و در سال ۱۹۰۹ منحل گردید .

در سال ۱۹۱۰ انجمن شاگردان و حقوق‌دانان تشکیل شد. در این مجمع هم رقابت‌های طایفه‌گی بر مقاصد ملی غلبه یافت، کار بجائی کشید که طرفداران « بدرخان » و « عبدالقادر » بجاسوسی یکدیگر پرداخته و مقامات ترك را از جریان‌های پشت پرده آگاه می‌ساختند . این بود

سرانجام نهضت‌های «ناسیونالیستی» ملت‌خواهی کهدرپایان باعث برانداختن امپراطوری عثمانی از صفحه روزگار گردید .

دولت عثمانی جنگ جهانگیر را جنگ مقدس پنداشته و «جهاد» اعلام کرد . کردهای ساده دل باخرسندی اعلام جهاد را پذیرفته و خود را برای جانبازی در رکاب خلیفه المسلمین آماده ساختند .

پاره‌ای از مقامات مذهبی کرد ، این جنگ را ، جنگ جهاد ، ندانسته و با آن به مخالفت برخاستند . روشنفکران جنگ را برای اندیشه‌های «ناسیونالیستی» مقتم می‌شمردند ، اما جنگ بسود مردم کرد تمام شد .

با وجود اینکه روسیه ، برای امیدوار ساختن کردها ، راه باز گذاشته بود ، ولی شیوه سیاسی آن کشور پشتیبانی ارمنی‌ها به‌زینه مردم کرد بود . روسیه هیچوقت روی موافق بمردم کرد نشان نداد ، ولی گاه بگناه سبب برانگیختن آنها می‌شد .

ملیون ارمنی پیوسته «باب‌عالی» را تهدید می‌کردند . سلطان عثمانی نیز کردها را برای نابود کردن ارمنی‌ها بسیج می‌کرد . چون جنگ آغاز شد ، کردها ، به‌سود دولت عثمانی داخل جنگ گردیدند .

نیروی روس که از سال ، ۱۹۰۹ در ایران اقامت داشت چون سیل بسوی کردستان سرازیر شده و آن ناحیه اشغال گردید . از آن به بعد ، کشتار گروهی مردم کرد ، توسط ارتش روس ، ارمنی ، آسوری شروع شد . قحطی و بیماری طاعون چهره مرگ‌آورش را نشان میداد ، نابودشدن احشام ، مرگ و میر زیاد در روزهای سخت و دشوار مهاجرت ، بهره‌ای

بود که عشایر کرد ، برای جهاد با افتخار ، در رکاب سلطان ، بدست آوردند .

سال ۱۹۱۵ فرا رسید ، هنوز هم « ترکان جوان » بلور داشتند که کشور در آستانه پیروزی است ، بنا بر این رویه سیاسی دولت سابق را نسبت به ملت های امپراطوری ، تصویب ، تأیید نمودند ، علاوه بر آن ترکان جوان طرح و نقشه ای ، عنوان کردند تا بدان وسیله کردها را بناحیه غربی « آنا تولی » کوچ داده و آنها را یکسره « ترک » نمایند .

در مارس ۱۹۱۸ معاهده برست لیتووسک Brst Litovsk به جنگ روسیه و عثمانی پایان داد . ارتش روس که از پا در آمده بود ، متصرفاتش در نتیجه مجاهدت «مصطفی کمال» در ارمنستان و کردستان از دست رفت و خود آن کشور از داخل گرفتار انقلاب گردید . امپراطوری عثمانی هم که از لحاظ نظامی کارش ساخته شده بود ، روز ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸ بر روی کشتی «آگاممن» H. M. Agamenon که مأموریت دریای اژه داشت قرار آتش بس را با متفقین امضاء نمود .

گوا اینکه در قرارداد مرضی الطرفین گفته شده بود:

« سرزمین هایی که تا روزه ۳ اکتبر اشغال نشده ، بهیچ عنوان نباید تجزیه گردد . با وجود این ، نیروی انگلیس در سوم نوامبر «موصل» را ضمیمه متصرفات دیگر خود نمودند (یعنی بیشتر مناطقی که امروز آنرا کردستان عراق می نامند) .

ترکها نسبت باین اقدام انگلیسها اعتراض کرده و یادآور شدند عملیات آنها برخلاف روح قرار داده میباشد ، ضمناً با اطلاع انگلیسها رسانیدند که مردم کردستان تمایل دارند یکی از استان های ترکیه بوده وزیر پرچم آن کشور زندگی نمایند .

چون غیر روحانی شدن ترکیه معلوم نبود ، کردها نسبت به مقام مذهبی خلیفه وفادار مانده بودند . ترکها هم برای جلب توجه آنها از هر کوششی فروگذار نمیکردند تا بلکه اعتمادشان را به خود برگردانند . از طرف دیگر ترکها با مهارت در قرارداد ، منکر وجود مردم «کرز» شده و اعلام کرده بودند که مناطق اشغال شده در تاریخ ۳۰ اکتبر ، ساکنانش مسلمانان عثمانی میباشند که از لحاظ « نژاد ، و مذهب ، باهم اتحاد دارند .

ملیون کردی که در خارج از ترکیه بودند ، تقاضای خود مختاری سرزمین کرد را نمودند ، چون در آن موقع کردها سودمشرکی باارمنیها داشتند اختلافات خود را کنار گذاشته و باهم آشتی نمودند . تقاضائی که کردها تقدیم کرده بودند روی اصل پاتزدهم «ویلسن» Wilson رئیس جمهوری امریکا تنظیم شده بود .

اصل پاتزدهم ویلسن که در ژانویه ۱۹۱۸ تنظیم گردید درباره اقلیت های داخل امپراطوری عثمانی بحث می نمود ، یکی دو اعلامیه دیگر که در همان سال توسط انگلیس و فرانسه انتشار یافت این مورد را تأیید کرد . در سال ۱۹۱۹ ارتش فرانسه جانشین ارتش انگلیس در سوریه و «سیلیسیا» شد ، لیکن موصل در دایره نفوذ انگلیس باقی مانده و مرز میان «سوریه - فرانسه» و «عراق - انگلیس» بدلخواه طرفین تعیین گردیده و سرزمین گردنشین «جزیره» را به سوریه واگذار کردند .

همینکه عهدنامه صلح در «سور» Sevres با امضاء رسید ، کمیونی توسط متفقین تشکیل شده و طرح «خود مختاری کرد» را در شرق فرات

و جنوب ارمنستان و شمال سوریه و بین‌النهرین پی‌ریزی نمود. حکومت استانبول نیز قول داد که در این مورد کوشش کرده و تصمیم کمیون را اجرا نماید (البته در صورتی که اکثریت کرد خواستار چنین حکومتی بوده و انجمن ملل هم آنرا برآزنده بداند).

چون در آن عهدنامه، مواد دیگری که ترکیه را بدل به مستعمره کشورهای بزرگ می‌کرد، گنج‌آیدمه بودند، ملیون ترک زیر زهری مصطفی-کمال معاهده را بعنوان اینکه توسط حکومت دست‌نشانده امضاء شد، است مردود دانسته، و جنگ با متفقین شروع شد. در این جنگ ترک‌ها پیروز شده و متفقین را مجبور کردند عهدنامه دیگری با ترکیه ببندد در عهدنامه جدید که در «لوزان» امضاء شد، هیچ‌یک از طرفین از خود مختاری کرد سخنی بمیان نیاوردند.

مصطفی‌کمال تصور می‌کرد که ترک ساختن کردستان برای ترکیه سودمند خواهد بود. ولی اشکالی که رخ داده بود حل مسئله موصل بود، عهدنامه لوزان بهمان حال باقی ماند تا ضمن تحدید حدود مرزی با عراق قضیه حل و فصل گردد. (مقصود ترکیه این بود که بداند تا چه حد خواهد توانست کردستان را در اختیار خود داشته باشد)

ترک‌ها بهیچوجه حاضر نبودند ولایت موصل را از دست بدهند، زیرا:

معادن نفت عراق در ولایت موصل قرار داشت، دوم آنکه بیم همه‌گونه تحریک، برای برانگیختن شورش میان کردهای ترکیه از آنجا می‌رفت. دولت انگلیس که برای سازمان دادن حکومت کرد مورد اطمینان

به تکاپو درآمده بود از این گوشش بهره سودمندی نگرفته و اوضاع بهمان
وضع سابق باقی ماند .

گروه‌های عراقی صفاً تهدیداتی برای حکومت آنکارا نشدند اما
بطوریکه بعداً خواهیم دید این تهدید بوسیله کرد‌های ترکیه عملی گردید.

تبرستان
www.tabarestan.info

جمهوری ترکیه

تبرستان

www.tabarestan.info

سال ۱۹۲۴ ترکیه رژیم جمهوری را پذیرفت و سال بعد روش خلافت در آن کشور ملغی شد.

نو خواهی و غیر روحانی کردن کشور را که حزب ناسیونالیست به مصطفی کمال تحمیل کرد، او را از حمایت مردم کرد بی بهره نمود. بناچار حزب جمهوریخواه مترقی که اکثریتش از اعضای سابق «ترك جوان» و «محافظة كاران مذهبی» بود با حزب ناسیونالیست به مخالفت برخاست. این حزب، از حمایت کردهایی که طالب بازگشت سلطان به مقام خلافت بودند بهره مند می شد که یکی از آنها، شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله بود (وی یکی از مردان سرشناس کرد میباشد که به حزب «ترك جوان» داخل شد)

با این وصف حزب جمهوریخواه مترقی کاری از پیش نبرده و موفق بجلب نظر کردها نگردید. بالاخره کردها بر رهبری شیخ سعید نقشبندی در سال ۱۹۲۵ بپا خاسته و قسمت اعظم دیاربکر و شهرستان «الازیگ»

Elaxig را به تصرف در آوردند. با وجودیکه در آغاز کار پیشرفت با شورشیان بود، ولی در نتیجه رقابت ظایفه‌گی که مانع رسیدن کمک به کردهای بیکارجومی گردید، قیام آنها درهم شکسته و تارومار شدند.

هنوز بدرستی این شورش فرو ننشسته بود که گروه دیگر از روشنفکران شورش کرده و در «خیبون» Khoybun که جزو منطقه آراران، میباشد برای خود دولتی تشکیل دادند، دوباره اخگر مردمان ناراضی برافروخته شد، حتی آنها تیکه حاضر به یاری کردن شیخ سعید نشده بودند، علیرغم خوی محافظه‌کاری که داشتند بآن دولت گرویدند، برای فرماندهی ارتش کردها هم، یکی از افسران برجسته ارتش عثمانی، بنام احسان نوری پاشا، برگزیده شد.

شورشیان کرد که میتوانستند از مرزهای ایران گذر کرده و آنوقه و تدارکات از نقاط دوردست تهیه نمایند نیروی کافی فراهم آورده و به نبرد پرداختند. ترکها چون از عهده دفع آنها بر نمی‌آمدند، بی دلیل انگلیسها را متهم می‌کردند که در برانگیختن کردها دست دارند، بار دیگر اظهار می‌شد که ارمنی‌ها، کردها را یاری می‌کنند. چند مرتبه از شاهنشاه ایران تقاضا شد: که با اعزام نیرو برای سرکوبی کردها موافقت فرمایند، ولی شاه باین کار راضی نشد.

شورشیان کرد، در سال ۱۹۳۵ تلاش همه‌جانبه‌ای را آغاز کردند، رفته رفته دماغانه شورش به پتلیس، دیاربکر، وان، بوهتان کشیده شد. ترکها ۴۵۰۰۰ سرباز، برای سرکوب نمودن شورش، روانه کارزار ساختند. چون جنگ افزارهای نوین ارتش ترک، برتری قابل ملاحظه‌ای بر سلاح شورشیان کرد داشت، علیرغم کاردانی و شایستگی فرمانده آن «احسان نوری»

نیروی پایداری آنها درهم شکسته و احسان نوری که توانسته بود جان سالم بدر برد ، بایران گریخت .

بار دیگر شورش در «درسیم» Dersim آغاز گردید . غلت بروز این شورش آن بود که دولت آنکارا می خواست کردها را کاملاً در خط اطاعت و فرمانبرداری بیاورد آنها نیز تصمیم داشتند به حالت عشایری قدیم باقی مانده و از خود مختاری بهره مند باشند . مقامات ترك مدعی شدند : کردهائیکه علیه تعلیمات اجباری به مقاومت برخاسته بودند ، بشورش و سرکشی خود پایان داده و تسلیم گردیدند . حقیقت آن بود که جنگ «کرد-ترك» تا سال ۱۹۳۹ خاتمه پیدا نکرده و همانطور ادامه یافت . شهرستان تونسلی Tuncely که منطقه «درسیم» در آن واقع است تا سال ۱۹۴۵ حکومت نظامی برقرار بود ، لیکن واقعه «درسیم» را میتوان آخرین شورش مسلحانه کردهای ترکیه دانست .

رویه دولت آنکارا پس از دست یابی بر کردها آن شد که «آقا» هارا تبعید کرده و کشاورزان را بجای دیگر گسیل دارد ، بافراخواندن جوانان کرد بخدمت سربازی و پایدار ساختن پاسگاه های انتظامی و کشیدن جاده شوسه و راه آهن ، آن دولت توانست روش و نظامات دیرینه کردها و اخلاب کرده و از اثر بیاندازد . بعد از پایان جنگ جهانگیر دوم سیستم «آقا» و «شیخ» بکلی از میان رفته بود ، بطوریکه برای دانستن آن ، می بایست به گذشته نگاه کرد .

پس از مرگ «آتاتورک» و حضور امریکائی ها در ترکیه در سیاست آن کشور تغییراتی پدیدار گردید ، در سال ۱۹۴۷ نخست وزیر که از اعضاء حزب جمهوریخواه کمالیت بود ، از میهن پرستی و وفاداری کردها در

خدمت نظام ستایش کرد. سال بعد هم دولت ترکیه اجازه داد تا در مدارس عشایری شرعیات اسلامی آموخته شود. در سال ۱۹۵۰ دموکرات ها قدرت را بدست گرفتند، از آنسال تا ۱۹۶۰ که حزب دمکرات بر سر کار بود، رویه اش آن بود که فشار «نوسازی» را از روی کشاورزان برداشته و آنها را آزاد بگذارد، بنابراین اجازه انجام فرایض مذهبی را بآنها داده و گذاشت تا در حالت عشایری باقی بمانند. هنگامی که امور مذهبی از دست روحانیان گرفته شد و واکنش هایی پدیدار میگردد و ناراحتی هایی ایجاد میشود. چون دوباره سروکله شیخ ها، درویش ها در اجتماع پیدا شده و قدرت سیاسی به بزرگزادگان پس داده شد از بروز اینگونه وقایع کاسته گردید.

در زمان «آتاتورک» به نمایندگان محلی و دهات بی اعتنائی می شد. درده بکسانی احترام می گذاردند که از نظر مالی توانگر باشند، درحقیقت احترام به ثروت آنها گذاشته می شد. حزب دمکرات تا درجه ای دخالت نمایندگان را در زندگی اجتماعی مردم تجویز کرد، از اینرو طرفدارانی در داخل کشور برای خود پیدا کرد. ولی حزب که در آن موقع با شتاب بسوی تباهی و فساد پیش میرفت، از تنقیدات مخالفان با شدت جلوگیری می نمود. سرانجام در ۲۷ مه ۱۹۶۰ ارتش ترک که خود را نگهبان انقلاب آتاتورک می دانست، رژیم جلال بایار و نخست وزیرش «عدنان مندرس» را واژگون ساخت. این اقدام ارتش که در زیر نام دمکراسی انجام شده و دولتی را که اکثریت مردم از او هواخواهی می کردند سرنگون کرد، بر طبع عده ای گران آمده و آنها را کلر خلاف قاعده می پنداشتند.

آسان گیری های حکومت دمکرات ها نسبت به مردم کرد، بنا بر

موقعیت عمومی آنروز بود . ضمناً علائم و آثاری که نشان دهنده فعالیت ناسیونالیستی باشد ، دیده نمی شد . همین آسان گیریهای اندک ، ازدیدگاه مقامات ترك پوشیده نمانده و در ژانویه ۱۹۶۱ چهل ونه تن از روشنفکران کرد را بدادگاه کشانیده و پس از بازجوئی آنها را با تضمین آزاد کردند . طولی نکشید که دوباره آنها را به عنوان اسیر «هموطنان کرد» به محاکمه فراخوانده ، بیست و شش تن آنها بمرگ محکوم گردیدند .

در بهار سال ۱۹۶۱ ، هشت تن از بزرگزادگان برجسته کرد که در حال تبعید در «پورسا» بسر می بردند توسط مقامات انتظامی ترکیه زندانی شده و با اتهام « مرتجع » بودن و «تبلیغ کمونیستی» کردن ، و کوشش برای استقلال کرد ، نمودن ، محاکمه گردیدند .

در ماه آوریل ژنرال «گورسل» رئیس هیئت نظامی جانشین دمکرات ها شد . وی دستور چاپ مجدد کتابی که « شریف فیرات » (Sherif Firat) نوشته و در آن گنجانیده بود: « کردها از ریشه و نژاد ترك می باشند» صادر کرده و آنرا مورد ستایش و ادبشناسی قرار داد .

ژنرال گورسل اعلام کرد ، هیچگونه ملتی با شخصیت ویژه که خودش را کرد بداند در ترکیه وجود ندارد . کردهای ترکیه نه تنها هم میهن ترك می باشند ، بلکه از لحاظ ، ریشه و نژاد ، از برادران ترك بشمار می آیند . نامبرده از این هم گامی فراتر نهاده و اعلام داشت : منطقه شرقی ترکیه دارای معابر نفوذی و دره های مستحکم می باشد ، اگر این منطقه از دست برود ، برای ترکیه امکان اینکه بتواند خودش را در مغرب و مرکز آناتولی نگاه دارد وجود ندارد .

در روز ۸ ماه مه یعنی همان روزیکه دومین مخاکمه ۴۹ تن

روشنفکر کرد آغاز شد ، دموستراسیونهایی در «ماردین» Mardin «دیه گر» Deyker ، سی و رک Siverek ، دیار بکر ، پتلیس ، وان برپا شد ، بنابر اطلاعاتی که عوامل کرد دادماند، کرد ها در هنگام راند پیمایی شعارهایی باخود می بردند که خواننده می شد :

«مرکز بر گورسل، مندرس ، اینونو ، وهمه ستمگران جباران » .
« دولت ترکیه ، باید حقوق ما را برسمیت بشناسد » .

برای پراکنده ساختن شعاردهندگان ، ارتش به کمک نیروی پلیس وارد عمل شده و بروی تظاهرکنندگان شلیک نمود . عوامل کردگزارش میدهند که :

«در ماردین، ۱۲۱ نفر مورد اصابت گلوله قرار گرفته و کشته شدند ۳۵۴۹ تن نیز مجروح گردیدند. در دیار بکر، ۱۹۴ تن کشته و نزدیک ۴۰۰ تن مجروح گردیدند».

ولی مقامات رسمی در ۱۳ ماهه اعتراف کردند که در جریان تظاهرات ۱۴۰ نفر بازداشت شده اند .

آنکارا، بر آن شد که در این موقعیت انفجاری، کمی نرزش نشان دهد، از این رو ، در سال ۱۹۶۳ اجازه داد دو روزنامه « کردی - ترکی » منتشر شده و گفتار با دوزبان نوشته شود، ولی در پایان همان سال هر دو روزنامه توقیف شده و از انتشارشان جلوگیری گردید .

در خلال این اوضاع ، گروه سیزده نفری شاگردان ، با اتهام توطئه - چینی با کمک یگانگان بازداشت شدند. در میان این عده ، چند تن از کردهای عراقی بودند . گناه ایندسته آن بود که (کردهای عراق) میخواهند نفوذ خود را میان کردهای ترکیه گسترش دهند .

در ۱۷ دسامبر، دادستان نظامی آنکارا، برای ۲۳ تن با اتهام «کوشش برای پایدار کردن کشور کرد، در ترکیه، و فرستادن اسلحه برای کردهای عراق» کیفرخواست اعدام صادر کرد.

دادستانی نظامی، پس از خواندن کیفرخواست، اظهار داشت:

«این گروه خود را کرد می‌دانند در صورتیکه نژاد ترک هستند. ایده تشکیل کردستان در داخل ترکیه، از جمله تحریکات کمونیست بین‌الملل می‌باشد».

سرانجام پس از محاکمه افراد این دسته رامحکوم نمودند. دسته دیگر، که نخستین وهله، یعنی در سال ۱۹۶۱ به محاکمه آورده بودند، در آوریل ۱۹۶۴ برائت پیدا کرده و آزاد شدند.

فقر شدید کردستان ترکیه ایجاد ضعف در تمام کشور ترکیه نمود. زمستان ۱۹۶۲-۳ در آن کشور قحطی بروز کرد، کشاورزان از گرسنگی مجبور شدند بذری که برای کشت باید نگاه داشته بودند خورده و جان خویش را نجات دهند. هنوز هم این منطقه از حالت عقب ماندگی بیرون نیامده است. وسیله حمل و نقل در آنجا اندک و راههای اصلی و راه آهن آن در حال اقدام می‌باشد.

راه «جزیره» از ساحل دجله تا «زمیان» Zemian ایران که راه

تهران - تبریز بدان می‌پیوندد ۴۵۰ میل است که بایستی در سال ۱۹۶۴ گشایش یابد. راه آهن بخشی از پروژه «سنتو» است، که ترکیه را به پاکستان، متصل می‌سازد. این خط از «موش» Moosh ترکیه آغاز شده پس از پیمودن سراسر کردستان به ایران می‌پیوندد. این راه شامل پنجاه میل گذرگاه سرتاسری دریاچه وان بوده و قرار است، در سال ۱۹۵۶ عملیات آن شروع گردد. چنانچه ساختمان این راه پایان یابد، برای نخستین مرتبه، میتوان از لندن تا تهران، با راه آهن مسافرت نمود.

عراق میان دو جنگ

تبرستان

www.tabarestan.info

دولت بریتانیا ، ماهها قبل از پایان جنگ انگلیس و ترک پیوسته با سرکردگان عشایر کرد در تماس بود . همینکه جنگ پایان پذیرفت . انگلستان در شهرستان موصل و ناحیه غرب کردستان ، دفیتر سیاسی تأسیس کرده و یکی از مقامات رسمی سیاسی انگلیس را بنام «سی.جی. ادموند» C.G.Edmond را در آنجا بکار بگمارد. نامبرده درباره کار و مأموریت خود چنین نوشته است :

«رویه انگلیس بر این بود که از هر گونه سپارش بمنظور تشکیل يك یا چند حکومت خودمختار کرد، در ناحیه کوهستان، خودداری نماید زیرا قصد بر آن بود که حکومتی در ناحیه جلگه، در عراق تأسیس گردد،

برای یافتن مردی که بر ازنده فرمانروایی کردها باشد نمایندگان انگلیس ، از هر سو به تلاش پرداختند، سرانجام، قرعه بنام « شیخ محمود، برزنجی » اصابت نمود .

شیخ محمود ، از بزرگان سادات آن منطقه بود. وی شخصاً مردی

بود متنفذ و پیروان نسبتاً زیادی در آن حدود داشت (هرچند نفوذش آنقدرها که بتواند مقامات سیاسی انگلیس را قانع سازد نبود) ولی بهر حال در منطقه سلیمانیه ، و شهرستان کرکوک حکمش نافذ بود .

کمیسر عالی سیاسی انگلیس در بغداد، جانب شیخ محمود را گرفته و موافقت نمود بعنوان « حکمدار » تعیین گردد.

شیخ محمود ، در بازگشت از بغداد، بکار سازمان دادن سپاه بنیچه‌ای^۱ کرد پرداخت، اما شیخ کسی نبود که بتواند برای مردم کرد، فرمانروای خوبی بشود ، زیرا قبل از جنگ بادستجات مسلح خود شهر سلیمانیه را دچار ترور و وحشت ساخته بود .

در باره اداره امور منطقه ؛ شیخ از کردهائی که دانشهای نوین داشتند ، شدت متنفذ و از همه بیمناک بود . بسیاری از مردم عادی کرد، نسبت به خاندان «برزنجی» بویژه شیخ محمود بدیدۀ احترام نگریسته و او را «اجاق» می‌دانستند . خویشاوندان شیخ، از وی پشتیبانی میکردند متحدانی هم که از میان طایفه‌های دیگر برای خود فراهم ساخته بود در هنگام لزوم بیارزش می‌شافتند .

با این حال ، انگلیس‌ها، باشیخ محمود ، بی‌مهری آغاز کردند، سرانجام در آوریل ۱۹۱۹، تصمیم گرفته شد نیروی او را محدود سازند .

شیخ محمود کسی نبود که بزودی میدان خالی نماید ، در پاسخ بر علیه انگلیس‌ها دست بشورش زده و در ۲۳ ماه مه به سلیمانیه حمله

۱- سر باز بنیچه، سر بازی بود که دهقانان بر حسب مقدار دارایی هرده ملزم بفرستادن آن بخدمت حکام و شاهان مستبد بودند که در حقیقت میتوان آنرا نوعی مالیات جانی پنداشت.

برد. امراد زیر فرماندهی «سرهنگ شیخ قادر» (برادر شیخ محمود) که مأموریت دفاع سلیمانیه را داشتند، تارو مار شده و شهر بدست شیخ محمود افتاد.

چون سلیمانیه اشغال شد، وجوهات دولتی بدستور شیخ محمود غارت شده و انگلیس‌هایی که در سلیمانیه بودند همگی دستگیر و زندانی گردیدند. آنگاه پرچم و پرچم خود را، که «هلال سرخ در زمینه سبز» نقش شده بود بر بالای ساختمان اداره سیاسی انگلیس برافراشت. عده مختصری از سپاهیان انگلیس، که برای روبروشدن با شورشیان، از کرکوک روانه شده بودند در اولین برخورد شکست یافته و از هم پاشیده شدند.

دولت انگلیس برای دفع غائله با قدرت بمقابله شورشیان پرداخت، در ظرف یک هفته شورشیان تار و مار شده و آشوب فروکش پیدا کرد. شیخ محمود که دستگیر شده بود، زندانی گشته و به هندوستان تبعید گردید، مقارن این احوال «کشور عراق» تحت هدایت و رهبری دولت انگلیس در بغداد تشکیل گردید.

در همین موقع دوباره ترکیه موضوع «خلافت» را پیش کشیده و در اطراف آن به تبلیغ پرداخت.

انگلیس‌ها که می‌ترسیدند کردها از موضوع خلافت پشتیبانی کرده و دوباره ولایت موصل به ترکیه ضمیمه گردد، به تلاش و کوشش پرداختند.

در «زفراندم» سال ۱۹۲۵ عراق شاهزاده «فیصل» به پادشاهی عراق برگزیده شد. کردهای سلیمانیه این انتخابات را تحریم کرده و آنرا «بایکوت» نموده و شهرستان کرکوک هم با این انتخابات به مخالفت برخاست. تمام مدتی که انگلیس‌ها در عراق بودند هیچگاه با آسایش خاطر

به کردستان نیامدند . نفوذ آنها در میان عشایر توسط چند افسر رابط
برقرار میشد، مردم پیوسته در برابرشان به مقاومت برخاسته و روزگارا
بر آنها تنگ ساخته بودکد .

در بغداد هم ، ناسیونالیست های عرب ، با واگذاری ، مقامات مهم
به کردها ، در (حکومت ملی) مخالفت میکردند . شکفت آنکه ، انگلیسهای
مقیم عراق هم ، هاین خودشان اختلاف پیدا شده بود بدین معنی با آنها تیکه
در کردستان خدمت می کردند ، جانب کردها را گرفته و میل داشتند آنها
مقامات مهم ، در حکومت عراق داشته باشند ، انگلیسهای تیکه در بغداد
بوده ، چون از کردها ، خاطرات خوشی نداشتند ، نمیخواستند آنها در
عراق مصدر خدمات با ارزشی باشند .

ترکها برای اینکه نظر کردهارا بخود جلب نمایند ، تعدادی مسلح
بعنوان کمک به عراق اعزام داشتند ، از این رو ، موقعیت انگلیسها کاملا
متزلزل شده و از هر طرف خطر محسوس گردید ، سرانجام معاون سیاسی
انگلیس در بلوا و آشوب کشته شد .

هر چند انگلیسها در موقعیتی بس دشوار قرار گرفته بودند ،
لیکن بطور جدی مصمم بودند ، بحر نحوی که شده نگذارند ولایت
موصل به ترکیه بیوندند . برای نیل باین منظور حاضر شدند خود-
مختاری کردهارا قبول کرده و از فرمانروائی حکومت بغداد روی کردستان
عراق چشم پوشی نمایند .

انگلیسها امیدوار بودند سرانجام خواهند توانست از میان کردها
یک تن که بتواند نظرات آنها را بطور غیر مستقیم تأمین نماید ، بیابند .
اگر اینکار انجام می شد ، خود بخود تهدید ترکها مرتفع می شد ، کردها هم

چون خود مختاری بدست آورده بودند از آن دولت خشنود شده و از پشتیبانی دروغ نمی‌ورزیدند .

نفوذ ترکیه ، روز بروز در کردستان بیشتر شده ، و به همه مناطق عشایری گسترش پیدا میکرد ، تا اینکه به شورش طوایف «هماوند» و «جباری» در سال ۱۹۲۲ منجر گردید .

این شورش و پیکار جوئی ، که ترکها آنرا «خیزش ملی» نامگذاری کرده بودند ، سبب شد که انگلیسها دوباره شیخ محمود را به کردستان بازگردانند .

کردستان

www.tabarestan.info

« ادموند » در اینباره می‌نویسد :

« برای اینکه از ترکها جلوگیری کرده باشیم ، ناچار شدیم دوباره شیخ محمود را به کردستان باز گردانیم ، زیرا : برانگیختن حس ملت خواهی کرد ، یگانه زاهی بود که می‌توانستیم در آن موقع بدان توسل جسته و از آشوب و شورش رهایی یابیم . »

با وجود قول و قرارهایی که شیخ محمود قبل از آمدن به سلیمانیه داده بود ، به محض رسیدن و استقرار در محل ، بی‌درنگ در صدد دست اندازی و اعمال قدرت به خارج از منطقه‌ای که با او گذار شده بود برآمد ، سه هفته بعد ، پس از دادن مهمانی مفصل ، باشوق و ذوق مهمان ، فرمانی بنام « فرمانقرمای کردستان مستقل » صادر کرده و سلیمانیه را پایتخت کردستان قرارداد . در ماه نوامبر شیخ محمود ، عنوان پادشاهی (**هَلِک**) اختیار نموده و هیئت وزیران برای خود تعیین نمود .

خاندان‌های برجسته کرکوک و موصل که از اینکار ناراضی بودند ، خود را از ترک دانسته و حاضر نشدند یک نفر کرد ، بر آنها فرمانروایی

داشته باشد ، از این جهت کوشش کردند تا «فیصل» حکومت عراق را در دست گیرد .

با وجود اینکه ، اکثریت دهربران کرد ولایت موصل اشتیاقی درباره خود مختاری کرد ، که حکومتش در دست شیخ محمود باشد ، نشان نداده و حاضر به کمک و مساعدت بوی نبودند ، در عوض ، تعدادی از افسران کرد ، که در ارتش عثمانی خدمت کرده و به سلیمانیه آمده بودند ، خدمتگذاری شیخ محمود را پذیرفتند . افسران کرد با کمک گروهی از روشنفکران سازمان دادن دوایر دولتی پرداخته و گردش کار را گزارش میدادند ، اما شیخ محمود با هیچیک از پیشنهاداتشان موافقت نشان نداده و همه را نادیده انکار نمود . سرانجام بجای اینکه از وجود اینگونه افسران استفاده نماید ، ترجیح داد شیوخ کرد را که هیچگونه تعلیماتی نداشتند ، بکارهای مهم بکمارد . بنا بگزارش ادموند :

«جمال بیگ» که یکی از بهترین افسران پیشین ارتش عثمانی بود ، چون از دستگاه رهبری شیخ انتقاد میکرد او را بقتل رسانیدند .

در آخر ماه اکتبر دوتن از برجسته گان کرد در صحنه سیاست عراق ظاهر شدند ، که یکی از آنها اسمعیل آقا سیمکو (سمیتقو) رئیس ایل شکاک ایران بود . اسمعیل آقا برای یافتن پناهاگاهی بعراق آمد ، تا از دسترس سپاهیان مشترک ایران و ترکیه ، که ویرا ارا ایران بیرون رانده بودند رهایی یابد .

هنگام توقف در عراق ، اسمعیل آقا ، با انگلیسها مذاکره پرداخته و حاضر گردید نیروی خود را در اختیار دولت بریتانیا برای بیرون راندن ترکها از ولایت موصل قرار دهد .

در محبت اسمعیل آقا ، سید طه ، برادر زاده شیخ عبدالقادر ، که او هم یکی از مردان پرنفوذ کرد بوده عراق آمد . سید طه هم پیشنهادی مانند اسمعیل آقا به مقامات انگلیسی داده و آمادگی خود را برای پیکار با ترکها ، مشروط بر اینکه منطقه «رواندز» بوی سپرده شود ، اعلام نمود .

انگلیسها از این سه نفر (شیخ محمود - سید طه - سیمکو) خواستار شدند که با هم کار نمایند . اما رقابت دیرینه در میان این سه تن بیش از آرزوی پیکار با دشمن مشترك ، (یعنی ترکیه) بود .

انگلیسها تا آن موقع ناامید نشده و در پی یافتن راه حلی برای تشکیل (دولت کرد) بودند . اما بزرگزادگان کرد ، هیچگونه موافقتی در این زمینه با هم نداشتند .

ترکها پیوسته با شیخ محمود ، تماس گرفته و او را بسوی خودشان متمایل میکردند با این حال هیچگونه اطمینانی به وی داده نمی شد ، که اگر دوباره ، کردستان به ترکیه پس داده شود ، چه سرنوشتی در کشور ترکیه داشته و بچه نحو اداره خواهد شد . سرانجام شیخ محمود ، در صدد برپا ساختن شورش ضد انگلیسی ، در کرکوک برآمده و خود را برای اینکار آماده ساخت .

انگلیسها که از اندیشه شیخ محمود آگاه شده بودند از وی خواستار شدند تا به بغداد بیاید ، چون از رفتن شانه خالی کرد قرارگاه وی آماج ، بمباران نیروی هوایی انگلیس قرار گرفت . روز ۴ مارس پس از زد و خورد اندک شیخ محمود ، وجوه دولتی سلیمانیه را برداشته و با پیروان خود راه کوهستان در پیش گرفت .

همینکه شیخ در منطقه مورد نظر جایگزین شد، فوراً شرابگرقتن مالیات کرده و نسبت بانگلیسها «جهاد» اعلام کرد .

در این هنگام ترکها که اجازه حرکت دادن سپاه از ایران گرا بودند ، برای حمله به کرکوک آماده شدند. دو ستون از نیروی انگلیس برای روبروشدن باترکها و متحدین کرد آنها حرکت کرده و دستور داشته ولایت موصل را بازور تصاحب نمایند .

شیخ محمود که سرانجام کار را پیش بینی کرده بود در این ماجم وارد نشده و خود را کنار کشید . چون اختلاف رفع شده و سپاهیا انگلیس باز گردیدند او هم دوباره بسلیمانیه آمده و شروع بدخالت د منطقه ای که از نظر اداری جزو کرکوک بحساب می آمد ، نمود . در بها آسال شیخ محمود ، برادر خود «قادر» را بعنوان نماینده مجلس مؤسسان به بغداد گسیل داشت .

شیخ محمود ، تصمیم داشت بهر نحوی شده شهر کرکوک را متصرف شود . برای اولین بار ، باعده ای مرکب از پیروان کرد و سپاهیان عراق باین کار اقدام نمود و سپس از تلاش برای خود مختاری کردستان ، بسود : تمامیت ارضی کشور عراق ، دست برداشته و برای اندک مدتی از گردونه سیاست عراق کنار رفت .

در عراق ، عربها ، در مجلس مؤسسان ، اکثریت پیدا کردند. کردها که از این پیش آمد نگران و دلخور شده بودند ، چون پای معاهده انگلیس و عراق بمیان آمد ۱۷ نماینده کرد که باتفاق نمایندگان جناحهای دیگر ، سی و هفت نماینده از شصت و نه نفر شده بودند ، در عهدنامه يك ماده الحاقی ، باین مضمون گنجابیدند :

و چنانچه دولت انگلیس در حفظ تمامیت ارضی ولایت موصل تصور نماید ، معاهده انکار نیانکار خواهد شد ، و این ماده با اکثریت آراء نمایندگان به تصویب رسید .

ترکها ، برای تصرف دوباره موصل منصرف نشده برای اینکار چه از راه دیپلماسی و چه از راه اتریک تا دو سال بعد ، از کوشش و تلاش باز نایستادند . در این باره آنقدر اصرار کردند تا توجه سازمان ملل را جلب کرده و نمایندگان برای رسیدگی بادعای ترکیه ، از انگلیس و عراق ، به محل فرستاده شد .

پس از پایان کار ، اعضای کمیسیون گزارش دادند که :

مردم ولایت موصل ، خودشان تمایلی به بازگشت و الحاق به ترکیه ندارند .

شگفتی این بود که شیخ محمود ، برای روبروشدن با نمایندگان انجمن ملل ، ابتدا اقدامی نکرده و آنرا بزمان دیگر موکول ساخت ، ولی در عوض بطور پی گیر به تجاوزات خویش ادامه میداد تا آنکه در سال ۱۹۲۷ تسلیم حکومت عراق گردید .

سال ۱۹۳۵ اصلاحاتی در عهدنامه انگلیس و عراق بعمل آمد تا به قیمت در سال ۱۹۳۲ پایان داده شود . در آن عهد نامه هم از حقوق مردم کرد ، هیچگونه ذکری بمیان نیامد ، از این رو ، مردم کرد ، که آزرده و اندوهگین شده بودند برای تحریم انتخابات ، تازه ، که فرار بود در آن ، معاهده جدید ، به تصویب برسد . به تلاش پرداختند در جریان تظاهرات « دهنو ستراسیون » شهر سلیمانیه ، ارتش عراق بروی تظاهر کنندگان آتش گشوده و گروهی ، بخاک و خون در غلتیدند . در این هنگام دوباره شیخ محمود ، پیداشده و تقاضای تشکیل حکومت کرد تحت حمایت

دولت انگلیس نمود. منظور وی آن بود تا از حیث حکومت بغداد خارج شده و آزاد باشد. ولی دولت انگلیس از قبول این پیشنهاد خود داری کرد. (این پیشنهاد را شیخ محمود هشت ماه قبل از پیکار بارتش عراق که نیروی هوایی انگلیس فعالانه در آن شرکت جست بمقامات انگلیسی داده بود.)

بالاخره معاهده از تصویب مجلس گذشته و عراق کشور مستقلی شناخته شده هنگامی که عراق، عضویت انجمن ملل درمی آمد، انگلیس ها اعلامیه ای صادر کرده و در آن پیشنهاد شد تا در قانون اساسی مقام ویژه ای برای مردم کرد، (در کشور عراق)، در نظر گرفته شود. این اقدام اخیراً مردم کرد (اعم از عادی و روشنفکر و رئیس عشیره) کافی ندانسته و شرافتمندانه نپنداشتند.

قبل از انتقال کامل قدرت از انگلیس بعراق، رژیم تازه بر آن شد، تا اظهار وجودی کرده و خود را در کردستان به مردم بنمایاند. پاره ای از عشایر، سالها، بدولت مالیات نپرداخته، و انگلیسها هم پیاره ای ملاحظات، آنها را بحال خود رها ساخته بودند. حال که دولت عراق بر اوضاع تسلط می یافت، لازم بود اعمال قدرتی هم از جانب آن کشور بمنصه ظهور برسد. از اینرو، دستور داده شد نسبت بوصول مالیات های معوقه اقداماتی معمول گردد.

در میان رؤسای عشایر، که در آن چند سال مالیات نداده بودند، یکی هم، شیخ احمد بارزانی، بود

طایفه شیخ احمد که در انجام فرایض مذهبی تعصب شدیدی نداشت.

پیوسته مورد تاخیر و تاوان طوائف همسایه قرار می گرفت، در آن موقع که دولت

عراق قصد وصول مالیات از آن طایفه داشت، طایفه «برادوست» (Bradoost) موقع رامقتم شمرده و بر علیه آن طایفه بسیج شد تا اینکه بقول خود با (رافضیان) به پیکار برخیزد، بارزانی‌ها با سائی طایفه برادوست، را درهم شکسته و تارومار کردند. در همین هنگام دوستون از ارتش عراق که برای وصول مالیات بسراخ بارزانی‌ها می‌رفت به آنها برخورد نموده و به سرنوشت طایفه برادوست دچار شد.

رهبری طایفه بارزانی (در آن زدو خورد) با برادر کوچک شیخ احمد، بنام ملامصطفی بود و تا مبرده بخوبی از عهده کار برآمد.

پس از شکست دومین ستون، نیروی هوایی بریتانیا بکارزار کشیده شد، بنا بروی معمول، پس از فروریختن آگهی، بارزان را زیر بمباران هوایی گرفته و از نیروی زمینی که بسوی بارزان پیشروی میکردند، پشتیبانی نمود. شیخ احمد که یارای پایداری بیشتر نداشت، از بارزان خارج شده و بترکینه پناهنده شد. ترکها هم وی را بی‌درنگ دستگیر کرده و زندانی ساخته و سپس او را در سال ۱۹۳۵ بدولت عراق تحویل دادند.

دولت عراق نخست شیخ احمد، را در «حله» که در جنوب بغداد واقع است، زندانی کرد. پس از مدتی ویرا به سلیمانیه فرستاده و در آنجا زندانی ساختند.

لامصطفی، و پیروان بارزانی او، نمونه خوبی، برای بقدرت رسیدن در اجتماعی که شیخ‌ها در آن حکومت داشته باشند، بشمار می‌آیند.

نخستین شیخ * آطایفه که فرمان شیخوخیت از پدر شیخ عبدالله

* این شیخ، همان شیخ عبدالسلام بارزانی است که ۱۹۱۴ در موصل وسیله سلیمان نطیف، اعلام شد؛ پس از مرگ وی شیخ احمد فرزند شیخ محمد، نوه اش، که در دهکده «کوجک» از ناحیه (سنگلاخ) بارزان به جهان آمده بود، رهبر منتهی و سیاسی بارزان گردید.



ملا مصطفی بارزانی

گرفت وی در دهکده کوچک کم درآمدی زندگی می کرد تعداد افراد آن دهکده از ۷۵۰ تن تجاوز نمی کرد، میانه سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۴۵ افراد آن طایفه به نه هزار تن بالغ شدند، از آن پس بخوبی می توانست با طوایف همسایه، که در سابق از لحاظ تعداد جمعیت بر آنها برتری داشتند، دست و پنجه نرم کند. در سال ۱۹۰۸ شیخ بارزان با حاکم ترک در افتاده و بطرف روسها متمایل شد، به همین منظور او را در آغاز جنگ، دولت عثمانی بدار آویخت. جانشین وی که همین شیخ احمد (حاضری) باشد با وجود اینکه در آن موقع جوانی بیش نبود، بخوبی توانست از خود استقامت نشان دهد. در سال ۱۹۱۹، شیخ احمد که مورد توجه ترکها قرار گرفته بود با

گلیسها به دشمنی برخاست، لیکن تا سال ۱۹۳۰ اتفاق غیر مترقبهای
ش نیامد. ملامصطفی، که از سران نظامی ارزشمند شیخ احمد بود
ون نتوانست در بارزان باقی بماند. ناچار به مهاجرت شد ولی در تمام
ن مدت، با وجود تحمل سختی‌ها و مشقتها، از مقام و منزلت شیخ از
داظ روحانی، و پیشوایی مردم بارزان، چیزی کاسته نشد. ملامصطفی،
م تاکنون، در ضد نخب عنوان شیخ، (که مقام رسمی برادرش شیخ احمد
ی باشد) بر نیامده است.

باید در نظر داشت، کلمه «ملا» که در جلو، نام مصطفی، آورده
میشود، به «ملا» که عنوان منجیبی دارد ارتباط نداشته و فقط يك،
سر نام، می باشد.

در اینصورت، عنوانی که روزنامه نگاران، به ملامصطفی، داده،
ترا «ملای سرخ» می نامند درست نیست.

شیخ احمد، در این چند ساله، پیوسته از صلح و آشتی دم می زد.
فلاصه تمام رفتار و کرداری که بر ازنده مردم مقدس است، وی انجام داده
یکار می بندد.

نخستین دو سال حکومت قاسم در عراق، تلگراف‌های پی در پی
ز جالب شیخ احمد، بسوی الزعیم روانه می شد. شیخ احمد مرتباً
صمیمات آشتی جویانه، و وفاداری بارزانی‌ها را، با اطلاع حکومت عراق
بی رسانید، اما، امورات نظامی، سیاسی، بارزان‌را همیشه برادر با استعداد
شیخ، که همان ملامصطفی باشد، اداره می کرد.

کردها، امیدوار بودند که متفقین پس از پایان جنگ، وفاداری
آنها را از نظر دور نداشته و پس از برچیده شدن سلطه انگلیسها در عراق،

عربها را برتر شمارند . اما، دیری نپایید که یهوده‌گی این امید آشکا گشت .

سال ۱۹۴۳ ملامصطفی که از زندان سلیمانیه، گریخته بود، به دبرزان بازگشت در آنجا جنگجویان خود را گردآوری کرده و پیاسگاه پلیس حمله برد. در پایان همان سال، آنچنان موقعیتش محکم شد که نخست‌وزیر عراق یکی از مردان برجسته کرد را ، بنام مجید مصطفی برای مذاکره، به تزار و پروانه ساخت یکی دوبار برای بیرون راندن وی از بارزان ارتش عراق به حمله پرداخت ، اما از این کوشش بهره‌ای نگرفته با شکست سخت روبرو گردید .

سرانجام نخست‌وزیر عراق ، با پیشنهادهای ملامصطفی موافقت نمود ، لیکن ملامصطفی بر تقاضاهای خود افزوده و آزادی بیشتری از بغداد خواستار گردید. بطوریکه کابینه ناسیونالیست نوری سعید، نخواست با آنها موافقت نماید.

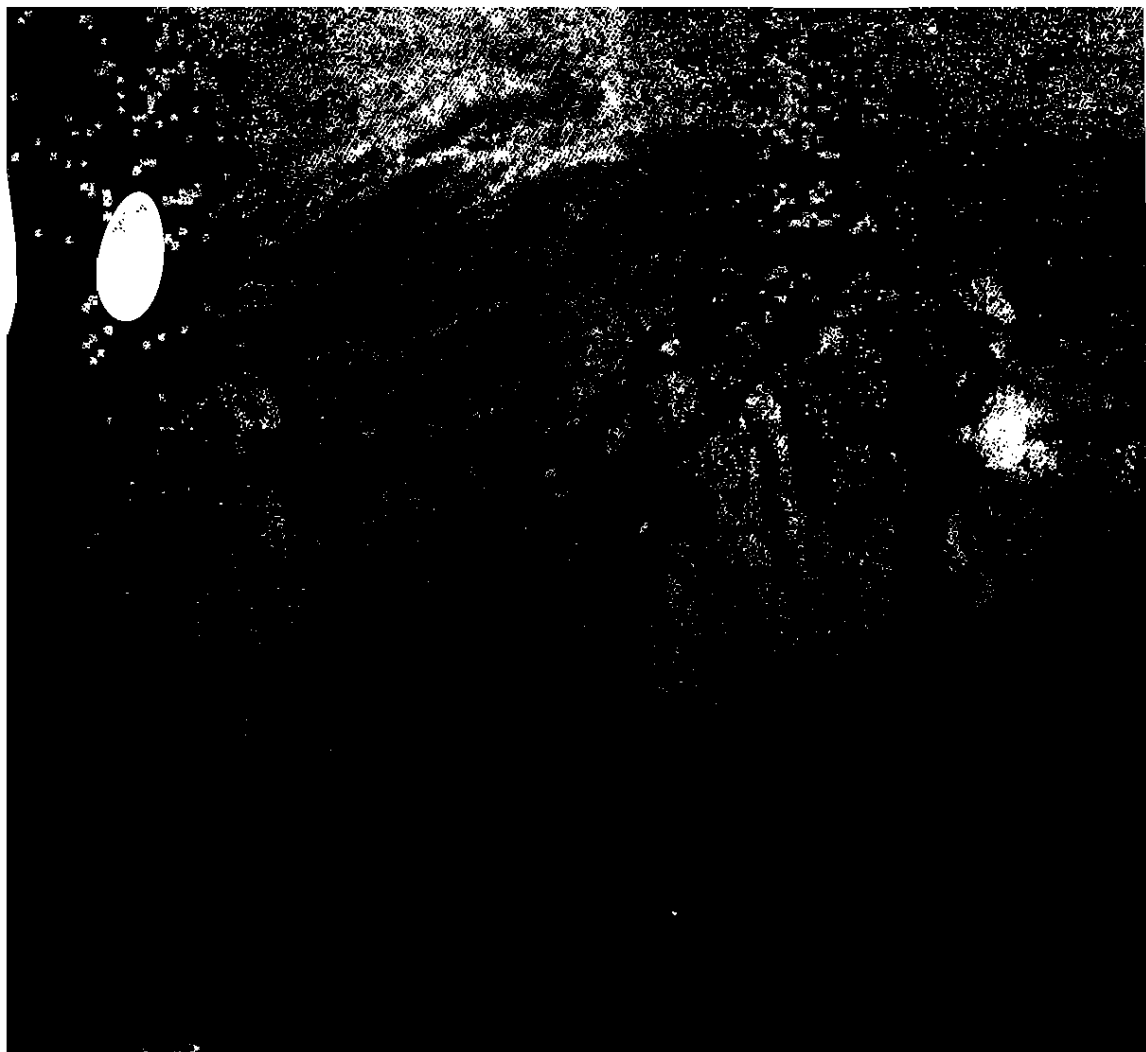
کابینه عراق در این موقع سقوط کرد . کابینه تازه‌ای جانشین آن شده بود. با وجود اینکه ، خواستار گفتگو بود نمیخواست تقاضاهای وی را بپذیرد . تنها مذاکرات سودمندی که افسران ارتش عراق با ملامصطفی انجام دادند، آزاد ساختن شیخ احمد در ۱۹۴۴ می باشد. پس از اینکه یکسال از واقعه آزاد ساختن شیخ احمد گذشت ، تازه دولت عراق فهمید ، افسران مأمور مذاکره با ملامصطفی ، ملیت کرد داشته‌اند . افسران یادشده از هموندان مخفی «حزب هوا» (Hava = آرزو) بودند که هنگام قیمومت عراق ، در آن کشور نضج گرفته، و اعضای آن را طبقات متوسط و روشنفکر تشکیل می‌دادند.

در ماه مارس ۱۹۴۵، برای ملامصطفی، و کردهای دیگر که با دولت عراق به پیکار برخاسته بودند، عفو عمومی صادر گردید. با این وصف دشمنی گسترش بیشتری یافته و تا تابستان ادامه پیدا کرد، همیکه فصل تابستان فرارسید، نیروی زمینی با پشتیبانی نیروی هوایی و چندین طایفه کرد، که در خدمت ارتش عراق بودند از هرسو به بارزان حمله آورده و پایداری آنها را درهم شکستند. در این جنگ آنچه بیش از همه در تضعیف روحیه بارزانی‌ها اثر گذاشت، ملحق شدن کردهای مهاجر ترکیه بصوف ارتش عراق، برای پیکار با بارزانی‌ها بود.

کردهای، مهاجر ترکیه، از پیروان و مریدان پسران سیدطه، بودند. نامبردگان که با دولت عراق، همکاری داشتند با افراد خود بصوف ارتش عراق پیوسته و به رهبری یکی از افسران جوان بنام «عبدالکریم قاسم» علیه ملامصطفی داخل پیکار شدند. در ماه سپتامبر، نیروی پایداری بارزانی‌ها تمام شد. بناچار ملامصطفی با افراد خود راه ایران را پیش گرفته، و بدولت ایران پناهنده شدند. افسرانیکه از طرف عراق مأموریت مذاکره باوی داشتند، با ایران آمده و بقسمتهای خود بازنگشتند.

همراهان مهاجر ملامصطفی که باوی به ایران آمدند بالغ بر ده هزار نفر می‌شدند که سه هزار نفر آنها را کردهای جنگاور تشکیل می‌داد.

۱- تلفظ صحیح، بارزان «Barzan» برزان است، چون در اول آنرا از روی نوشته‌های خط لاتین برگردانده و بارزان نوشته‌اند، همینطور اکنون متداول میباشد، بهر حال مردم کرد آنرا برزان تلفظ مینمایند. برزان واژه ایست فارسی، و معنی کوهپایه میدهد. در شهرستان کاشان نیز دودهنکه باین نام وجود دارد که یکی از آنها (برزک) و دیگری برز، و (آبپانه) میباشد و هر دو در دامنه‌های کوه کرکس واقع شده‌اند.



گروهی از جنگجویان کرد در نزدیکی مرز ایران

سیزده سال ملامصطفی درخارج از عراق بسربرد. بجزدوماه، که در سال ۱۹۴۷، درعراق پیدا شد، بقیه مدت از، بارزان بدور بود.

کردستان سوریه

همینکه جنگ جهانی اول بود متفقین پایان یافت، دولت‌های انگلیس و فرانسه، به تقسیم امپراطوری عثمانی پرداختند. نصیب فرانسه، بخش غربی کردستان (یعنی مغرب موصل) گردید. پس از موافقت مرزی سال ۱۹۲۲ انگلیس و فرانسه قیام و میت‌گردنشین سوریه رسماً بفرانسه، واگذار شد.

کردستان سوریه، مانند «نوک اردک» از گوشه شمال شرقی سوریه، پیشرفتگی، پیدا کرده و منطقه (جزیره) * را تشکیل می‌دهد. از اینکه آیا آنروز فرانسه، میدانست، در آن ناحیه نفت وجود، دارد؟ تاکنون چیزی معلوم نشده، ولی قدر مسلم آنست؛ که برای تصاحب آن کوشش زیادی بعمل آمد.

در سال ۱۹۳۰ پس از مذاکراتی که فرانسه با ترکیه نمود، سرزمین، بیشتری از ناحیه کردنشین بفرانسه داده شد و متصرفات آن کشور

* جزیره ابن عمر، که امروزه کردستان سوریه می‌باشد، همان (گازارتای کاردوی باستانی است که گزنفون در برگشت ده هزار سرباز یونانی از آن یاد می‌کند.

تا کرانه رودخانه دجله گسترش پیدا کرد.

در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ هزاران تن کرد، از قلمرو ترکیه گریزان شده و به سوریه روی آوردند

با وجودیکه «جزیره» بزرگترین، منطقه کردنشین سوریه بشمار می‌آید، اما کردها، در آنجا اکثریت قاطع نداشته، و تعدادشان، با عربها و مسیحیان به یک اندازه می‌باشد. از سوی دیگر، به همان تعدادی که مسلمان در آن منطقه ساکن است، مسیحی نیز بهمان اندازه می‌باشد. زبان این همسانی است، که اگر یکی از اقلیت‌ها درصد گرفتن آزادی بیشتر از حکومت دمشق برآید، دیگران ناراحت شده و دشمنی را آغاز مینمایند.

سال ۱۹۳۱ که مقرر گردید، حکومت ناسیونالیست، در آن منطقه برقرار گردد، کردها، بشورش دست زده و آنجا را یکپارچه آتش نمودند، سرانجام سپاهیان فرانسه، داخل در عمل شده و شورش را خوابایدند. در سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۳۰، که کردهای ترکیه، با آن کشور به پیکار برخاسته و «خیبون» را پایتخت خود قرار داده بودند، تمام فعالیت‌های ناسیونالیستی در مستعمره کردی سوریه انجام می‌شد. بطور کلی در مقابل ترکیه و عراق، میتوان گفت: فرانسویان در موقع زمامداری سوریه درباره کردها، خوشرفتاری بیشتری از خود نشان میدادند.

هرچند، مردم کرد سوریه، اقلیتی بیش نیستند با این ترتیب، برای آن کشور، تهدیدی بشمار می‌آید، از اینرو ناسیونالیست‌های عرب سوریه، آنها را هم مانند فرانسویان به چشم یگانه می‌نگرند. کردها، هر جا باشند، خاصیت نژادی خودشان را نشان می‌دهند،

بدین لحاظ در سوریه هم، توانستند، مقامات عالی دولتی را اشغال نمایند. سالهای پس از جنگ، که کشور سوریه گرفتار هرج و مرج بود. یکی از کردها، که در ارتش سوریه، درجه ژنرالی داشت، توانست خدمات گران بهایی برای آن کشور انجام دهد.

در سال ۱۹۵۸ نورالدین رضا، بطور پنهانی، حزب دمکراتیک در کشور سوریه، سازمان داده، و خواستار حکومت خود مختاری کردستان سوریه، گردید.

دولت دمشق در سال ۱۹۶۰، رضا، را باسزده تن کرد دیگر، بدادگاه فراخوانده و هر کدام را به یکسال زندان، مجازات نمودند. در این دادگاه پانزده نفر ناسیونالیست نیز محاکمه شده و هر کدام به ۱۸ ماه زندان محکوم گردیدند. اما اواسط سال ۱۹۶۱ همگی از زندان آزاد شده، و سوریه نیز از اتحادیه عرب خارج گردید.

در ماه دسامبر همان سال، رضا، و محمد عیسی محمود، کاندیدای، پارلمان سوریه شدند. دو ساعت پیش از اینکه، رأی گیری آغاز شود، رضا، در شهر کردنشین «قامیشلیه» یعنی در همانجائیکه قرار بود از آنجا بسمت نمایندگی پارلمان انتخاب گردد بازداشت شد. بطوریکه در این باره ملیون کرد، گفته اند:

پس از بازداشت رضا، ارتش سوریه به کمک ژاندارمری آن کشور داخل عمل گردیده، و پس از پراکنده ساختن رأی دهندگان، صندوقهای انتخاباتی را از نام موافقین دولت پر نمودند.

نسبت به کردهای سوریه، در زمان حکومت «بعث» بیشتر از هر موقع دیگر سخت گیری میشود، و برای حل مسئله کرد و عرب ساختن آنها از مدتها پیش فعالیت دامنهداری، در منطقه کردنشین «جزیره» آغاز گردیده است.

گردستان شوروی

گردهای شوروی تاکنون جوششی برای ناسیونالیستی نشان نداده‌اند، بطوریکه «ایگلتون» Eaglton در کتاب خود نوشته است :
«فقط یک نفر از کردهای شوروی در زمان حکومت پوشالی «کومله» در مهاباد دیده شده است.»

بیشتر کردهای شوروی در جمهوری ارمنستان گردآمده‌اند، لیکن گردنشین‌های کوچک دیگر هم در آسیای میانه شوروی وجود دارد.
حکومت شوروی، نسبت به آموزش و پرورش و پیشرفت اقتصادی کردها، دستی باز، داشته و از هر گونه هزینه‌ای خودداری نمی‌کند، ولی در هر صورت آنها نیز از ترور و وحشت دوره استالین جان سالم بدر نبرده‌اند. با وجود اینکه تعداد کردهای شوروی از یکصد هزار نفر افزون‌تر است لیکن هیچگاه خود مختاری نداشته و تابع جمهوریهای دیگر می‌باشند، تا قبل از جنگ جهانی دوم کردهای شوروی اصولاً از حوادث و رویدادهای مناطق گردنشین دیگر بی‌اطلاع بوده و میان آنها جدایی کاملی وجود داشت .

جنگ، کنونی عراق

هر چند که سرچشمه کشمکش های کنونی عراق را باید دنباله شکست سیاسی، پایان جنگ جهانیگیر نخست، برای سازمان دادن خود مختاری کرد دانست. با این وصف انگیزه کلی که سبب برافروختن آتش شد، شورش ۱۵ ژوئیه عراق می باشد. در آن روز گروهی از افسران ارتش عراق، بایک کودتا، خاندان پادشاهی هاشمی، و نوری السعید را از میان برداشته و خود جانشین آنها شدند.

عبدالکریم قاسم، که چهره اول کودتا بود زمام قدرت را بدست گرفته و بر امور مسلط گردید ولی چهره دیگر این کودتا که عبدالسلام عارف باشد واپسگرایی کرده و درهای زندان برویش گشوده شد. دگرگونگیهای بعدی عراق تبدیل رژیم پادشاهی، به جمهوری کرد و عرب و خارج شدن آن کشور از پیمان سنتواست. با خارج شدن عراق، اعضای پیمان منحصر به ترکیه و ایران و پاکستان گردید. انگیزه خارج شدن عراق از پیمان، آن بود، که کردها آنرا بزیان خود دانسته و بیمناک بودند که در آن پیمان ممکن است همکاریهایی میان تهران و آنکارا و بغداد بزیان مردم کرد وجود داشته باشد. چون عراق از پیمان بیرون شد، کردها از رژیم تازه خشنود گردیده و همکاری نزدیکی میان کرد و عرب برقرار گردید.



ژنرال عبدالکریم قاسم، مردی که با کودتای اول رژیم خاندان هاشمی را بر انداخت و چندی بعد با کودتای دوم عراق به قتل رسید در نخستین ماههای انقلاب، دوستی وهم پیوستگی نیکویی میان کردهای شمال با عربها پدیدار گردید، که این همبستگی روزهای خوشی را نوید میداد. دولت عراق، در آن روزها، روش صبر و انتظار، پیش گرفته،

و بجز یکی دو، رویداد استثنایی که در صحنه سیاست آن کشور رخ داد
واقعه‌ی دیگری خود نمایی نکرد. روزهای اول، چنان اندیشیده میشد،
که واژگون سازی، روزهای خوشی را برای مردم بارمغان خواهد
آورد. در آن گیرودار، بی‌پروایی و خودسری، بدعوت ژنرال عبدالکریم
قاسم، ملامصطفی از روسیه بعراق بازگردانیده شد، نامبرده با آسودگی
در روسیه زندگی میکرد، و در آن کشور درجه ژنرالی داشت، در ضمن در
دانشگاه مسکو به تحصیل رشته زبان پرداخته بود. نه تنها ملامصطفی،
بلکه صدها پیروان دیگر آن که برخی هم بدختران روس دل باخته و
پیوند زناشویی بسته بودند، مورد اعتماد و اطمینان دولت شوروی نبودند.
لامصطفی مدت دوازده سال دور از میهن زندگی کرد، در این مدت طولانی
همان کشور بزرگی مانند شوروی بود. طرز زندگی ملامصطفی در شوروی
بازندگی فقیرانه که در کشور خود داشت بهیچوجه همسان نبوده و جور در
نمی‌آمد. با این حال در وفاداری و شناخت اماجی که داشت کوچکترین
دگرگونی پدیدار نشد.

همینکه ملامصطفی، بعراق بازگشت، قاسم ویرا با خوبی و خوشی
پذیرفته و منطقه وسیعی در اختیارش گذاشت، ضمناً ماشین شخصی بوی‌زاده
و مبلغی هم بعنوان مدد معاش برایش مقرر کرد. ملامصطفی هم وفاداری
خود را بر رژیم قاسم اعلام داشت. ضمناً ضدیت با مستعمره جویبی و «کلینالیسم»
را ستوده و «امپریالیسم» را نکوهش نمود. آنگاه کردهای ترکیه را مخاطب
ساخته و از آنها در خواست نمود تا پیاپی خاسته و چنین حقی که کردهای عراق
برای خود دست و پا کرده و بدان رسیده‌اند، آنها نیز برای دست یابی آن
تلاش نمایند. آنسال بدین شیوه پایان یافت کردها گمان کردند هر چه در

طلبش بودند، زیر سایه درفش جمهوریت بدست آورده‌اند و عربها هم از رهبر یگانه خود آرزوهای بسیاری داشته‌که امیدوار بودند بزودی بآنها خواهند رسید.

باتوجه بشرح بالا، انتظارات زیاد بود ولی یگانه رهبر، وابستگی بهیچ حزب سیاسی نداشت تا از او پشتیبانی، شود گذشته بر آن ناچار بود تمام هوش و حواس خود را برای در دست نگهداشتن قدرت بکار اندازد، در این صورت جایی دیگر برای نگرستن با اصلاحات برایش باقی نمانده بود. ژنرال عبدالکریم قاسم، برای نگهداری قدرت بچاره جویی پرداخت. وی در صدد برانداختن احزاب برآمد. حزب «رستاخیز» بحث میان دو حزب نیرومند عراق «کمونیست و ناسیونالیست» ارزش چندانی نداشت. بنابراین، آن دو حزب را بر علیه این یکی برانگیخته و خود به تماشا پرداخت. ضمناً برای اینکه ارتش عراق را با خود داشته باشد در صرف پول و جاه و مقام، برای راضی نگاهداشتن افسران و افراد راه اسراف در پیش گرفت.

حزب کمونیست، در دوران حکومت پادشاهی، با وعده و وعید، توانسته بود، گروهی از طبقه روشنفکر و دانشمند کرد را بسوی خود بکشاند. آنها امیدوار بودند، که دوران واپسگرایی و پس ماندگی مردم کرد پایان رسیده است، علیرغم تمام ناامیدی که کردها از روسیه داشتند، در آن موقع کشور شوروی برای بر آورده شدن آرزوهای مردم کرد، هوا خواهی می‌کرد. در هر صورت سود خود و سپس سود حزب کمونیست عراق را بر آرمانهای مردم کرد بر ترمی شمرد.

هنگامی که انقلاب در عراق اتفاق افتاد، گروه زیادی از روشنفکران کرد، از کمونیستها و یا از هواخواهان آنها بودند. این چپ‌روها بدو گروه

پخش می‌شدند؛ یکدسته آنهایی بودند که از حزب کمونیست جانبداری می‌کردند، و دسته دیگر هوا خواه، ناسیونال کمونیست کرد بودند، سرانجام چون حزب کمونیست از پشتیبانی گروه پیشرو، روی گردانید، ملیون چپ‌رو، رفته رفته یاران انقلابی با دیده ناخوشایند نگریستند.

در ماه مارس، ۱۹۵۹ چپ‌روهای عراق با یاری ژنرال عبدالکریم قاسم، سازمان دادن حمله، بموصل، پرداخت. فرماندهی پادگان ارتشی موصل را سرتیپ «عبدالوهاب شواف» که یکی از ناسیونالیست‌های عرب و از جمله هواخواهان مصر، بشمار می‌آمد عهده‌دار بود. نخست‌عده‌ای در اندیشه برپا کردن نمایش و دمونستراسیون برآمدند، ولی شواف، که مخالف اینکار بود از اقداماتشان جلوگیری نمود و چون ژنرال قاسم در اینکار اصرار ورزید «شواف» دست بشورش زد شورش را که ژنرال شواف برآنداخته بود بی‌درنگ خاموش شد. قاسم برای سرکوبی مخالفان، نیروی پایداری ملی را وارد کرد تا همه اقدامات ضد چپی را درهم‌فرو کوبند. این نیروی شبه‌نظامی که بتوسط دولت مسلح شده بود، مأمور برانداختن دشمنان قاسم بودند، ملامصطفی، نه تنها در کشتارهای کرکوک و موصل، شرکت نکرد بلکه برای شواف دلسوزی‌هایی نیز نمود، ولی کردهای چپ‌رو دیگر در این پیکار شرکت کرده بودند.

عبدالکریم قاسم، برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی مردم، اعم از کرد یا عرب گامی برنداشت، و اگر هم کاری انجام داد بسیار کم و ناچیز بود. طرح‌هایی هم که در زمان قاسم پایان پذیرفت: مانند سد (در بندخان) که در نزدیکی سلیمانیه واقع شده در زمره کارهایی بود که طرح اولیه آن در زمان حکومت «نوری السعید» تصویب و مقدمات کار فراهم گردیده بود.

حکومت قاسم ساختمان سد در بند خان را بحساب خود گذاشته و اجازه داد تا در باره اش جراید و مجلات به میاهو پردازند. مطبوعات هم آزادی ناشناخته حکومت قاسم را برخ این و آن میکشیدند که یکی از آن روزنامهها، روزنامه «خبت» Kheast (بیکار) ارگان حزب دمکرات کردستان بود. در پایان سال ۱۹۵۹ قاسم بر آن شد که احزاب سیاسی را علیه مخالفان خود برانگیزاند در آن موقع هم حزب دمکرات کردستان یکی از آنها بشمار می آمد.

ناسیونالیستهای: بغداد، موصل، کرکوک، سلیمانیه از مدتها پیش آرزوی فروریختن شالوده عشایری و فئودالی را که از آن خشمگین و بیزار شده بودند، در سر می پرورانیدند، اما نوع وجود، دمکراسی که آرزومندش بودند، یکسان نبود.

روشنفکرانی که تحت نفوذ افکار مارکسیستی بودند، بخوبی میدانستند نفوذشان در میان روستائیان کرد، اندک میباشد، روستائیان با اصول و رویه فئودالی از لحاظ اقتصادی و اجتماعی بستگی داشته و همگی محافظه کار بودند. روشنفکران پیشرو شهرها میتوانند به طبقه متوسط مردم و هنرمندان تپی دست امیدوار باشند، کردهائیکه در کانهای نفت بکار برداخته و باربران لر، که در بغداد کار میکردند طبقه نیرومندی بحساب نمی آمدند که بتوان روی آن تکیه نمود.

بنابراین، راه پیشگرایی تنها، از مجرای دولتی، امکان پذیر بود. کارمندان دولتی، وارثش و سرمایه داران کم بنیه، بدین امید بودند که فقط دولت میتواند، چرخ اقتصاد کشور را بجلو هدایت نماید، و چون درآمد نفت عاید خزانه می شد همگی بآن چشم دوخته بودند.

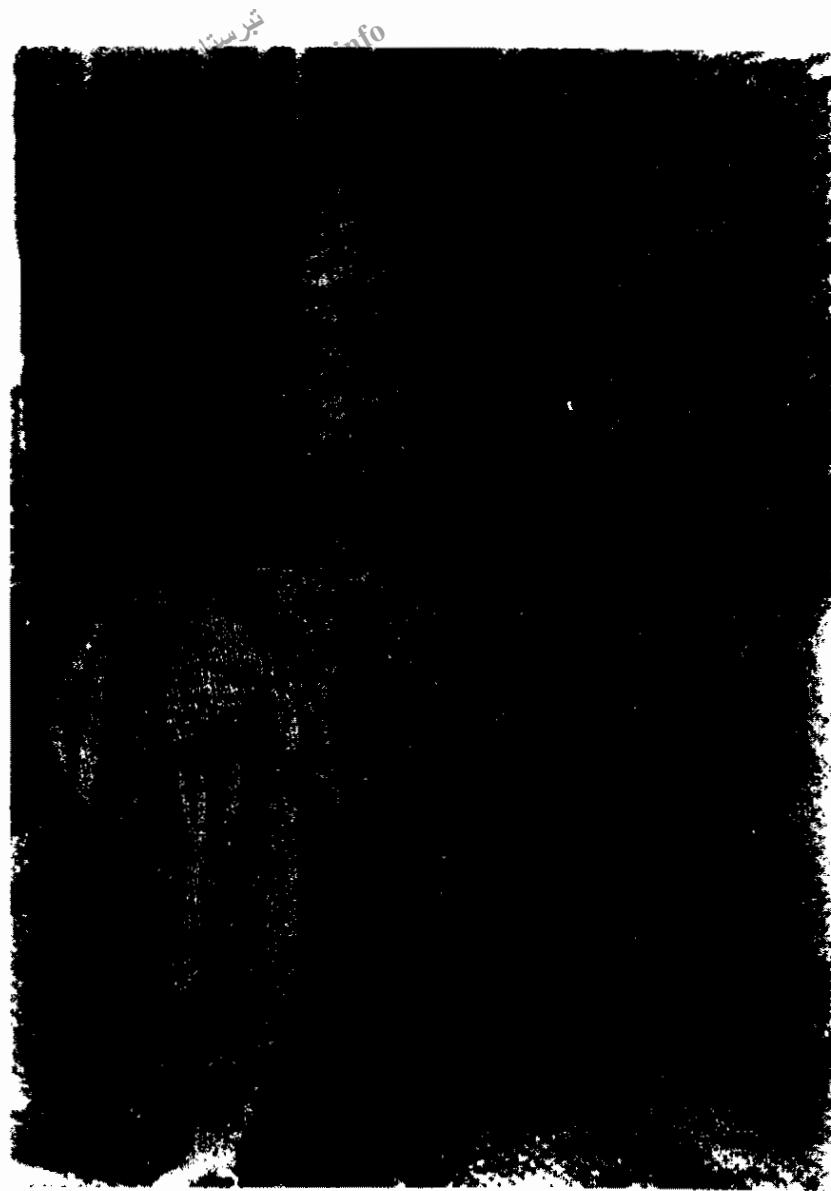
کمتر کسی میان کردها، در اقتصاد و امور اجتماعی مطالعه داشت

در صورتیکه اینگونه اطلاعات از صفات آشکار رهبران مارکسیستی و احزاب
سوسیالیست غربی میباید. اصول پیچیده و باریک تئوری مارکسیستی را
کمتر کسی میفهمید، گذشته بر آن با اجتماع مردم عراق جور در نمی آمد،
ترقیخواهان هم آرزوی عدالت اجتماعی و توسعه اقتصادی در سر می پرورانیدند.
در این میان فتودالیست ها، که از سرمایه گزاریهای خود، نگران بودند
همگی را کمونیست می پنداشتند .

موقع شناسان کمونیست که از الطاف قاسم مستفیض شده بودند ،
با کشتارهای وحشیانه، که در سال ۱۹۵۹ بمنصه ظهور رسانیدند، بسیاری
از چپ روان کرد را، از خود بیزار کرده و از آنها کنار کشیدند . در همین
موقع عنصر دیگری شروع باعمال نفوذ در حزب دمکرات کردستان نمود،
آنها ناسیونالیست های عملی بودند که از نقطه نظر سیاسی معتدل بشمار
می آمدند. این دگرگونی به حزب امیدواری داد تا از میان مردم کمک بگیرد.
در صورتیکه باروش قبلی اینکار امکان پذیر نبود. ملا مصطفی از بزرگترین
عوامل این دسته بشمار می آمد. نفر دیگری که طرفدار این عقیده بود، سید
جلال طالبانی میباشد وی سمت نمایندگی و سخنگوئی کرد را در بغداد، قاهره،
اروپا بعهدہ داشت از احاط نظامی هم طالبانی یکی از پیروزترین فرماندهان
بشمار آمده و در پیکار جبهه سلیمانیه ارزش خود را به ثبوت رسانیده بود.
صدای این دسته روز بروز رساتر شده و گروه بسیاری بآن میگریزیدند
مردم از آن پس خود را از کمونیست ها کنار می کشیدند. عمق سرخوردگی
و پشیمانی پاره ای بسیار ژرف بود. یکی از یاران کمونیست پیشین یکروز
چنین می گفت : «دلم میخواهد آنهایکه خود را رهبر میدانستند اکنون
گیر می آوردم ، تا آنکه وی را بگناه خیانت ، در نفت آغشته ، وزنده

زنده بسوزانم». با وجود پیدایش اینگونه افکار، مع الوصف، مهرمارکسیستی بطور پایدار، بروی حزب دمکرات کرد، پابرجا ماند. دلیل هم این بود، که در آغاز حزب خودش را مارکسیست، لنینیست ب مردم شناسانده بود، اما این عقیده را قبل از اینکه ژنرال عبدالکریم قاسم حزب را برسمیت بشناسد، دور افکنده بودند.

از آن پس پیکار میان کمونیست‌ها و پادکمونیست‌ها شروع شده و با پیروزی پادکمونیست‌ها پایان پذیرفت، پس از این وقایع، زندگی مانند گذشته در روستاها آرام گردید.



ابراهیم احمد دبیر کل حزب دمکرات کردستان

دوباره در ماه مه ۱۹۵۹، ملامصطفی، باتیردهای «زیباری» Zibari و «برادوست» سروشاخ شد، این بار هم، طبق معمول پیروزی نصیب وی گشته و تعدادی تفنگ و جنگ افزارهای سبک از آنها به غنیمت گرفت.

با وجود اینکه ملامصطفی، رسماً رئیس حزب دمکرات کرد بود، ولی «ابراهیم احمد» مدیر داخلی روزنامه خبت (پیکار) Khebat و وکیل دادگستری بغداد رئیس حقیقی حزب، شناخته می‌شد. از آغاز سال ۱۹۶۰ تا ماه اکتبر همان سال، حزب دمکرات کرد، پیوسته، از وفاداری، و صمیمیت خود نسبت به قاسم، سخن می‌راند، اما افکار خصوصی هموندان حزب جور دیگر بود. در ماه اکتبر حزب دمکرات مورد بی‌مهری قاسم، قرار گرفته و یکی از هموندان آن، بنام: صالح یوسفی بازداشت شد. در ژانویه ۱۹۶۱ یکی از وکیلان دادگستری بنام «عمر مصطفی» که از هموندان کمیته مرکزی حزب، بشمار می‌آمد و بواسطه فریبی و تنومندی به «بابا» (ارابه)، شهرت داشت بازداشت گردید. در ماه فوریه، ابراهیم احمد، در روزنامه کردی «خبت» بر سخنانی ژنرال عبدالکریم قاسم که بسود عربها ایراد شده بود، خرده گرفته و در اطراف آن بقلم فرسایي پرداخت، به محض انتشار روزنامه، بی‌درنگ دستور بازداشتوی صادر گردید، ولی نامبرده بازرنگی از چنگ مأموران قاسم رهایی یافته و پنهان می‌گردد. خلاصه، تا اواسط ماه مارس، پنج تن، از هموندان کمیته مرکزی کرد، بزندان افکنده شدند.

روز ۲۱ ماه مارس ، که مصادف با جشن نوروز باستانی کردها *
بود سخنرانی مفصلی، در پیرامون آن روز فرخنده و ملیت‌گرا از جانب
جلال طالبانی در بغداد، ایراد گردید، روز بعد عین سخنرانی در روزنامه
(خبت) بچاپ رسید. ولی به محض پخش شدن، دستور بازداشت روزنامه،
توسط ژنرال عبدی فرماندار نظامی بغداد صادر گردید. از آن پس، حزب
بطور آشکار فعالیت خود را قطع کرده و در خفا بکار مشغول شد. کسانی هم
که تا آنوقت بزندان نیافتاده بودند، خود را پنهان کرده و با دستگام چاپ
مخفیانه بکار پرداختند.

در اکتبر ۱۹۶۰، ملامصطفی از مسافرت روسیه، باز گردید، چنان
اندیشیده میشود، که از این سفر، ملامصطفی، آنچه را که در طلبش می بود.
بازیافت اما هنوز، کسانی که در خارج از حزب دمکرات میباشند، از نوع
و عده هائیکه با و داده اند آگاهی ندارد .

لامصطفی موقع بازگشت از روسیه با منبر روزنامه «النهار» بیروت
مصاحبه کرده و ضمن آن اظهار داشت :
«وی در صدد است حقوق قانونی مردم کرد را ، بی آنکه به تمامیت
ارضی عراق لطمه ای وارد گردد تثبیت نماید» .

هنگام غیبت ملامصطفی از بغداد بدستور، ژنرال عبدی ، خانه و
ماشین و اگذاری وی را پس گرفته و مدد معاشی که برایش منظور شده بود
قطع ساختند، از اینرو، پس از بازگشت یکسره به بارزان روانه گردید .
بهار سال ۱۹۶۱، بواسطه ندانم بکاریهایی پی در پی، قاسم مورد تنفر

* جشن نوروز از آن همه ایرانیان بوده ، و مردم کرد هم که شاخه ای از
آن درخت کهنسال است در همه شادیهها و سوکواریهای ملی شریک و همباز مردم
ایران می باشد.

واترچار همگانی ، واقع گردید . پاره‌ای می‌پنداشتند که وی برای ترقی کشور، اندیشه‌های خوبی در سر می‌پروراند، اما بیشتر مردم بعثت اینکه، زمان سرمایه‌کشور را تباه ساخته بود، لب‌بدشنام و ناسزا می‌گشودند.

رژیم قاسم ، قبل از اینکه در میان ناسیونالیست عرب پشتیبانانی بدست آورد، در پاییز آنسال ، علیه کمونیست‌ها قیام کرد. در اثنای مبارزه برای تقویت حس میهن پرستی ، با گاهی مردم رسانید که برای پس گرفتن خاک «کویت» و ضمیمه کردن آن کشور بخاک عراق از هرکوشی فرو گزار نخواهد کرد. کشور کویت که بتازگی از طرف انگلیس‌ها مستقل اعلام شده بود همینکه خبر ضمیمه کردن آن ، بعراق منتشر شد ناسیونالیست‌های عرب، به قاسم روی آورده، و از وی پشتیبانی نمودند . شیخ احمد بارزانی هم از جمله کسانی بود، که وفاداری خودش را در این موقع به ژنرال عبدالکریم قاسم و جمهوری عراق ابراز داشت. (البته، شیخ احمد، بارها، وفاداری خودش را اعلام کرده بود).

هنگام اقامت در بارزان ، ملا مصطفی متوجه شد که همسایگان آن طایفه بر تهدید خود می‌افزایند. این تهدیدات ثابت میکرد که برای حمله به بارزان به توطئه پرداخته‌اند . در ماه ژوئن نماینده‌ای از سوی کردهای ناسیونالیست به بغداد رفته و دادخواستی گله مانند ، برای جلوگیری از جایگزین کردن تیره‌های عرب، در مناطق کردنشین، بعرض ژنرال قاسم رسانید ، در ضمن این درخواست نماینده کرد ، میخواست تا درباره بهای توتون با مقامات مربوطه گفتگو بنماید، اما ژنرال از پذیرفتن و شنیدن دادخواست نماینده کرد ، سرباز زده و اجازه دیدار بوی نداد.

در پیرو اینگونه وقایع و اتفاقات ارتش عراق، در ضد روانه ساختن



دو تن از نگهبانان کرد از روی بلندی به دیده بانی برداخته اند

يك ستون به كركوك برآمد. عباس مهند آقا که با کردهای سلیماییه، ائتلافی تشکیل داده بود مراقبت اوضاع را به عهده گرفت. اینکار سبب خشم ستونی که بسوی كركوك روان بود شده و اوضاع رو به وخامت نهاد. بزودی ستون اعزامی توسط عباس مهند آقا، در «در بند خان» متوقف گشته و زود خورد مختصری انجام گرفت. اینکار پیش درآمد برخوردهای نظامی شدید میان نیروی دولتی و کردها شد، که هنوز ادامه دارد.

بحران کویت، آنچنان، قاسم را بنحود مشغول داشته بود که نمیتوانست به امور دیگر توجه نماید، بنابراین این واقعه را سرسری گرفته و بوقت مقتضی واگذار نمود. با وجود این، پیکار در نقاط دیگر کردستان، میان مردم کرد و نیروی دولتی عراق ناکستنی و در تزیاید بود. برای کردها، از هر سو نیروی کمکی می رسید، از کردهای سوریه، طایفه «گویان» با

دو هزار نفر در تحت رهبری «جمیل رشید» به کمک آمده، و در بردی که میان نیروی دولتی عراق، باکردها در «زاخو» ZAKHO درگیر شده بود شرکت جستند، بازهمین منبع «ژنرال محمود رزاق» افسر ارتش عراق، گزارش داده است که :

یکهزار و پانصد تن، از طایفه منگور، انمرزهای ایران گذشته و به نیروی کرد ملحق گردیدند. *

ملا مصطفی هم، در اواسط ماه ژوئیه به جنگجویان کرد ملحق شده و بی درنگ به طایفه «زیباری» که دوش بدوش، ارتش عراق، آماده پیکار باکردها، شده بودند، حمله نمود. پس از یکی دو، پیروزی، چنان عرصه را بر آن طایفه تنگ گرفت، که دیگر بازای پایداری نداشته و مجبور شدند به ترکیه گریخته، و بان کشور پناهنده گردند. در این پیکار، بارزایی ها، ۳۵۰ نفر از دشمنان خود را کشته، و ۶۰۰ اسلحه از آنها به غنیمت گرفتند همچنین، هزارتن زخم‌دار در میدان برد بجای گذاشته‌وراه گریز در پیش گرفتند.

شورش عشایری، بزوش دیرین، به منتهای درجه شدت رسید. آسوریان، نیز بیاری کردها شتافته و با نیروی دولتی عراق، به پیکار برخاستند. در ماه اوت، شهرهای: اقرا، عماریه، دهوک، زاخو، از دست نیروی عراق بیرون آمده، و آزاد گردید.

* تصور نمیرود که در پیکار کردها با نیروی عراق، طوایف کرد ایرانی، شرکت نموده باشند. زیرا آنچنان بکار نوسازی کشور، با کمک برادران دیگر خود اشتغال دارند که فرصت رسیدگی بکارهایی که با آنها ارتباط ندارد، برایشان باقی نمی‌ماند.

پس از اینکه ،
در پایان ماه اوت ،
ملا مصطفی تمام دشمنان
عشایری را یکی پس
از دیگری شکست
داده و موقعیتش مستحکم
گردید ، اعتراضی
پژنرال عبدالکریم
قاسم ، تسلیم داشته و
متذکر شد : چون دوره
انتقال قدرت پایان

رسیده ، شناسائی خود مصطفی قره داغی یکی از سران چنگاور
مختاری کرد ، و بازگرداندن آزادی ، در آن سرزمین ، بایست نخستین گام
بعدی دولت عراق باشد .

پاسخ این اعتراض را ، قاسم ، در پایان نخستین هفته ماه سپتامبر ،
به ملا مصطفی ، داد. و آن هنگامی بود که نیروی عراق ، آفت* همگانی
خود را بر علیه شورشیان کرد ، آغاز کرده و نیروی هوایی عراق ، شهرهای :
عماربه ، دهوک ، اقرا (اکرا) ، را با بمب و موشک ، زیر آتش گرفته بودند.
حزب دمکرات کرد ، که تا آن موقع بطور جدی در جنگ شرکت نداشت
چون وضع را بدین منوال دید ، بنابراین یاری دیگران شتافته و رسماً
وارد جنگ شد.

* از واژه های نوومعنی تعرض میدهد.

نخستین گزارش ، درباره بیکار ارتش عراق ، با شورشیان کرد، روز ۱۵ سپتامبر، با اطلاع مردم رسانیده شد ، زیرا در آن موقع روزنامه‌ها و رادیوهای کشورهای دیگر مطالبی در این باره اظهار داشته بودند . در این گزارش ، اشعار شده است :

گروهی از جاسوسان و نمایندگان امپریالیست از هر سو بجنب وجوش افتاده و میخواهند محیط آرام کشور عراق را ، ناآرام و متشنج، جلوه‌گر سازند . از این روبرو ارتش مأموریت داده شد تا نسبت به برگرداندن نظم و سرکوب نمودن آشوبگران هرچه زودتر وارد عمل گردد.

سپس در پیرو اعلامیه ، هزاران تلگراف و نامه ، که از سوی رهبران کرد و عرب و ترکمان، برای ژنرال عبدالکریم قاسم فرستاده شده بود با گاهی مردم رسانیدند .

رفته رفته بر حملات هوایی افزوده شد ، تا اینکه دامنه عملیات هوایی منطقه ، «پشتدر» و شهر زور، در بندخان و همه جنوب خاوری کردستان را فراگرفت .

در روز ۲۳ سپتامبر ژنرال عبدالکریم قاسم ، انجمنی از روزنامه نگاران تشکیل داده و با آنها به مصاحبه پرداخت. این انجمن پنج ساعت بدرازا انجامید، که در ضمن آن قاسم بر آشفته وانگلیس و امریکا را پیاد سرزنش و انتقاد گرفت. وی با گاهی روزنامه نگاران رسانید که آن دو کشور «انگلیس و امریکا» مبلغ چهارصد هزار پوند ، برای برانگیختن کردها علیه دولت عراق، تاکنون خرج کرده اند. آنگاه، آن دو کشور را تهدید کرده و اعلام نمود :

اگر حال بدینمنوال باشد ، دولت عراق ناگزیر خواهد بود که سفارت
خانه‌های آنان را از عراق برچیند .

در پایان قاسم ، بسخنان خود چنین افزود :

تا سه روز دیگر ، شورش کردها ، یکسره ، درهم می‌شکند . انحلال
حزب دمکرات کرد ، برای این بوده است ، که رعایت قانون‌مبینک
سالیانه نکرده بود ، همچنین اشاره کرد ، که حزب دمکرات کرد ،
آلت دست انگلیسها میباشد .

در باره ملامصطفی گفته شد :

نامبرده یا کشته شده ، و یا اینکه در بیرون مرزهای عراق بسر می‌برد .
در این مورد ، همانطور که میدانیم هیچکدام از گفته‌های وی
درست نبود .

در ماه اکتبر مقامات اداری شهرستان اریل ، پوشیدن لباس کردی
را قدغن ساختند .

تیره‌های ، خوشنام ، از اریل ، و تیره «هماوند» که در کوهستان
میان سلیمانیه ، و کرکوک سکنا دارند در ماه اکتبر ، بیاری بارزانیان شتافته
و برای پیکار با ارتش عراق هم آهنگ گردیدند . در این نبرد ، باردیگر
ملامصطفی نیروی عراق را درهم شکسته و جنگ افزارهای بیشتری
بجنگ آورد .

روز ۲۳ نوامبر ، ژنرال عبدالکریم قاسم ، تصمیم گرفت که سد ،
در بند خان ، را شخصاً افتتاح نماید . ارتش عراق ، موقعیت خود را برای
آنروز در پیرامون سلیمانیه مستحکم ساخته و آماده پیشباز «زعیم»
گردید .



« سرهنگ اکراوی Akrawi با دو تن از جنگجویان هنگام بازگشت از اردوگاه (زیوه) »

در جبهه‌های نبرد، روز بروز وضع کردها، بهتر می‌شد. آنها، بروش پارت‌های باستانی، جنگهای هواخواهی را از سر گرفتند: برای دستیابی، بر شهرهای بزرگ نمی‌کوشیدند، بلکه در روستاها میدان داری میکردند. چند شهر که باتک‌های* ناگهانی گرفته شده بود دوباره رها ساختند. در عوض، برای جدا کردن پایگاههای نیروی دولتی، از همدیگر، از هر گونه تلاشی دریغ نمیکردند و همینطور در هر اقدام از تقویت پایگاههای نیروی خودی،

غافل نبودند. در نخستین ماههای جنگ ، کردهایی که در ارتش و شرطه عراق، خدمت می کردند، یگان‌ها را رها ساخته، و گروه گروه به هواخواهان کرد، می پیوستند. بغداد، که از وفاداری درجه داران و افراد کرد، ناامید شده بود، سنگینی بار، پیکار، رابدوش سربازان عرب، افکند، ولی آنچه آزمون شده ، ارزش جنگی سربازان عرب ، در برابر کردها در ، رویه



بسیار پستی قرار دارد،
عربها بهیچوجه در
جنگجویی و جنگخواهی
پای کردها نمی‌رسند.
از سوی دیگر، چون
عربها، کوه زاد نبوده
و آزمایش جنگی
کوهستانی نیز نداشتند،
بنابراین با کردهائیکه
زاده کوهستان بوده و
آموزش جنگی در
آنجا دیده بودند ،

یکی از جنگجویان کرد به نگهبانی در کنار
شکاف کوه پرداخته است

یارای برابری نداشتند. اگر از یکی دو بر خورد کوچک بگذریم، در بیشتر
پیکارها، سرنوشت عربها، اندوهبار بود .

بسیاری از طوایف دیگر، که در آغاز نسبت به دولت عراق، احساس

دلسوزی و وفاداری داشته و یا اینکه خود را بی طرف می دانستند. سرانجام با نیروی شورشیان همگام شده و با نیروی دولتی به دشمنی برخاستند. بطوریکه ملت پرستان کرد، اعلام کرده اند :

کردها همگامیکه دوش بدوش سر بازان عراقی با کردها بجنگ پرداخته بودند، از سه تا چهار هزار تن بیشتر نبوده، و اغلب آنها با گرفتن کمک هزینه و اسلحه، و پول خود را بدولت عراق فروخته بودند.

بزرگترین آزار و زیان را نیروی هوایی عراق، بجنگجویان کرد، وارد میکرد. این نیرو که با بمب افکن های روسی، و انگلیسی سازمان یافته بود، در نخستین سال جنگ، بیش از پانصد دهکده با بمب ویران کرد. گزارشی را که کردها، در این اواخر، انتشار داده اند، شماره دهکده های ویران شده را از هزار، بیشتر می دانند، که همگی در اثر تانک های هوایی ویران گردیده اند.

کردها، توانستند که در برابر آن همه زیان، تعداد کمی هواپیما و هلی کوپتر، بزیرافکنند، انگیزه زبونی کردها در برابر حملات هوایی آن بود که نه، هواپیمای جنگنده داشتند. و نه جنگ افزارهای ضد هوایی تا از آسیب تانک های هوایی در امان باشند. از سوی دیگر، نیروی هوایی عراق هم، توانایی نداشت، تا پایداری کردها را، درهم شکسته و پیروزی را نصیب نیروی دولتی سازد. اینکار از نیروی زمینی ساخته است، آنهم بطوریکه گفته شد، یارای برابری با کردهای کوهزاد نداشتند، یگانه کاری، که از دست نیروی هوایی، برمی آمد، آن بود، که دهکده ها را ویران ساخته، و دامها را نابود کرده، و محصولات را با آتش بکشند.

بطوریکه شورشیان، اظهار میدارند :

شماره کسانی که در آن سال ، بی خانمان شده بودند ، از هشتاد هزار

نفر بیشتر بود .

برای یاری کردن به قربانیان ، صلیب سرخ بین المللی ، به تکاپو افتاد
اما ، از کوشش خود بهره ای نگرفته و تلاش وی بی نتیجه ماند ، زیرا کار آیی
صلیب سرخ ، هنگامی امکان پذیر است که کشور زیان دیده در خواست کمک
و یاری بنماید ، لیکن هلال سرخ ، عراق ، نه تنها ، چنین درخواستی
نکرده بود ، بلکه ، هیچگونه کمکی نیز از صلیب سرخ نمی پذیرفت ، در عوض
نیروی هوایی آن کشور ، با افکندن بمب های آتشزا ، مردم ستم دیده و
بی پناه را با آتش و خون ، کشیده ، و جنگنده های «میگ» و «هنتر» از
فراز آسمان ، آهن گداخته ، بسوی شان سرازیر می کردند .

در نوامبر ۱۹۶۱ دولت شوروی ، پذیرش ، کویترادر شورای امنیت ،
(وقتی) کرد ، از اینرو ، روابط عراق ، با آن کشور ، روبه بهبودی گذاشت .
برای جبران گذشته ، حکومت بغداد ، بروزنامه ها دستور داد ، تا مطالب
دلسردکننده ای ، درباره اتحاد جماهیر شوروی ننویسند . از آنسوی ،
روسها ، از شدت تبلیغات خود کاسته ، و درباره جنگ کرد و عراق خاموش
ماندند . کمونیستهای عراق نیز آرام گرفته و سکوت اختیار کردند .

در طول زمستان ، بر خوردهای پراکنده ، میان (جنگاوران کرد ،
و نیروی عراق گسسته نشد ، اما ، نظر باینکه ، گذرگاهها ، و گردنه کوهها ،
از برف پوشیده ، و گذرناپذیر بودند ، هر دو طرف ، خود را برای فصل بهار ،
آماده می ساختند .

پیش از آغاز سال ، گاه و بیگاه ، حکومت عراق ، دم از صلح و
سازش ، با شورشیان ، می زد ولی در اواسط ماه مارس این گفتگو باشکست

روبرو شده و قطع شد. اما دوباره این گفتگوها در اوایل ماه مارس، آغاز گردید .

در اواسط ماه آوریل ، یکی از گردانهای شورشی که آنرا «عیسی سوار» رهبری میکرد، بایکی از ستونهای ارتش عراق، برخورد کرده و آنرا، برزم، افکند. در این تک، از ستون عراقی، هشتادتن کشته، ۱۱۳ زخمی و ۲۲۱ تن به اسارت کردها، در آمدند. کردها ، برای آنکه معلوم نمایند، هواخواه ، جنگ نبوده، و آرزوی ، صلح و سازش بادولت عراق دارند ، بی درنگ ، اسیران جنگی معمولی را با اشاره باینکه دوباره ، بازنگردند، آزاد نمودند، کردها با این عمل ثابت کردند که جنگ،



شورشیان اسیران جنگی ارتشی عراق و چریکهای دولتی را در یکجا زندانی گردانند

طلب نبوده و این پیکار را عراق، بر آنها تحمیل کرده است. اما این تصمیم شامل افسران دستگیر شده نگردیده، و همانطور آنها را دربند، اسارت، نگاهداشتند.

در بهار ۱۹۶۲. تاکتیک کمونیستها دگرگون شده، و بسودشورشیان بفعالیت پرداختند.

این جنگ پرهزینه و نافرجام، که قاسم، بدان دست زده بود، برای مردم عراق، سالیانه، بیست میلیون، لیره انگلیسی، هزینه برمی داشت. منظور کمونیستها هم از آشوب و غوغا، آن بود که آبروی، ژنرال عبدالکریم قاسم را، یکبارگی برباد داده و از اینراه تیشه بریشه وی بزنند.

برای نخستین هفته ماه مه، نمایش بزرگی را کمونیستها در بغداد ترتیب داده، و درخواست کردند تا هرچه زودتر، به پیکار پایان داده شود. مقامات انتظامی عراق، برای پراکنده ساختن، نمایش دهندگان، که در خیابان اصلی شهر، و در نزدیک هتل بزرگ بغداد گرد آمده بودند، بروی هزاران تن، نمایش دهنده و تماشاگر، آتش گشوده و گروه بسیاری، از پای درآمدند.

هنوز آتش و خون، در بغداد فروکش نشده بود، که خبر رسید شورشیان، از پیوسته شدن دو هزار تن شرطه کمکی، با افراد نیروی، عراق، که در «پنجوین» (تزدیک مرز ایران) به محاصره افتاده بودند، جلوگیری کرده، و در نتیجه، یک هزار و سیصد تن که در محاصره بودند تسلیم گردیدند.

در پایان ماه آوریل. کردهایی، که در خدمت ارتش عراق، بودند.

بدهکده‌های آسوری نشین شمال موصل، تاخته و آنجا را بخاک و خون کشیدند. این عده که سرکردگی، آنرا «زبیر محمود آقا» داشت به هفتصدتن بالغ شده، وهمگی از میان طایفه «زیباری» Zibari برگزیده شده بودند. این دسته، که هر کدام ماهیانه هشتاد لیره بعنوان حقوق ازارتش عراق دریافت میکردند، چنان حکومتی، از خونریزی و آدمکشی، در دهکده‌های موصل، و عمادیه، پایدار ساختند که تا آزمان کسی ندیده و نشنیده بود، همه جا مردم باترس و فگرانی زندگی میکردند. در بمباران عمادیه همینکه نیروی هوایی عراق، کلیسا، و کتابخانهٔ مربوط بآنها، بمباران کرد، چریک‌های دولتی بغارت پرداخته و هر چه از بمباران، سالم و برکنار مانده بود چپاول کردند. بطوریکه گفته‌اند، پرورشگاه یتیمان عمادیه، که در همسایگی کلیسا بود، از تاراج در امان نمانده و دارایی آن، به یغما رفت.

در بهار سال ۱۹۶۲، پس از وارد شدن حزب دمکرات در جنگ، دگرگونگیهای تازه‌ای، در طرح پایداری، کردها پدیدار گردید.

حزب دمکرات کرد، که فعالانه وارد جنگ شده بود و عملیات نظامی جبههٔ سلیمانیه را بعهدهٔ خود گرفت. حزب دمکرات کردستان پس از پایان استقرار بسازمان دادن جنگی و سیاسی پرداخته و یگانها را در سراسر طول جنوبی کردستان عراق، گسترش دادند. سازمانی جنگی حزب دمکرات کرد، درست همانند گروه‌های «ف. ل. ن.» FLN، الجزیره بود، که با فرانسویان پیکار میکردند.

حزب دمکرات کرد، مانند، جنگجویان دیگر، که با حکومت بغداد، در رزم بودند، ملامصطفی را رهبر، و سرکردهٔ خود می‌دانست، با



هموندان حزب دمکرات ، درستاد نیروی شورشی ، نزدیکی ملومه (۱)

وجود این ، يك ناهم آهنگی محسوسی ، میان حزب ، و ملامصطفی ،
اسماً رهبر و سرکرده آن بود پدیدار بود . هرچه بود کار به ناهنجاری
کارشکنی نگرایید ، ولی این رویه برای آینده خطرناک بود .

ملامصطفی ، عقیده نداشت ، که حزب سازمان یافته‌ای ، آلت
حکومت باشد ، بلکه منظورش ، آن بود ، که حکومت از روشنفکر
ایکارتشی ، و فتودالهای اصلاح طلب همانند حزب «ویگ Wigh»
(آزادینخواهان اصلاح طلب انگلیس) در کردستان پایدار گردد .

«ابراهیم احمد» سردبیر حزب دمکرات کرد ، معتقد بود ، که اگر
حکومتی ، مانند تمام حکومت‌هایی ، که در موقعیت باریک و پیش بی

نشده زمام امور را بدست میگیرند ، از يك حزب تشکیل شده ، و در امور خارجی بیطرفی اختیار نماید ، همچنین ، بجای اینکه سوسیالیست باشد ، باید ترقیخواهی را آماج خود نماید .

«دیوید آدامسن» در گزارشی که بروزنامه دیلی تلگراف داده ، چنین

می نویسد :

ابراهیم احمد ، میگوید : اگر در حکومت يك حزبی کردستان ، حزب دیگری پذیرفته گردد ، آن حزب ، کمونیست خواهد بود . در صورتیکه ، آن حزب ، هم اکنون به کمک ژنرال عبدالکریم قاسم ، با ما بجنگ برداخته است .

جلال طالبانی ، درباره حزب دمکرات و ملامصطفی اینگونه اظهار

نظر می نماید :

ملامصطفی رهبر بزرگ ماست . ما ، بدون او هیچ کاری از دستمان ساخته نیست . ملامصطفی هم ، بی همگامی و همکاری ما کاری از پیشش نمیرود . راستی کار و بار ما ، شباهت زیادی به «گاندی» و حزب کنگره هندوستان دارد و بطوریکه میدانیم آن دو یعنی حزب کنگره هند و گاندی پیوسته لازم و ملزوم همدیگر بودند .

میانۀ فصل بهار تا پاییز سال ۱۹۶۲ ، حزب دمکرات کرد ، در تمام مناطق جنگی ، سازمان سیاسی خودش را گسترش داده و کوچکترین یگان (ارتش رهایی بخش کرد) بدون تشکیلات سیاسی باقی نماند . با وجود اینکه برای مردم ، غیر نظامی ، خوراک ، باندازه کافی ، پیدانمی شد ، افراد رزمنده ، بخوشی زندگانی کرده و از خوراک و پوشاک ، خوب بهره مند می شدند .

مأموران سیاسی حزب ، برای گرفتن زهر چشم ، پنجاه نفری
 که خائن پنداشته و از جاسوسان پلیس ، میدانستند ، پس از دادرسی
 شهر سلیمانیه بمرگ محکوم کرده و بی درنگ حکم ، در باره شان اج
 گردید. در شهرستان کرکوک هم ، تعدادی کمتر از سلیمانیه ، باین سرنوشت
 دچار گردیدند .

نفوذ و اقتدار حزب ، پس از نوسازمانی نیروی نظامی و عشایری
 بیش از پیش ، افزون شده و گسترش بیشتری پیدا کرد . کم کم ، افسرا
 کادر ، ارتش رهایی بخش کرد ، از لحاظ سازوبرگ ، از افسران ارتش عراق



**جنگجویان کرد در کمینگاه گرد یکدیگر نشسته و منتظر پیدا
 شدن دشمن می باشند**

آراسته‌تر شدند. بارزانی، نیز مانند گذشته بفرماندهی کل باقی مانده، و فرمائش در همه جا اجرا می‌شد.

در تمام تابستان و پاییز، سال ۱۹۶۲، جنگ ادامه داشت، نیروی هوایی عراق، هم، همچنان، برنامه کشتار روندگان راه‌ها، و از هم پاشاندن خانه‌ها، و نابود ساختن دامها، را دنبال می‌کرد. از آنسوی، شورشیان پیوسته در کمینگاهها، با انتظار ستونها نشسته بودند. گاه و بیگاه هم با تانک آوردن به پاسگاهها، به افراد ارتش عراق تلفات جانی وارد می‌ساختند. خلاصه، در این مدت میلیون کرد، صاحب اختیار کوهستانها، و نقاطی که ارا به‌ها، کار آبی، نداشتند، شده، و نمی‌گذاشتند پای سربازان دولتی بدانجا برسد. کم‌کم اثرات وجودی، نیکویی، در سرزمین‌های پست و جلگه‌ها، از خود نشان داده و دامنه فعالیت راتاکناره‌های دجله، گسترش دادند. جنگجویان کرد هر چند مدت یکبار، شبانگاه، پیادگانهای ارتشی، سلیمانیه و اربیل و کرکوک، شبیخون زده، و پس از وارد کردن تلفات، دوباره به پناهاگاهها و کمینگاههای خود باز می‌گشتند.

چنان زندگی، بر مردم شهرها تنگ شد، که آنها نیز شهرها را رها کرده و مانند شورشیان بکوهستانها پناه بسته و در شکاف کوهها و درخمه‌ها، که در کوهستانهای کردستان فراوان دیده می‌شود، برای خود خانه برگزیدند.

حزب دمکرات کردستان و بارزانی‌ها، از مردم مالیات پولی و جنسی، دریافت می‌کردند. آنها تیکه از روی میل نمی‌خواستند، مالیات بدهند، از ترس، مالیات میدادند. آمادها «تدارکات» را، هواخواهان، بطور قاچاق، از ترکیه و ایران، برایشان فراهم می‌کردند. در هر حال، از



مردم از ترس بمبارانهای هوایی فرزندان خود را در شکافهای کو
پنهان کرده‌اند

هرگونه عملی که امکان داشت دولت ترکیه و ایران را خشمگین ساخته
بدشمنی و ادار سازد، پرهیز می‌کردند. کردها، آشکار ساخته بودند
پیکارشان با حکومت عراق، وابستگی به تعیین سرنوشت آنها، در چه
چوب حکومت بغداد دارد. خوشبختانه، چون دولت‌های ایران و ترکیه
از روش زمامداری ژنرال عبدالکریم قاسم، دلخوش نبودند، اشکال تراش
در باره کردها، نشده و آن دو کشور پیکار عراق را، از امورات داخل
عراق می‌انگاشتند.

ترکها، بهطوایف، «زیباری» و «برادوست» که در اثر فشا

بارزانی‌ها، از عراق، گریزان شده بودند، پناه دادند، و چنانچه بایران نیز، پناه می‌جستند، از پذیرش دریغ نمیشد. پاره‌ای هم، بایران روی آورده و در آنجا ماندگار شدند.

باوجود اینکه، پیشرفت زیادی، در امر ارتباط، و موصلات، کشورهای ایران و ترکیه پدیدار شده، با این حال، بواسطه وجود کوهستانهای سخت، و گذرگاهها و پرتگاههای گذرناپذیر، که از خطوط مرزی ایران و عراق می‌گذرد (ترکیه نیز همین موقعیت را داراست) تماس فوری و نزدیک برای کردهایی، که از مرز گذشته و بآن دو کشور می‌آمدند، مشکل بود.

جنگ کرد و عراق، در پاییز ۱۹۶۲، بسختی گرایید، دیگر ارتش عراق، برای پیروزی، تلاش نمیکرد، بلکه کوشش داشت، آنچه در دستش مانده است، نگاهداشته و از دست ندهد. در پایان ماه اوت، شورشیان لوله نفت کمپانی عراق را منفجر ساختند. اینکار برای آن بود که به کمپانی نشان دهند، در صورت خواستن، میتوانند بآنها زیان وارد سازند. بار دیگر، از حمله مستقیم به تأسیسات نفتی، کمپانی نفت عراق، و شرکت‌های خصوصی دیگر دوری جسته، بجای آن، دو تن از کارمندان کمپانی نفت عراق توسط بارزانی‌ها، ربوده شد، و مدت چندین هفته آنها را باخود نگاهداشتند. اینکار در میان خارجیان تولید وحشت و نگرانی زیاد نموده و همگی، از جان خود بیمناک گردیدند. باوجود این، شورشیان، نسبت بدو نفر گفته شده خوش رفتاری کرده، و پس از آزاد شدن، با تحفه و سوقات، مانند قالی‌های بسیار خوب، آنها را روانه ساختند. از آن به بعد، توجه خبرنگاران روزنامه‌های غربی، بسوی عراق، جلب گردیده و همه روز

اخبار جنگ را درستون اخبار، درج می کردند. حتی پاره‌ای از مخبر؛
جراید از راه‌های مخصوص خود را به منطقه جنگی رسانده و اخبار دس
اول را گردآوری کرده و بخش می ساختند .

مليون کرد، از امريكا، اجازه خواستند، تا اينكه براي امو
وابسته بمردم کرد، دفتری در نيويورک باز نمایند. همينکه ترکیه و ايران
و عراق در اين مورد گله نمودند، ايالات متحده در پاسخ اعلام داشت :

نيويورک، بواسطه واقع شدن سازمان ملل در آنجا، وضع ویژه‌ای
دارد. چون پیش از این با نمایندگان الجزیره، بدینگونه اقدام
کرده‌اند، بنابراین امريكا، نمیتواند کردها را که وضعیتشان بی‌شبهت
به الجزیره نیست از آنجا بیرون نماید.

برای ماه دسامبر، آثار ضعف در روحیه مردم عراق، ازین جنگ
نافرجامی که به آن درگیر شده بودند، پدیدار گردید از آن پس مردم از
وعده وعیدهای ژنرال عبدالکریم قاسم، درباره الحاق کویت، ناامید شده
و بان اهمیت نمیدادند.

علیرغم سختگیریهایی که به هموندان حزب بعث (رستاخیز)
می کردند، روز بروز بر نفوذش افزوده می شد. در بغداد، مردم بنمایشی که جنبه
ضد قاسم، داشت پرداختند، که سرانجام، با خوریزی بسیار پایان
پذیرفت .

تزدیک پیاپیان سال، «بغداد پرس» شش مرتبه خبر مرکز ملامصطفی
را منتشر ساخت، سرانجام همه آنها دروغ، از کار، درآمد. شورشیان،
دیگر از موقعیت خود اطمینان یافته و روش خود را نسبت با سیران جنگی
دگرگون ساختند. بدین مناسبت دوهزار تن را که بعداً دستگیر کرده بودند،

آزاد نکرده و در اسارت نگاهداشتند.

در دهم ماه ژانویه، ژنرال عبدالکریم قاسم، یادداشت تهدیدآمیزی، برای شورشیان فرستاده و از آنها خواست، هر چه زودتر، تسلیم شوند. سمناً بارتش عراق فرمان داد، از محافظه‌کاری دست برداشته و برای نبرد آماده گردند. شیخ احمد بارزانی، برویه همیشگی، در ۱۸ ژانویه، باردیگر، وفاداری خود را نسبت پرنرال عبدالکریم قاسم، ابراز نمود.

سه هفته بعد، در هشتم ماه فوریه، عبدالسلام عارف، در عراق کودتا نموده و بر رژیم قاسم، که در سال ۱۹۵۸ با انقلاب بسرکار آمده بود پایان داده و در روز شنبه، ژنرال قاسم تیرباران گردید. حکومتی که روی کار آمد، حزب «ستاخیز» (بعث) آماجش جنبش همگانی عرب، بوده و ناسیونالیست‌های عرب در آن برتری کامل داشتند. گارد ملی، آن حزب مرتکب وحشیانه‌ترین کشتارها از کمونیستها و چپ‌روان دیگر شده و گروه بسیاری هلاک شدند.

پیمان آتش بس، که ژنرال قاسم، در ماه ژانویه با شورشیان بسته و در حکومت بعثی عراق، آنرا رعایت نمود. سپس، با کردها، به مذاکره گفتگو پرداخته و اسیران جنگی دو طرف، آزاد گردیدند محاصره اقتصادی

هم که در دوره حکومت قاسم، بر شمال تحمیل شده بود، برداشته شد. جلال طالبانی، که ریاست هیئت نمایندگان کرد را در بغداد داشت، ضمن مصاحبه‌ای که در یکم ماه مارس، با خبرنگاران جرائد، ترتیب داده و، اظهار داشت:

« نسبت به نتیجه مذاکراتی که با دولت عراق انجام میشود بسیار

خوشبین نیست.»

سپس بگفتار خود ادامه داده و چنین گفت:

و با وجود اینکه دولت عراق، قول داده است، خود مختاری کرد، را برسمیت بشناسد، ولی مقاوله نامه‌ای نمیدهد. با این ترتیب، تصور نمیکند، که انقلاب کرد، باین زودی پایان پذیرد، زیرا کردها طالب قولنامه کتبی می باشند، که هنوز داده نشده است.

در پنجم ماه مارس، گفتگو، دربنکی از روستاهای سلیمانیه، پریاست جلال طالبانی، دنبال گردید. در دهم ماه مارس، شورای محرمانه ملی، انقلاب عراق تشکیل شده و در پایان جلسه اعلام گردید که، با حقوق مردم کرد، در اصل عدم مرکزیت، هم آهنگی شده است. روز بعد، صالح السعدی، لیدر جناح اصلاح طلب حزب بعث عراق، اظهار داشت:

برای اینکه حق خود مختاری کردهای شمال عراق ثابت گردد، در آینده نزدیک، مقامات اداری آن منطقه، از میان خودشان برگزیده خواهد شد.

گفتگوها، بدون اینکه به نتیجه نهائی برسد، دنبال میگردید. در خلال این احوال، در سوریه کودتا شده و حزب بعث، آن کشور زمام امور را بدست گرفت. کودتاگران پس از بهبود کارهای داخلی درصدد توسعه روابط خود با قاهره و بغداد برآمدند. نمایندگان مصر و سوریه، عراق، در قاهره، همدیگر را ملاقات کرده و برای یک اتحادیه سه تایی، بایکدیگر موافقت نمودند.

در این موقع، جلال طالبانی، برای ملاقات باناصر، روانه قاهره شد. وی در هنگام دیدار و مذاکره باناصر، متذکر شد: جمهوری متحده عرب، بر این اعتقاد است که مردم عرب، باید خودشان، بر خودشان، فرمانروائی داشته باشند. حال اگر مردم کرد، همین تقاضا بکنند، عدالت

اینطور حکم می‌کند، که تقاضایشان پذیرفته گردد. پس از پایان گفتگو، طالبانی، از سوی خود بناصر قول داد، که حکومت خود مختار کرد، در آینده، از یاری کردن، به جمهوری متحده عربی مضایقه نخواهد کرد.

ناصر، با برانداز کردن سود و زیانی که پس از خود مختاری کرد، خواهد داشت، چون منافع چندان در آن ندید، جواب موافق به طالبانی نداده و او را، بدون گرفتن کمترین نتیجه، به کردستان عراق بازگردانید. در پایان ماه آوریل، کردها، برای پایان دادن بجنگ و خوثریزی آخرین پیشنهاد خود را بحکومت بغداد، تسلیم نمودند. شرایطی را که در پیشنهاد، گنجانیده شد، از این قرار است:

«عراق کشوری است یکی شده و باهماد، از سرد و عرب، که هر يك از این دولت «کرد و عرب» دارای حقوق مساوی میباشند. معاون ریاست جمهوری، باید از میان کردهایی، که مردم کرد برگزیده‌اند تعیین گردد.

معاون ستاد ارتش عراق هم، از میان کردها، برگزیده میشود. منطقه کردستان، را؛ شهرهای سلیمانیه، کرکوک، اربیل، و بخش‌های دیاله و موصل تشکیل میدهد.

در این منطقه قوانین مربوطه را، شورای قانونگذاری مردم، تدوین کرده، و مأموران اجرایی، وسیله حکومت محلی تعیین خواهند گردید.

حکومت سراسری عراق از روی چند درصد، آرای مردم کرد و عرب، انتخاب میشود.

در آمد نفت و در آمد گمرکات، بطور چند درصد میان دو ملت،

(کرد و عرب) تقسیم شود. همین رویه، چند درصد، در وزارت-
خانه‌های حکومت مرکزی عراق باید مورد توجه قرار داده شود.
کارمندان دوایر دولتی حکومت مرکزی و پذیرش دانشجویان در
دانشگاهها، به همین ترتیب عمل گردد.

کردها سی درصد عایدات نفت را مطالبه می‌کردند. بعلاوه، خواستار
بودند که امورات: دادگستری، کشور، آموزش و پرورش، بهداشت،
کشاورزی، دخانیات، امور شهرداریها، امور روستاها، کار و امور
اجتماعی، جلب سیاحان، را در مناطق کردنشین خودشان عهده‌دار
گردند.

نقل و انتقالات یگانهای ارتش، در منطقه خود مختار کرد، بستگی
به موافقت، جلب رضایت مقامات کرد، داشته باشد.

انتخابات انجمن قانونگذاری، که توسط آن شورای اجرایی همین
میگردد باید مستقیم و آزاد و محرمانه، انجام شود.

کردها، پیشنهادی کردند، که حکومت مرکزی عراق، در امور خارجی،
پدآفند ملی (دفاع ملی)، نفت، گمرک، ضرب مسکوک، مواصلات و مخابرات
ترابری (حمل و نقل)، تابعیت، بودجه ملی، انرژی اتمی، نظارت نماید.
در اوایل ماه ژوئن، جلال طالبانی و نمایندگان دیگر کرد، پس
از اینکه، از مذاکره و گفتگو با حکومت عراق ناامید، شدند، از بغداد،
بازگردیده و برای مشورت، با ملام مصطفی، بسوی شمال رهسپار شدند. پس
از عزیمت جلال طالبانی، مقامات بعثی عراق، بازمانده، نمایندگان کرد،
که در بغداد مانده بودند، احضار کرده و با آنها گوشزد ساختند، که دولت
عراق با شرایط، کردها، موافقت کرده است بنابراین برای گزارش و بهره‌

کار باید بی‌درنگ بفرودگاه رفته و به کردستان پرواز نمایند ، تا اینکه مقامات کرد هر چه زودتر از تصمیم دولت آگاه گردند. آنگاه نمایندگان کرد را، بجای اینکه بفرودگاه ببرند، آنها را به پادگان « الرشید » که از بزرگترین پایگاه‌های ارتشی عراق است ، روانه کرده در آنجا زندانی ساختند . در پیرو ، این اقدام بی‌درنگ شورای انقلاب تشکیل شده و ضمن صدور اعلامیه‌ای ، سراسر خاک کردستان را ، حکومت نظامی ، اعلام کرد. سپس نیروی مقتدایی که شامل، نیروی هوایی ، وزمینی بود بسیج کرده و بجانب کردستان حرکت دادند .

از آن پس مذاکرات بکندی گراییده و ، هیچک از طرفین، برای پیشرفت آن پیشقدم نمی‌شدند چنانچه گفتگویی هم انجام میشد سر کدام سود خود را در نظر گرفته و به پیشنهاد طرف دیگر توجهی نمی‌شد. کردها، برای تقویت بنیه اقتصادی ، واستحکام موقعیت ، بگرفتن مالیات و گرد آوری جنگ افزار، پرداختند . همینکه، سربازان عراقی، میخواستند، به منصرفات کردها، تجاوز کنند، بامقاومت ، روبرو شده وزیر آتش قرار می‌گرفتند. کردهائی، که بطور کارآمد، بصفوف شورشیان پیوسته بودند ، از روی ترس، ناچار، با اجرای دستورهایی که با آنان داده میشد، بودند. در اولین، هفته. ماه ژوئن ، چند زدو خورد، کوچک ، میان سربازان ارتش عراق با کمک «سواران صلاح الدین» هوا خواه بغداد، علیه شورشیان رخ داد، که چندان مهم تلقی نشد.

شورشیان، برای رسیدگی بحساب کسانی که با آنها همکاری نداشتند دادگاه‌هایی تشکیل داده و متهمان را پای میز محاکمه می‌کشاندند. در خانقین که مرکز تجمع لوله نفت بزرگترین کمپانی هاست، شورشیان چهارتن را،

محاكمه کرده و محکوم نمودند ، در نقاط دیگر کردستان توسط ، «عمر مصطفی دبابه» دادگاههایی که بیشتر جنبه سیاسی داشتند تشکیل یافته، و مردمی که متهم به جرائم سیاسی بودند در آنجا محاکمه می شدند، شورشیان ب مردم، آموزش، می دادند، که فقط باید، بفرمانها و دستورهای آنان گوش فراداده، و از اجرای اوامر بغداد، خود داری نمایند. اینگونه جریانات، برای حکومت عراق ، بهانه شده و حکومت بعثی عراق ، مصمم شد ، تا دوباره ، در مناطق کردنشین شمال عراق ، جنگ را از سر نو ، آغاز نماید .

راستی آن بود که حکومت بغداد (مانند ناسیونالیست های عرب قبلی) جرئت نداشت خواسته مردم کرد را، مورد توجه قرار داده و آنچه را که خواستار شده اند، پذیرا گردند، زیرا در صورت قبول مردم ب مخالفت برخاسته و اوضاع به بدی می گرایید.

مرامنامه ، حزب بعث، پیشبردن مردم عرب بجلو، و سودآوری منافع ملی بود. در این صورت نمی توانست ، میانه روی ، کرده و تازه چیزی هم بزیان مردم ، بیازد. با وصف آنکه از جنگ کرد و عرب ، مدت دو سال می گذشت، ولی چشم انداز آن بمراتب سخت تر، و گرانبارتر از جنگی ، که ژنرال عبدالکریم قاسم ، بر مردم کرد و عرب تحمیل کرده بود ، بنظر می آمد.

هوا خواهان حکومت بغداد، پیروان ملامصطفی، و حزب دمکرات را ، خانخانی، برگشته خواه (مرتجع) و متحد امپریالیسم ، و صیہونیست ، می نامیدند . همچنین ستاد حزب را آشیانه و پناهگاه کمونیست ها تیکه از کيفر، گارد ملی گریخته اند، دانسته و از آن به بدی یاد می کردند.

راستی آنکه در حزب دمکرات کردستان، گروهی کمونیست بچشم
میخورد، که بیشتر آنها در شمار هموندان کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق،
بودند، چون کمونیست بگیری، در عراق آغاز شد، آنها تیکه از چنگ
مأموران عراقی گریخته بودند خود را بشمال رسانیدند که بی درنگ همه
آنها دستگیر شده و بزندان افکنده شدند.

حزب بعث، به آگاهی همگان، رسانیده بود، که اگر کسی، زنده
و پاکشته، ملامصطفی را بیاورد، یکصد هزار لیره، بوی، پاداش داده
خواهد شد.

پیکاری که در این هنگام از سوی حکومت بغداد، آغاز شد، از
نظر تباه سازی و درنده خویی، از پیکارهای دوره زوال عبدالکریم قاسم
مرگبار تر و ویرانه ساز تر بود. برای ویران ساختن دهکده‌ها، و روستاهای
کردنشین، نیروی هوایی، و زمینی عراق، هم آهنکی بسیار داشتند.
یکی از مسیون‌های مذهبی، در گزارشی که به لندن داده، خاطر
نشان، می‌سازد:

نخست نیروی هوایی، دهکده‌ها را در محاصره گرفته و راه بیرون
رفتن بر مردم روستایی می‌بست، آنگاه آنها را زیر آتش توپخانه و بمباران
هوایی قرار داده، با آهن و آتش، خانه‌ها را، یکی پس از دیگری
ویران می‌ساختند.

در نامه دیگر، چنین گزارش شده:

دیک ستون از ارتش عراق زنان و کودکان کرد را در هنگام پیشروی
بجلو رانده و بدین شکل برای خود پوشش می‌ساختند، همینکه به شورشیان
بر خورد کردند، آنها از تیراندازی بسوی سربازان عراقی خودداری
کرده و آنقدر درنگ کردند، تا آنکه زنان و کودکان از صحنه پیکار

گذشته و از میدان آتش فاصله بگیرند، سپس بروی سربازان عراقی آتش باز کرده و دوزخی از آتش برویشان گشودند. ارابه‌های جنگی که وضع، چنان دیدند، از عقب بسوی زنان و کودکان، تاخته و پیکرشان را در زیر چرخ‌های آهنین درهم شکسته و خرد ساختند، از اینها گذشته، کم‌کم ستمکاری، بجای رسانیده شد، که هزاران کرد را، از سرزمین نیاکانی خود، بجنوب عراق، کوچ داده و آنها را، ویلان و سرگردان و بی‌خانمان رها کردند.

برای همگامی با عراق، حزب بعث سوریه، یاری خود را با گاهی، حکومت بغداد، رساند. سپس برای شرکت در جنگ، یک ستون، که شماره آنرا، پنج‌هزارتن، بر آورد کرده‌اند، روانه عراق نمود. جمهوری یمن نیز، بیاری عراق، شتافته، و آمادگی خود را، برای جنگ با کردها، اعلام داشت.

یکروز، پس از آغاز پیکار، چهارتن، از وزیران کابینه عراق، از شغل خود کناره‌گیری کردند، که دؤنفر کرد، در شمار، آنها دیده می‌شد. استعفادهندگان عبارت بودند از، سرتیپ فؤاد عارف وزیر اوقاف، با باعلی وزیر کشاورزی، سر لشکر نجیب طالب وزیر صناعت، سر لشکر محمود خطا، وزیر شهرداریها.

کشتارهای گروهی حزب بعث، و نابود کردن سازمان کمونیستها، انگیزه خشمگین شدن شوروی، از حکومت عراق شد. در پایان ماه ژوئن نماینده حکومت توده‌ای مغولستان، از دبیر کل سازمان ملل متحد، درخواست کرد تا آدمکشی و ستمکاری دولت عراق را در دستور جلسه، آینده شورای عمومی قرار داده و تصمیم لازم گرفته شود.

در ۹ ماه ژوئیه ، « آندره گرومیکو » وزیر امور خارجه شوروی ،
در باره هنجار نامردمی، و شیوه جنگ ، عراق ، بآن کشور اعتراض نمود ،
دوروز بعد، در انجمن اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل متحد،
آن کشور پیشنهاد کرد، تا خونریزی و ستمگریهای دولت عراق را در دستور
قرار دهند. پیشنهاد شوروی، در هنگام رأی گرفتن، توسط هموندان باختری
سازمان ملل متحد رد شد. نماینده امریکا «یوناتان بینگهام Jonathan
Bingham» که جزو دسته مخالفین بشمار می آمد ، ضمن شرح مخالفت
اعلام داشت:

علت مخالفت برای آن نیست که نفس عمل را خوب بدانند بلکه
انجمن را برای رسیدگی این موضوع شایسته نمیدانند.
در سی ام ماه ژوئیه شورشیان اعلام کردند:

« در دو هفته تجدید جنگ، نیروی هوایی عراق، ۱۶۷ دهکده را
بمباران نموده و در نتیجه ۶۳۴ تن غیر ارتشی، کشته، و ۱۳۰۹ زخمی
شده اند، در میان تباہ شده گان ۱۳۷ کودک، که از سه سال کمتر داشتند،
دیده شده است.»

دوم ماه ژوئیه ، سرلشکر صالح مهدی عمّاش ، وزیر پدافند ملی
عراق، ضمن مصاحبه با خبرنگاران جرائد ، چنین گفت:

«رویدادهائی که در کردستان میگردد، و آنرا شما جنگ میدانید، من
آنرا، (رستاخیز ملی) میدانم زیرا ارتش باکمک مردم ، به کار
پرداخته و به عملیات دسته ای از راهزنان پایان می دهند.»

روز بعد، تکنیسین های شرکت نفت آلمان و عراق را کردها، ربوده
و پس از اینکه مدت پانزده روز، نزد خود نگاه داشتند ، همگی را در



این زن کرد همه دارائی خود را برداشته و به کوه پناه برده است

مرز ایران و عراق، رها ساختند .

سراسر تابستان، پی در پی، حزب بعث اعلام میکرد:

«اکنون که شورشیان بکلی تارومار شده، مسئله کرد، برای همیشه

از میان رفته، پروژه‌هایی که برای پیشرفت کردستان طرح شده

است، اجرا می‌گردد.»

در چهاردهم ماه ژوئیه حسن البکر، نخست‌وزیر عراق، اظهارداشت

که بالغ بر ده میلیون لیره استرلینگ برای نوسازی و نوگیره کردن مناطقی

که بارزانیان ویران کرده‌اند، اختصاص داده شده است .

یهودیان کرد که در کشور اسرائیل سکونت داشتند، از حکومت آن کشور، در خواست کردند، تا صدای اعتراض خود را، در بام بدرفتاری حکومت عراق نسبت ب مردم کرد، بلند نماید. در پاسخ درخواست یهودیان، وزیر امور خارجه اسرائیل اعلام داشت:

«تاکنون این مورد در هیئت وزیران مطرح نشده است، از طرف دیگر علیرغم ظاهر امر، که اگر اسرائیل و کرد متحد گردند چون هر دو اشتراك منافع دارند این اتحاد بسودشان تمام میشود، با این وصف تاکنون، کردها، تمایلی برای بستن عقدا اتحاد با اسرائیل از خود نشان نداده اند اسرائیل هم، چون ایرانیان و ترکها، ماجرای کرد را، ویژه عراقیها می دانند، که بطور مستقیم، به آنها ارتباطی ندارد.»

کردها، هم، از هر گونه ستیزه جویی، دوری کرده و نمیخواستند، با یاری خواستن از اسرائیل، جهان عرب را یکبارگی بر علیه خود برانگیزانند. حکومت عراق هم تاکنون نتوانسته است اینگونه اتهامات، بشورشیان کرد نسبت دهد.

سراسر ماه ژوئیه، تلاش ارتش عراق، بر آن شد، تا گذرگاههای کوهستانی پیرامون «رواندز» که مرز طبیعی، میان کردستان شمالی و کردستان جنوبی است، ببندد. اگر اینکار عملی می شد، کردستان دوپاره شده و یکی پس از دیگری درهم خرد میگردد. کردها، که از سرانجام این نقشه آگاه بودند، با فشاری کرده و ضربات نابودکننده برتک آوران فرود می آوردند. برای اجرای این طرح پیکاری خونین در گرفت. در پایان،

ارتش عراق، کامیاب شده و بادرهم شکستن پایداری کردها، تنگ رواندز اشغال گردید .

این تنها پیروزی چشم‌گیری است که ارتش عراق، پس از مدت‌ها پیکار بدان دست یافت، از اینرو آنرا با آب و تاب هرچه تمامتر برشمرده و بزرگ جلوه دادند

شورشیان، دربارهٔ این پیکار چنین می‌گویند :

داز اینکه ارتش عراق، از کامیابی و اشغال تنگ رواندز، برخوردار می‌باشد، گرافه‌ای بیش نیست، راستی آنکه، کردها، نمی‌خواستند برای نگاهداری محلی که ارزش نیروبری نداشت، به پدافند برخواسته و تلفات زیادی متحمل گردند .

بدیگر سخن، کردها، در این پیکار شکست خورده و یکی از با ارزش‌ترین سنگرها را از دست داده بودند . اما از این ناکامی، ناامید نشده، دوباره، پیش از آنکه سال، پایان یابد، زمین‌های از دست رفته را یکی پس از دیگری، بدست آوردند .

در اوایل تابستان، جلال طالبانی به نمایندگی ملامصطفی، بسوی اروپا راهی شد، تا در میان دانشجویان و مهاجران کرد، کشورهای اروپا، برای خود پشتیبانانی یافته و برای آماجی که در پیش گرفته‌اند از آنها یاری بخواهد .

نماینده مغولستان، که پیشنهاد محکوم ساختن حکومت عراق را بمناسبت بدرفتاری‌هایی که با اقلیت کرد، آن کشور می‌شود، تقدیم سازمان ملل متحد کرده بود، بابلوک آسیائی و آفریقائی برائزنی پرداخت، پس از

تبادل افکار باین نتیجه رسیدند، که این پیشنهاد در سازمان ملل به پیروزی نخواهد انجامید، از اینرو «نماینده مغولستان» تصمیم گرفت، برای در دستور گذاشتن پیشنهاد، تا ماه سپتامبر، از هر گونه فشاری، به دیرکل خودداری نماید. ضمناً، بطور غیر مستقیم، به نمایندگان کرد، اطلاع داده شد، تا در ماه سپتامبر که هنگام گشایش انجمن عمومی سازمان ملل متحد است، خود را به نیویورک رسانیده و در سازمان ملل متحد حضور یابند.

دولت انگلستان که ساز و برگ و جنگ افزارهای ارتشی بدولت عراق میفروخت، بالطبع این سلاحها در کردستان نیز بکار برده می شد. روی این اصل کردها نسبت به اقدام انگلیس اعتراض کرده و در خواست نمودند، تا از تحویل جنگ افزار به عراق خودداری نمایند، لیکن نه تنها از این اعتراض نتیجه ای نگرفتند، بلکه دولت انگلیس از اقدام کردها خشمگین شده و ازدادن روادید به طالبانی برای رفتن بانگلستان و کشورهای مشترک المنافع خودداری کرد، بطوریکه میگویند، علت اقدام انگلیس را چنین توجیه مینمایند که، چون در آن موقع به پیمان سنتوقول داده بود فعالیت کردها را زیر نظر داشته باشد، از اینرو برای حفظ قول از روادید به طالبانی سرباز زد.

پس از انقلاب فوریه ۱۹۶۳ حزب بعث در عراق، مناسبات حکومت بغداد، با مقامات سنتو بخوبی گرایید. بدین سبب در پائیز ۱۹۶۲ از افسران ارتش ترك دعوت شد، که برای دیدار پیکار از ارتش عراق علیه کردهای شورشی، به موصل آمده و عملیات یگانها را از نزدیک تماشا نمایند. در هشتم ماه اکتبر، روزنامه مصری «الاهرام» نوشت:

«حکومت بغداد، از نیروی هوایی ترکیه تقاضا می کند تا از فراز خاک کردستان عراق گذشته و موقعیت کردها را دیده بانی نمایند»

دوات آه ریگا که با طالبانی بر سر لطف آمده بود برای رفتن به نیویورک، بوی، رواید داد، وزارت امور خارجه انگلیس هم از سیاست اولیه، که ندادن رواید بنامبرده باشد باز گردیده و اجازه داد تا وی بانگلستان و کشورهای مشترك المنافع مسافرت نماید، ولی چون در آن موقع این مسافرت برای طالبانی مورد احتیاج نبود، بدین سبب بدان کار اقدام نکرد، لیکن نزدیک پایان سال که «ابراهیم احمد» دبیر حزب دمکرات کرد عازم انگلستان بود دوباره دولت انگلیس از دادن رواید، بوی خودداری کرد از این رو، ابراهیم احمد، برای سازمان دادن، ویاری خواستن از دانشجویان و ملیون طرفدار جنبش کرد، به کشورهای دیگر اروپا مسافرت کرده و در هیچ کشور بامشکلاتی روبرو نگردید.

در این مدت جنگی خونین و بی درنگ در کردستان ادامه داشت، مقامات ارتشی کشورهای غربی، که از صحنه عملیات با اطلاع بودند، گزارش میدهند :

« بطوریکه ارزیابی گردیده، در اواسط ماه ژوئن، و ماه اکتبر، جمع کل تلفات طرفین جنگجو، به یک هزار و پانصد تن بالغ گردید، که بیشتر این ضایعات متوجه نیروی دولتی عراق بود، »

نزدیک پایان سال، چندتن از افسران ناراضی عراق، برای تماس و گفتگو با شورشیان بچاره جویی برخاستند، اما شورشیان با آنان هماهنگی نکردند و تماس گرفتن دوری جستند. شورشیان در این باره اعلام داشتند، که بغیر از مقامات رسمی دولت عراق با کسان دیگر تماس نخواهند گرفت.

میان حکومت عراق و شورشیان کرد، همیشه تماس برقرار بود، و هیچوقت این تماس یکسره قطع نشد. سرانجام دولت عراق اعلام کرد که حاضر

است بیشتر خواسته‌های شورشیان را بپذیرد، لیکن، اشکال در آن بود که حزب بعث عراق، حاضر بشناسائی خود مختاری کرد، در تمام کردستان عراق نبود، مناطقی که دولت عراق، حق خود مختاری کرد را بر آن می پذیرفت عبارت بودند از: سلیمانیه، اربیل، چمچمال، و دهوک، اما بهیچوجه دولت عراق حاضر نمی شد شهرستانهای نفت خیز خانقین و کرکوک را جزو مناطق کردنشین بشمار بیاورد.

تماس و مذاکره در فصل زمستان، رفته رفته رو بسردی گذاشت، کردها در این مدت تمام محلهائی که، هنگام تابستان از دست داده بودند، دوباره اشغال کرده و سرزمینهای تازه ای نیز بر آنها افزودند، (محلهائی که دوباره اشغال شد، آنهائی است، که در سال ۱۹۶۱ ارتش عراق، از تصرفشان بیرون آورده بودند).

در ۲۸ ماه اکتبر، انجمن حقوق بشر، دولت عراق را بمناسبت کشتار دسته جمعی، که در حقیقت آدمکشی شناخته شد محکوم نمود، از اینکه دولت عراق حاضر نشد به صلیب سرخ بین المللی اجازه دهد تا بیاری کردها شتافته و آسیب دیدگان را نجات دهد مورد سرزنش قرار گرفت. دولت عراق، مانع شده بود، نمایندگان صلیب سرخ، اسیران کرد را، که توسط نیروی دولتی دستگیر شده و در بازداشت بسر می بردند دیدار کرده و از رفتاری که با آنها میشود بازرسی و تحقیق نمایند. **داوید آدامسون** David Adamson، در این باره چنین گزارش میدهد:

در پایان سال، دولت عراق، مانع شد، اسیران جنگی نامه و حتی شادباش بمناسبت فرارسیدن جمن باستانی نوروز بکسان و خویشاوندان

خود فرستند، زیرا حکومت بغداد از ریشه منکر بود، کسی بنام کرد
در بازداشتگاه اسیران جنگی زندانی باشد.

ارتش عراق، روز بروز از رژیم بعثی حکومت ناراضی تر می شد،
زیرا گارد ملی، اجازه یافته بود، سازمانی شبه ارتشی با اختیارات وسیع
در عراق، ایجاد نماید، و سرآمد همه ناراضیان ارتش عراق بشمار
می آمد. از سوی دیگر، جناح اصلاح طلب حزب بعث بر رهبری «صالح
السعدی»، عقیده اش بر این بود که برای پایان دادن به نابسامانیها بایستی عراق
براه و روش «سوسیالیسم» سوق داده شود.

در حالیکه روز بروز شیرازه اقتصادی کشور از هم می گسست و تلاش
ارتش برای یکسره ساختن کردها بجائی نرسید ارتش عراق، در هیجدهم
ماد نوامبر دست به کودتا زد. برای اینکه بر رهبر بین المللی حزب بعث
(میشل عفلق) که از سوریه برای سازمان دادن آن حزب بعراق آمده
بود آسیبی وارد نشود، وی را **بزنندگان حمایتی** افکندند تا بتوانند بخوبی
از او حمایت و نگاهداری کنند. آنگاه در سرتاسر خاک عراق، حکومت
نظامی اعلام شد. با وجودیکه در موقع کودتا پنجاهزار تن از سپاهیان ارتش
سوریه در موصل، اردو زده بودند، بی آنکه قادر بدخالت باشند، پایان کار
حکومت را تماشا می کردند.

پس از انجام کودتا، پیکار کردستان از شدت افتاد، لیکن بطور کامل
قطع نشد. کردها، روز بروز بر پیروزی های خود افزوده و نقاط تازه ای به
تصرف در می آوردند، بطوریکه در نخستین هفته ماه ژانویه، شهر (حلبچه)
که در نزدیکی مزر ایران قرار گرفته و از نقاط مهم نیروبری شمرده می شد،
بدست شورشیان افتاد.



درون شکاف کوه زخمی‌ها در آنجا بستری شده‌اند

در پایان ماه، مذاکرات، بطور جدی، در (رانیا)ی کردستان شروع شد. در میان کسانی که بمذاکره فراخوانده شده بودند یکی هم (شوکت اسراوی) بود. نامبرده از کردهائی بود که تازگی از قاهره به عراق بازگشته و نظریات «ناصر» را برای برقراری صلح با خود آورده بود. چنانچه در این مذاکرات موفقیتی نصیب رهبر مصر می‌شد، موقعیتش در کودتای ضد بعثی که قبلاً بوقوع انجامیده بود تقویت می‌گردید، از اینجهت برای فیصله دادن کار، از هر کوششی فروگذار نشد.

در دهم ماه فوریه ۱۹۶۴، بارزانی و عارف، متفقاً آتش بس اعلام کردند. حقوق ملی کردها، در چهار چوب ملیت عراقی، توسط عارف رئیس جمهوری عراق بر سمیت شناخته شده ضمناً مقرر گردید، که اسیران و زندانیان جنگی هر دو طرف، بی‌درنگ آزاد شده و یگانهای ارتش به پادگانها باز-

گردند. همه کردهایی که زندانی شده و باینکه از خدمات دولتی معاف و برکنار شده‌اند، دوباره آزاد و بکار دولتی خود مشغول شوند.

برای گسترش فرهنگ کردی، سر تیب «عبدالکریم فرهان» وزیر ارشاد ملی عراق دستور داد طرحی برای تلویزیون و رادیوی عراق فراهم آورند که بر نامه زبان کردی در آن گنجانیده باشد.

چون يك هفته از اعلام آتش بس گذشت، ژنرال (رشید مصلح) فرماندار نظامی سراسری عراق، اعلام کرد، کمیته ویژه‌ای برای نوسازی شمال عراق با اعتبار نامحدود تشکیل شده و بزودی مأموریت خود را آغاز خواهد کرد.

در اولین روزهای آتش بس، هیچگونه مذاکرات رسمی در باره حزب دمکرات کردستان، و افسران کارآمدش مانند جلال طالبانی و ابراهیم احمد بعمل نیامده و پیوسته از ملامصطفی بعنوان رئیس حزب یاد می‌شد در صورتیکه نامبرده تسلیم این موقعیت نشده و اندیشه‌اش بهره‌برداری هرچه بیشتر بود ناگامی بهتر برای سودبخشی انقلاب بردارد.

سال ۱۹۶۲ حزب دمکرات برای پایداری در برابر حکومت بغداد تجدید سازمان داده و تا سال ۱۹۶۳ سیر تکاملی پیمود همینکه حکومت قاسم ساقط شده و آتش بس برقرار گردید، تغییرات و پیشرفت‌های بیشتری نصیب آن گردید. گروه زیادی از مردم کرد، که سابق بر آن، کارهای کم‌درآمدی در بغداد داشتند و یا اینکه در ادارات دولتی مشاغل پستی با آنها داده شده بود. همینکه پایداری مردم کرد را دیدند از بغداد، و شهرهای دیگر عراق، بسوی شمال روان شده و به نیروی کرد ملحق گردیدند. این دسته مردمی روشنفکر و دارای افکار پیشرفته‌ای بودند. آنها دانشهای نوین را بهارمغان آورده و سطح دانش همگانی را ترقی دادند، بطوریکه گفته

میشد در میان این عده هفتاد افسر نیز وجود داشت که یکی از آنها دارای درجۀ ژنرالی بود، هرچند افسران یادشده رسماً به حزب دموکرات کردستان ملحق نشدند اما به خدمت حزب در آمده و حداکثر استفاده از معلومات و تجربیات آنها، در پیکارهای بعدی معمول گردید.

نیروی شورشی، که ابتدا حالت عشایری داشت، صورت نظامی بخود گرفته و به پنج گردان ارتشی، تغییر شکل یافت که در آن درجات نظامی و سردوشی معمول گردید.

برای تربیت و آموزش افسران، دانشکده افسری گشایش یافته و فرمانده سابق گارد پادشاهی ملک فیصل، بفرماندهی آن گماشته شد. دانشجویانی که بدانشکده افسری داخل می شدند همگی از هموندان حزب بوده و در وفاداری آنها شکی باقی نبود.

برای رسیدگی و پیگرد متهمین به جنحه و جنایت، دادگستری، ایجاد شد، تا باینگونه شکایات رسیدگی کرده و حکم مقتضی صادر نماید.

بهداشت عمومی نیز از نظر دور نمانده و چندین بیمارستان کوچک در نقاط مختلف افتتاح یافت تا نسبت به معاینه و معالجه بیماران اقدام گردد.

برای اینکه افراد به هدف حزب آشنا گردند آموزگاران سیاسی به نقاط مختلف اعزام شد، تا همگان را برویه سیاسی حزب آشنا سازند. رویه حکومت، بستگی به تصمیم حزب داشت، با وجود اینکه حکومت روی سیستم يك حزبی پی ریزی شده و چپ رواست، ولی کمونیست نمی باشد. برای حزب دموکرات کرد، کمونیست ها، دشمنان شناخته شده بشمار می آیند. هرچند که اصلاحات کلی توسط حزب دموکرات در کردستان عراق انجام

گردید، ولی بهیچوجه از لحاظ رفرفم واصلاحات اساسی، پایه اقداماتی که شاهنشاه ایران در آن کشور نموده است، نمیرسد. بطور کلی انقلاب کردستان بمنظور تکوین و ایجاد حکومتی سوسیالیست نبوده بلکه انتقال قدرت اجتماعی و سیاسی، از فئودالی عشایری، به شهریگری طبقه متوسط میباشد.

در این انقلاب، ملامصطفی ازدیگران بیشتر تلاش نمود، نیروی سه هزار نفری او که در سال ۱۹۶۳، بوجود آمد، هسته پیکار جوئی در برابر دولت عراق شناخته شد، امروز هم که این نیرو به بیست هزار تن رسیده است باز هم همان سازمان عشایری سابق را حفظ کرده و از گسترش نفوذ حزب دمکرات، در منطقه بارزان جلوگیری کرده است. با این حال، تاکنون شکافی میان بارزانی ها، و حزب دمکرات پدیدار نشده و اوضاع مانند دوران در حال جنگ با عراق میباشد.

فرجام کار

هفته‌ای که آتش بس در آن اتفاق افتاد، حکومت بغداد، دستور داد تا زندانیان سیاسی آزاد شده و از دارایی و خواسته آنان رفع بازداشت بعمل آید.

بارزانی نیز مانند پیش بر هبری خود ادامه داده و همه کارها زیر نظروی حل و فصل می‌شد، دولت عراق بجای اینکه مردم را در جریان وضاع قرار دهد آنها را از وقایع و رویدادها بی اطلاع گذاشته و کسی از چگونگی اوضاع آگاهی نداشت.

در اواخر فوریه، تصمیمی که حکومت عراق، درباره عدم انتشار اطلاعات، و روشن ساختن مردم از حقایق اوضاع داشت، باشکست روبرو گردید. زیرا در آن موقع عده‌ای روزنامه نگار خارجی با اتفاق نمایندگان دولت بستاد بارزانی در «رانیه» Rania رفته و با وی بمصاحبه پرداختند، معلوم شد که:

نه تنها اختلافات حاصله پیش از آن است که دولت در باره اش حساب میکرد بلکه از این روبرای همگی شکفت آور و تکان دهنده بود، که در این مصاحبه ملامصطفی اظهار داشت، شورشیان سلاح بر زمین نگذاشته

و پیوسته آماده‌اند که دوباره بجهنگ پردازند. ضمناً نامبرده بگفتار خود افزوده و اعلام داشت:

«دولت عراق گذشته از پیمان آتش بس که همگان آگاهند، قولنامه محرمانه‌ای نیز با ما دارد که تاکنون بدان عمل نکرده‌است»
جلال طالبانی، که در این مصاحبه حضور داشت نکاتی چند درباره حزب دمکرات کردستان و آماجی که آن حزب تعقیب مینماید برای مخبرین جرائد توصیف نمود.

یکی از خبرنگاران آنچه که بارزانی و طالبانی آنروز گفته بودند، بدون کم و کاست گزارش داد که بلافاصله در روزنامه‌ها درج گردید. از اینرو، دولت عراق نامبرده را بگناه پخش خبر دروغ از خاک عراق اخراج نموده و برای بی اعتبار جلوه دادن گزارش، رادیو بغداد خبری منتشر ساخته و در آن اعلام نمود:

«بارزانی به شورشیان زیر فرمان خود آموزش داده است تا سلاح بر زمین گذاشته و بنزد خانواده‌های خود بازگردند.»

درباره گزارش خبرنگار خارجی هم اینطور تشریح گردید:

«خبرنگار ما گفتار بارزانی را بدرستی درک نکرده و نفهمیده چنین گزارشی داده است، رادیو بغداد تأکید نمود که با بارزانی هیچگونه قولنامه محرمانه‌ای، ضامن نکرده و چنین حرفی نیز به بیان نیامده است»

در پاسخ، شورشیان گفتار رادیو را ناوارد دانسته و رد کردند. در این مدت، نماینده‌ای که از طرف کردها، برای مذاکره رفته بود بی آنکه از کار خود بهره‌ای، بگیرد بیهوده در بغداد وقت گذرانی مینمود، در شمال هم چندین تصادف مختصر روی داد که هیچکدام اهمیت چندانی

نداشتند.

در پایان ماه آوریل، گفتگو از قانون موقتی دیگر، بغیر از قانون اساسی سال ۱۹۵۸ که در آن قید شده بود، «کشور عراق از دو ملت کرد و عرب تشکیل شده است» بمیان آمد که تا جانشین قانون سابق گردد. در قانون تازه تصریح می‌شد:

«کشور عراق که کرد قسمتی از آنست ملت عرب را تشکیل می‌دهند. در این هنگام در حزب دمکرات به علت اینکه دولت عراق، موقعیت ویژه‌ای برای ملامصطفی قائل شده است بحرانی پدید آمد. ابراهیم احمد دبیر کل، حزب، بمناسبت اقدامی که برای آشتی دادن حزب، با ملامصطفی بعمل آمده بود، از سمت خویش استعفا داد و جلال طالبانی نیز از کارکناره‌گیری نمود. لیکن با استعفای طالبانی موافقت نگردید. برای رفع هرگونه سوء تفاهم پیشنهاد شد، که ادارات سه‌بخش تقسیم شده و هر بخش زیر نظر يك کدام قرار گیرد.

پس از پیروزی بر بحران موقعیت ملامصطفی بیش از پیش در میان مردم مستحکم گردید، بنابراین، پس از مشورت با دفتر سیاسی حزب دمکرات کرد، شش یادداشت برای حکومت عراق ارسال داشته و خواستار شد تا برای خود مختاری کرد و حکومت پارلمانی، عراق مذاکرات آغاز گردد.

حکومت بغداد، گذشته از اینکه بیادداشت‌های ملامصطفی پاسخی نداد، برای سوق دادن کشور به حکومت يك حزبی به فعالیت پرداخت. روز ۱۸ ژوئن، پس از تغییر کابینه «طاهر یحیی»، نخست وزیر تازه اعلام کرد:

«از این پس در عراق فقط يك حزب اجازه فعالیت سیاسی دارد.»
و این حزب را قبل از این، وزیر کشور عراق، رشید مصلح، بنام
«جنبش متحده عرب» معرفی نموده بود.

گذشته از شخص مارشال عارف، موقعیت دولت عراق هم پس از
ملاقاتی که با خروشچف، و سایر سران دولت‌ها در موقع افتتاح سد آسوان
در مصر بعمل آمد استحکام بیشتری بخشید. در آن دیدار، دولت عراق
موفق شد، که با دولت شوروی آشتی کرده و هم آهنگی میان‌شان برقرار
گردد.

شوروی که بدولت عراق، قول داده بود کمک خود را بآن کشور گسترش
بخشد کمک‌های نظامی بی‌قید و شرط نیز شامل می‌شد، از اینرو، تعداد
اتباع شوروی در عراق به میزانی که در زمان حکومت قاسم در آن کشور
بودند رسید. مصریها هم که پروژه اتحاد تدریجی را طرح ریزی کرده
بودند، قول دادند، از لحاظ نظامی بعراق کمک کرده و آموزش کادر نیروی
هوایی آن کشور را بعهده گیرند.

در باره کردها، چه عبدالناصر و چه نیکیتا خروشچف، برئیس
جمهوری عراق اعلام کردند که آنرا، از مسائل داخلی عراق میدانند که
بایستی خود عراق در حل آن بکوشد، اما، در ضمن هر دو، تشویق و تأکید
میکردند، نوعی خود مختاری داخلی ب مردم کرد، داده شود.

امیدواریم باینکه ناصر، ب مردم کرد، داده بود، در لحن گفتار شوکت
اکراوی «نماینده کرد» که در آن موقع در مصر حضور داشت آشکار میگردد،
وی هنگام مصاحبه به «رولو» (Rouleau) مخبر روزنامه (لوموند)
فرانسه در ۲۴ مه، چنین اظهار داشت:

اعتقاد بر اینست ، که عرب دوتن از بزرگترین مردان جهان را زاده و پرورده است ، آن دوتن ، یکی پیغمبر اسلام است که در چهارده قرن پیش در این عالم پا گذاشت و دیگری عبدالناصر ، رئیس جمهوری کنونی مصر میباشد .

در باره جنگ شورشیان کرد ، با نیروی عراق ، «اکراوی» اظهار

کرد :

شرایط آتش پس از جانب دولت عراق رعایت نشده و اسیران جنگی کرد ، در بازداشتگاههای دولت عراق بصره می‌برند ، ارتش عراق نیز هنوز از سرزمین کردستان ، فراخوانده نشده ، و ناسبولیست‌های عراقی هم در رأس دوایر شمال میباشد ، از طرف دیگر قرائن نشان میدهد که ارتش عراق ، بزودی دست به پیکار تازه‌ای در کردستان خواهد زد .

سه هفته بعد ، مارشال عارف تصمیم قطعی خود را برای «رولو» Rouleau افشاء نمود که شرح آن در روزنامه سیزدهم ژوئن «لوموند» منتشر شده است ، در این مصاحبه رئیس جمهوری عراق ، اعلام داشت :
«کردهای عراق ، همچون عربهای آن کشور منهدم اسلام دارند ، حقوق زبانی آنها را همواره دولت عراق محترم نگاه داشته و میتوانند با زبان مادری خود سخن بگویند . اکثر کارمندان ادارات شمال عراق از میان کردها تعیین شده و بومی همان مرز و بوم می‌باشند ، با این وصف دیگر چیزی نمی‌توانند بیشتر از این از ما بخواهند . اضافه بر این رهبر آنها که ملامصطفی باشد ، با ما هم آهنگی کاملی دارد ، این کاغذ از آن اوست بخوانید و ببینید در آن چه نوشته شده است و پیوسته وفاداری و فرمانبرداری خودش را بمرض رسانیده و از این لحاظ ما را مطمئن میسازد . اما ، در باره هموندان دیگر حزب دمکرات کردستان ، که دور و بر پارزانی را فرا گرفته‌اند ، آنها مردمانی جنگخواه و جاسوس و کارگزار

امپریالیسم می باشند. بارزانی هم مانند ما در پی آنست که بموقع آنان
را سر جای خود بنشانند.



این بود اوضاع و احوال مردم کرد تا زمانیکه این کتاب برای چاپ
آماده می شد.

مارشال عارف در حالیکه هیچیک از خواسته های مردم کرد را بر آورده
نساخته بود، از درگیر شدن در یک جنگ تازه، دوری می جست. و اما،
آوردن یکی از کردها را بکابینه عراق و دادن پست وزارت کشور بوی،
نمایشی بیش نبوده و چون طبل میان تپی بشمار می آمد.

بدیهی است ملامصطفی، از آنچه تاکنون بدست آورده بیشتر از آن
از دولت عراق میخواهد ولی آنچه را که خواستار است هنوز بدرستی
معلوم نشده است. برای نگاه داشتن قدرت و نفوذی که اکنون ملامصطفی در
میان کردهای عراق دارد، باید بیشتر از این برای پر آوردن آرزوهای آنان
تلاش نماید. برای این منظور اگر جنگ دیگری هم برای پیشبرد مقاصدش
لازم باشد، از دست زدن بدان روی گردان نیست.

حزب دمکرات کردستان، نخواهد توانست، برای همیشه در حالت
آتش بس و متارکه سربرد. حالت انقلابی آن حزب هم امکان دارد وسیله
بارزانی از شدت افتاده باشد ولی بهیچوجه خاموش نشده است. حزب نیز،
بنوبه خود از زمان پیش سازمان بهتری یافته و کمک های زیادی گرفته
و نیرومندتر شده است. در این حالت، از اختیاراتی که در یک قسمت پهناور
کردستان عراق بدست آورده بزودی انصراف حاصل نکرده و قدرت خود را
از دست نخواهد داد. از سوی دیگر، دولت بغداد، با سانی حاضر نمی شود

نفوذ و فرمان فرمایش در شمال کشور توسط جنگجویان کرد از بین رفته و
تماشاگر این صحنه نامطلوب بشود . در هر صورت آینده جوابگوی این
واقعیات خواهد بود.

پایان

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

توجه ودقت

زمانیکه چاپ کتاب پایان می‌یافت کتاب دیگری
بنام «بیکارکردستان» (Kordish-war) بدست ما
رسید که آنرا «دیوید آدامسن» خبرنگار روزنامه
«سندی تلگراف» نگاشته است. چون کتاب مطالب
جالبی درباره «جنگ کرد و عراق» داشت دریغ آمد
که از مطالب آن صرفنظر کرده و بچاپ کتاب، پایان
دهیم.
اینک در صفحات بعد بنقل قسمت‌های برجسته آن کتاب
مبادرت میشود. مترجم

تبرستان
www.tabarestan.info

گزارش آدام سن

درباره‌ی پیکار کردستان

بطوریکه درپیش گفته شد ، چون اخبار جنگ کردو عراق از مرزهای عراق گذشته و به کشورهای دیگر رسید خبرنگاران جراید از هر سو برای گرفتن اخبار، بدان کشور حرکت نمودند. در اوت ۱۹۶۲ روزنامه سندی تلگراف، به یکی از مخبران زبردست خود بنام Adamson «آدامسن» مأموریت داد که بسوی کشور عراق حرکت و اخبار جنگی کرد و عراق را گردآوری نماید .

وی پس از تلاش زیاد توانست از راه‌های غیرمجاز به منطقه شورشیان راه یافته و گزارش وقایع را در اختیار روزنامه قرار دهد و سپس در هنگام بازگشت کتابی زیر عنوان پیکار کردستان نوشته و در سال ۱۹۶۴ آنرا منتشر ساخت و ما برای اینکه بیشتر بتوانیم خوانندگان را در جریان رویدادهای کردستان قرار دهیم به نقل قسمتی از خلاصه آن کتاب می‌پردازیم



هزاره بتاریکی میگذاشت . راهنمای من (احمد) رو بمن

کرده و گفت: هنوز تا اردوگاه (ابراهیم احمد) سه ساعت راه داریم.

راهی که در پیش داشتیم سخت دشوار بود که پیوسته سرازیری و سربالا میشد. چون به خرسنگی که در روی جویباری قرار گرفته بود رسیدیم از خستگی ناتوان و درمانده شده بودیم. احمد صخره سنگ را دور زده و دهانه شکاف را بمان نشان داده و گفت تا اردوگاه پنج ساعت راه مانده است، سپس چرخ خورده و شعله آتشی که از طرف چپ پرتو می افکند بادت نشان داده و گفت از آنجا تا اردوگاه راه چندانی نیست.

ما براه ادامه داده و از صخره سنگ باین آمدیم. احمد مرا برداشته و با خود می برد تا بسر کوه رسیدیم. در تاریکی سایه دو تن دیده می شد که در سر کوه ایستاده اند. راه را بسوی آنها کج کرده و بگراست بدان سوی راهی شدیم، چون گفتاری چند میانشان با (احمد) رد و بدل شد آنها ما را با خود بقله کوه بردند. پس از گذشتن از يك کلبه دهقانی در غاری که دهانه اش پوشش شده بود پیدا شد. در میان غار چراغ نفتی که روشنائی اندك داشت سوسو میکرد و در زیر سایه چراغ ده دوازده تن گردهم نشسته و با یکدیگر گفتگو می کردند. در این غار، غیر نظامیانی که از ترس بمباران های هوایی به شکاف های کوه پناه برده بودند زندگی میکردند و با وصف اینکه چند صدلی هم در کنار غار گذاشته شده بود ولی همگی دور هم در روی زمین نشسته بودند. ساکنان غار همینکه چشمشان بما افتاد خوش آمدی گفته و یکی از آنها که انگلیسی شکستدای میدانست یکی از صدلی هارا به کنار آتش گذاشته و بمن تعارف نشستن نمود. در این موقع احمد کاغذ معرفی ناممرا در آورده و با آنها نشان داد.

مردی که انگلیسی میدانست بما گفت گمانم ابراهیم احمد در همین جا باشد و سپس برای ما دستور آوردن چای داد . چای را در فنجانهایی که لبه آن آبی و بعینه مانند فنجانهای مخصوص ارتش انگلیس بود ریخته بودند، بطوریکه بعداً معلوم شد فنجانها جزو غنائمی بود که از ارتش عراق بدست آورده بودند.

همگی دور هم نشسته و گفتگو آغاز گردید. در اینموقع صدای هرس گرفتن بی سیم نظامی ، از همان محل بلند شد . چون به پشت سرنگریستم گوشه‌ای از غار که باحلبی از بقیه نقاط آن جدا شده بود از نظر گذشت . در آنجا يك تن بی سیم چی ، که بنویس را بخود پیچیده و گوشه بر گوشش نهاده بود دیده میشد که بکار گرفتن و دادن تلگراف پرداخته است.

پس از ده دقیقه دوباره احمد پیدا شده و بمن اشاره کرد سپس با وی از طاق نما گذشته و بقسمت عقب غار رفتیم. این قسمت از غار بسیار باریک و کوتاه بود ، بطوریکه برای گذشتن از آن ناچار شدم خمیده خمیده و روی زانو پیش بروم . دیواره‌های غار از نقشه آرایش یافته و بیکپارچه کاغذ بنظر می رسید .

همینکه از دهلیز گذشتم بجائی که ابراهیم احمد در آنجا بود رسیدم . چون چشم وی بمن افتاده از جای برخاسته و با انگلیسی بمن خوش آمد گفته و سپس بدو تن دیگر که یکی (نوری صادق شویس) Showais و دیگری که نامش از خاطر م رفته است ولی میدانم از هموندان حزب دمکرات کردستان بشمار می آمد معرفی نمود .

همگی گرد میز نشستیم و چون فضای غار بسیار کم بود از هر طرف به دیوار غار برخورد میکردیم و درست مانند آن بود که در قایق نشسته باشیم.

ابراهیم احمد و نوری صادق (وی مهندس و از نزدیکان ابراهیم احمد بشمار می آمد) هر دو بخوبی انگلیسی میدانستند ولی میدان سخن در دست ابراهیم احمد بود. وی پرسش‌ها را ارزیابی کرده و بیدرنگ در صدد پاسخ دادن با آنان بر می آمد. و در ضمن گفتار، تراکت دیپلماتی را از نظر دور ساخته و با بیانی که با آن غار هیچگونه تناسبی نداشت به پرسش‌ها پاسخ میداد.

ابراهیم احمد مردی است کوتاه قامت و زیبا اندام، که با وجود کوتاهی قد بسیار خوش ریخت و خوش قواره است. سالهای عمرش از پنجاه افزون تر نیست، و نگاهش زیرکانه و شکافنده، که درست به فیلد مارشال مونت گمری می ماند. وی فرزند یکی از مردم طبقه متوسط سلیمانیه بوده و پیش از این دز زمره و کلای دادگستری بغداد بحساب می آمد. نخستین بار به سال ۱۳۲۹ با دستگاه رهبری پیشین عراق برخورد نمود. این برخورد برای این بود که در آن سال دفترچه‌ای که مصلحت نبود، نگاشته شود انتشار داده بود و بهمین گناه او را بدادگاه کشانیده بودند. از آن سال به بعد بطور کم یا زیاد پیوسته مورد بی مهری دستگاه حکومت بغداد قرار گرفته بود. مجله کردی (گلاویچ) Galawich «گلاویز» بدست وی نوشته می شد. این مجله در سال ۱۹۳۹ تأسیس یافته و تا سال ۱۹۴۷ که وی بداشتن مرام کمونیستی متهم شد، مرتباً منتشر می گردید. وی در سال ۱۹۵۲ بدبیری کل حزب دمکرات کردستان برگزیده شد. گذشته بر مدت سه سالی که در زندان بسر برد بقیه مدت این شغل را تا با امروز برای خود نگاهداشته است.

ابراهیم احمد مردی است جدی و پشتکار دار. نسبت به کسانی که

بر خلاف مقررات رفتار کنند بسیار سختگیر بوده و بهیچوجه گذشتی در کارش نیست .

آنچه که دستگیرم شد وی زمینه بسیار خوبی در ادبیات انگلیس بویژه از مکتب قدیم داشت و گذشته بر آن ازدوستان مارکس Marx و برتراند راسل Bertrand Russell و شکسپیر و هارولد لاسکی Haroldlaski میباشد .

گمان می‌رود که زیاد دور رفته و او را یکباره غرب زده جلوه داده باشم، در صورتیکه وی خود را سرسپرده و دلداره حافظ شیرازی غزاسرای نامدار ایران دانسته و هنگام بیکاری با اشعار روح انگیز او دل و جان را از قید غم و غصه آزاد می‌کند .

ابراهیم احمد خودش را کمونیست میدانند و کمونیست‌ها هم حزب دمکرات کردستان را بورژوازی میدانند. وی معتقد است که پس از خود مختار شدن کردستان، میان دولت کرد و عرب اتحاد برقرار شده و جبهه‌های واحدی تشکیل می‌گردد.

در سال ۱۹۶۱ هنگامیکه کردها دست به شورش زدند، رفتار کمونیست‌ها نسبت بژنرال عبدالکریم قاسم مشکوک و بی اطمینان بود. نخستین اقدام قاسم بیرون آوردن عراق از پیمان بغداد بود. و اگر نتوانست آن کشور را در جرگه کشورهای کمونیستی قرار دهد، دست کم آن موقعیت را برای کمونیست‌ها فراهم آورد، تا نسبت به پیشرفت حزب آنها از هر گونه کوشش و تلاشی فرو گزار نمایند. از این رو، از هر جهت زمینه برای ترقی آن حزب فراهم آمد که پس از سازمان دادن، پایه فرمانروایی خود را بر کشور عراق پی ریزی نمایند. همینکه حکومت قاسم سرنگون گشت، بسیاری از

کمونیست‌های کرد و عرب برای رهایی از چنگ هموندان حزب بعث ،
به کوهستانهای کردستان پناه آوردند ، در آنجا هم گرفتار خشم کردها شده
و برخی از آنها در مهووت Mahvout بچوبه‌دار آویزان شدند.

چنانچه به گذشته نگاه کنیم، می‌بینیم، تشابهی میان هوا خواهان
حزب دمکرات کردستان و جنگجویانی که با مارشال (تیتو) همکاری می‌کردند
وجود دارد . این دودسته هر دو از بازماندگان امپراطوری عثمانی هستند
و هر دو ملت برای آزاد ساختن خود از زیر فرمانروایی عثمانی به کوه‌ها پناه
جسته و دلاورانه پیکار کردند . با وجود اینکه در سال ۱۹۶۲ شماره
جنگویان کرد از پنجهزار تن تجاوز نمی‌کرد، مردم از پشتیبانی آنها دریغ
نمیکردند .

ابراهیم احمد درباره روشی که در آینده حزب دموکرات در پیش
خواهد گرفت چنین گفت :

«پس از پایان ستیز ، صلح و آسایش می‌خواهیم . از اینرو ، با
دیگران دشمنی نداشته و آنچه خواستار آنیم ، بی‌طرفی است. از
جنگ‌هایی که در گذشته عشایر برآه انداخته‌اند، آزمایشهای تلخی بدست
آورده‌ایم ، بنابراین چشم داشت یاری از عشایر نداشته و روی کمک
بیکانگان هم حساب نمیکنیم . هر چه باید بشود باید خودمان آنرا به
تنهایی انجام دهیم و در ضمن از دیپلماسی غربی هم کمک می‌جوییم.

این منطقه نباید بیش از یک حزب داشته باشد و دولت باید بروش یک
حزبی اداره شود ، زیرا اگر حزب دیگری سازمان یابد آن حزب ،
کمونیست خواهد بود ، و آنهم با شورشیان هم آهنگی ندارد .»

آنچه را که ابراهیم احمد بر زبان راند باروش خودمختاری جور

در نمی آمد ، زیرا ، در خود مختاری يك منطقه ، جدایی سیاست خارجی و بیطرفی مفهومی ندارد. از سوی دیگر بی بهره ساختن دسته های سیاسی در امور داخلی سرزمین خود برخلاف اصل خود مختاری میباشد . بدین لحاظ از وی پرسیدم که شما اصل خود مختاری را چگونه میدانید ؟

ابراهیم احمد پاسخ داد :

« بارها پرسیده اند که این مورد را تعریف نمائیم ولی تاکنون تعریف نشده است زیرا اینکار بستگی به نیروی پایداری قوای خودی و پافشاری دشمن دارد. در هر حال اگر پیروزی از آن باشد ، میخواهیم ، که این منطقه از لحاظ راه و روش سیاسی ، مانند کشور سوئیس اداره شود. »

پس از کمی درنگ ابراهیم احمد دوباره بسخن پرداخته گفت :

« ما هوسباز و خیالاتی نیستیم . آنچه میخواهیم بسیار اندک است ولی برای رسیدن بآن از هر گونه کوشش و تلاش فرو گزار نکرده و تا رسیدن بر پیروزی خواهیم جنگید ، »

بهار سال ۱۹۶۳ که کردها خواسته های خود را اعلام کردند پذیرفتن شرایط بر حکومت عراق گران آمد زیرا با قبول آن ، یکپارچگی و مرکزیت کشور از میان می رفت. پیشنهاد شتاب زده ای که از جانب ناصر رئیس جمهوری متحده عربی برای آوردن منطقه کردستان بجزگه کشورهای با هماد عربی ، عنوان شده بود و آن طرح توسط سوریه و عراق پذیرفته گردید ، جهت اصلی شکست ناگهانی آتش بس شده و آغاز حمله دوباره ارتش عراق را به کردستان فراهم آورد .

بطوریکه شنیده شد ، آن موقع کردها در صدد بودند تا در شرایط پیشنهادی تخفیفی قائل شوند ولی کم کردن پیشنهادها تا چه اندازه بود ، هنوز

بدرستی معلوم نشده و حدس زده میشود. اما آنچه را که دیگر چانه بردار نشد موضوع درآمد نفت و سازمان دادن (ارتش کرد) در داخل جمهوری عراق بود .

ابراهیم احمد، از اینکه به خواسته‌ی کردها ، وصله سوسیالیستی چسبانده‌اند اعتراض کرده و گفت:

«مواردی مانند اصلاحات ارضی که در برنامه حزب گجانداند ، تاهنگامیکه رأی همگی مردم با فراندوم معلوم نشود، اجرا نخواهد گردید. ولی درباره نفت عراق، که یگانه منبع درآمد ملی است بحثی جداگانه است.»

از ابراهیم احمد نسبت باثراتی که شورش کردستان عراق ، در مناطق کردنشین کشورهای همسایه درآینده پدیدار خواهد ساخت، پرسیدم نامبرده در جواب گفت:

«اگر کردهای دیگر بخواهند که بشورش دست بزنند اینکار بخودشان مربوط است . ولی ما از آنها هیچگونه کمکی نمی‌خواهیم . با اطمینان کامل می‌گوییم، که بهیچوجه قصد برانگیختن دشمنی کشورهای دیگر را علیه خود نداریم . فراموش شدنی نیست که پس از دوسه سال جنگ و خونریزی، سرزمین مایکسره دچار خرابی و نابودی شده است . ما برای نوسازی و آبادی آن درآینده ناچاریم تمام نیروی خود را بخوبی سامان بخشیده و برای آباد ساختن ویرانی‌ها بسیج‌نمائیم، تا شاید آب رفته دوباره بجوی بازگردد. حال اگر پیروزی مادر میان کردها اثر بگذارد. آن موضوعی است جداگانه و خود ما هم کاری از دستمان بر نمی‌آید.»

چون درباره‌ی ماشین جنگی شورش، سخن بمیان آمد ، مردی که

انگلیسی نمیدانست به آهستگی مارا ترك کرده و از آنجا بیرون رفت .
آنگاه ابراهیم احمد سر برداشته و پاسخ داد :

« تا آنجاییکه بحزب دمکرات کرد بستگی دارد ، امور جنگی در
دست پنج تن میباشد ، که آنرا دفتر سیاسی می نامیم . که عبارتند از :

ابراهیم احمد ، نوری صادق شويس ، عمر مصطفی «دبابه» ، جلال
طالبانی ، علی عبدالله .

این پنج تن به نوبه خود زیر بازرسی بیست و پنج تن دیگر که
هموندان کمیته مرکزی می باشند، قرار دارند . هر چند در باره درستی و
شرافت جنگجویان و رهبران آنها که در جنوب کردستان به پیکار پرداخته اند
شکی نیست ، با اینحال همگی آنها از هموندان حزب دمکرات نبوده و
هنوز هموندی حزب را نپذیرفته اند .

نیروی حقیقی ارتش کرد از حزب سرچشمه میگیرد ، ولی در مرکز
و شمال کردستان ، بارسنگین پیکار را عشایر بدوش دارند . ملامصطفی
بارزانی ، که یکی از بزرگ زادگان و آقایان عشایر ، میباشد ، در زمره
قهرمانان ملی بشمار می آید و او را بسمت رهبر حزب برگزیده اند .
عشایر برزان و متحدین آنها ، از لحاظ سازمانی تشکیلات جداگانه ای
داشته و به شیوه ویژه ای اداره میشوند .

پاره ای از بدبنیان ، ملامصطفی را به (بن خده) الجزایر تشبیه
مینمایند ، که پس از پیروزی در انقلاب جای خود را به (بن بلا) سپرده و
خود از گردونه سیاست الجزایر فرود افتاد . در کردستان هم ملامصطفی پس از
پیروزی به همین سر نوشت دچار شد و ابراهیم احمد جایگزین وی خواهد گردید
راستی این دو تن چگونه با هم کار خواهند کرد ؟

حزب دمکرات کردستان دارای دو آماج ویژه است که پس از پایان جنگ بایست بدان برسد . یکی از آن دو برانگیختن حس ناسیونالیستی در میان مردم بوده و دیگری نوسازمانی گروه‌های اجتماعی کرد میباشد که بهره‌اش پایان دوره فتودالی و نابودی روش عشایری است . هم‌اکنون در پارهای از نقاط کردستان جنوبی، حزب دمکرات کرد زمام قدرت را از دست رؤسای عشایر بیرون آورده و خود بر آن مناطق تسلط یافته است. جوانانی که بخدمت ارتش پذیرفته میشوند نخست بآنها آموزش سیاسی داده میشود تا پس از بازگشت بخانه، آموخته‌ها و عقایدی که فرا گرفته‌اند، میان دیگران گسترش داده و آیین نورا همگانی سازند.

چون ابراهیم احمد اشاره به بیانیه‌ای که ملا مصطفی در باره هدف سیاسی کردستان پس از خودمختار شدن، نمود، ناگهان دریافتم که میان روش نو و کهنه چه شکافی پدیدار خواهد گردید.

داستانی را که «دانا آدام شمیت» Dana Adam Schmidt در نیویورک تایمز پرداخته و انمود کرده بود کردها خواستار کمک امریکا شده و حاضرند از پیمان سنتو پشتیبانی نمایند، گرفتاری‌هایی به همراه آورد. این داستان مشاجراتی در داخل حزب تولید کرده و سوغات گران بهایی برای دشمنان بیار آورد. زیرا از آن سود تبلیغاتی برده و همه جا ملیون کرد را بیاد سرزنش و انتقاد گرفتند. حزب پیوسته دم از بی طرفی می‌زد، و این گفته درست بر خلاف مصالح حزب بشمار می‌آمد. دشمنان هم ما را ریاکار بحساب آورده و بانگ و فریاد بر آوردند که برای کمک خواستن، دست بدامان امپریالیسم انداخته‌ایم.

ابراهیم احمد، اشاره باین کرد که مستر اشمیدت راه مبالغه پیموده است. نامبرده از وی خواست تا برای دیدار و مصاحبه بارتیس حزب اقدام

کند، جواب داده شد که این درخواست را مستقیماً از رئیس حزب بنماید .
از قرارداد دولت امریکا برای ملامصطفی پس از پیمان آتش بس در فوریه ۱۹۶۳
پیغامی فرستاده و تذکر میدهد که اگر مذاکراتش با دولت عراق به نتیجه
برسد و خودمختاری کرد، قبول شود، آن دولت از دادن کمک، بحکومت
خود مختار کرد. دریغ نخواهد کرد .

بعداً دریافتم که ممکن است هموندان حزب دمکرات پنداشته باشند
که کمک امریکا به حکومت خودمختار کرد در تحکیم موقعیت شخصی
ملامصطفی تأثیر زیادی داشته و ارزش حزب را پائین بیاورد .

از ابراهیم احمد پرسیدم که چرا از ژنرال عبدالکریم قاسم پشتیبانی
نمودید و چطور شد که جنگ آغاز گردید ؟

ابراهیم احمد در پاسخ گفت :

ما پیش از فرارسیدن سال ۱۹۵۸ و بقدرت رسیدن ژنرال کریم قاسم،
در قفس افتاده و از هر سو در محاصره پیمان بغداد قرار داشتیم. همینکه قاسم
قدرت را بچنگ آورد، بیدرنگ بیاری اوستافته و از وی جانبداری کردیم
زیرا پیمان بغداد را بزبان خود میدانستیم. گذشته بر آن، هیچ چیز زیان-
آورتر از حکومت نوری السعید^۱ برای مردم کردستان نبود از این رو برای
پیروزشدن و نیرو گرفتن قاسم، از تلاش باز نایستادیم.

در آغاز پنداشته میشد، که قاسم ارزنده ترین رهبری است که مردم
کرد آرزویش دارند. زیرا خون کردی که از سوی مادر در رگهایش جریان

۱ - نوری السعید که هنگام قیام ژوئیه نخست وزیران عراق بود با پادشاه
و خاندان سلطنتی به قتل رسید در رژیم سلطنتی آن کشور به جمهوری تبدیل
شد .

داشت او را با مردم کرد پیوند میداد . دوم آنکه قاسم مردی بود چپ رو، وسخت گیر، که از حقوق مردم کرد سخن میگفت و آنچه را که بر زبان می آورد به معنی آن واقف بود . قانون اساسی که در زمان او تدوین یافت با وجود نارسایی و ناهنجاری ، کردها پذیرفتند . در اصل دوم قانون اساسی گفته میشود :

« عراق پاره‌ای از جهان عرب است . »

این اصل از نظر مردم کرد قابل قبول نبود . ولی اصل سوم می‌گفت :
« کرد و عرب از لحاظ حقوقی مساوی بوده و حقوق ملی کرد بر سمیت شناخته میشود . »

ما طالب خود مختاری بودیم . در جهان امروز کشورهای هستند که از نژادهای مختلف تشکیل شده ولی حیات سیاسی واحدی دارند . سود دیگری که در زمان حکومت قاسم عاید ما گردید آن بود که برای نخستین بار به حزب دمکرات اجازه داد تا آشکارا بکار پرداخته و عقاید خود را در سراسر کردستان پخش سازد، بشرط آنکه سر فرماندهی حزب در بغداد باشد . منظور از تعیین قرارگاه کل حزب در بغداد آن بود که کارهای حزب را پیوسته زیر چشم گرفته و مراقب اعمال آن باشد .

سپس کردها دارای روزنامه‌ای بنام خبات Khabat (پیکار) شده و توانستند رویدادهای جهان را با زبان مادری خواننده و از آن آگاه گردند، که هنوز هم آن روزنامه پنهانی چاپ میشود .

در این زمان ملامصطفی که در تبعید بسر می‌برد به کشور باز گردانده شد و ملیون بی‌شمار دیگر که در زمان حکومت نوری السعید در سیام‌چالها بزندان افتاده بودند، رها گردیدند .

این آزادی و آسودگی به کردها اجازه داد که مسائل سیاسی را آشکارا بررسی کرده و به گفتگو پردازند آنها با سوسیالیست‌های عرب و کرد به پیکار برخاسته و آنچه نخستین بار اثر اتحاد جناح‌های چپ رومی نامیدند میان‌شان شکاف پیدا شد.

در حزب دمکرات کردستان تصفیه دامنه داری صورت گرفت. تمام احزاب عمده عراق در آن موقع یا کمونیست بودند و یا کمونیست‌ها آنرا رهبری کرده و یا هواخواه کمونیست بودند.

روزنامه خبات که ناشر افکار حزب بود بتوسط حمزه عبدالله و ملامصطفی نگاشته می‌شد، و سپس قاسم، ملامصطفی را نامزد ریاست حزب دمکرات نمود. قاسم می‌پنداشت که با اینکار هیئت مدیره حزب بسوی وی گرایش کرده و دستورهایش بی‌چون و چرا بکار بسته خواهد شد. در اثر کوشش‌های ملامصطفی، حزب در سال ۱۹۶۰ از عناصر ناپاک گردید، و مارکسیست‌لنینیست‌ها بیرون افکنده شدند، و سردبیر روزنامه خبات هم از کار برکنار شد.

میان‌های سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰ رفته رفته مناسبات میان قاسم و کردها تیره گردید. روزنامه‌های عرب ملیون کرد را بیاد ناسرا و دشنام گرفتند. ملامصطفی را قاسم از روسیه فراخوانده و به کشور عراق باز آورد. زمانی در همه جا از برادری ملت کرد و عرب سخن بمیان آمد، اما، یکمرتبه این ملت ییکانه شده و با کینه نگریسته شدند. ملامصطفی که مانند در بغداد دیگر برایش امکان نداشت بر زمین نیاکافی خود (بارزان) باز گردید. نسبت بنام حزب دموکرات کردها ایراد گرفته شد. قاسم نمیخواست که حزب باین نام خوانده شود. سرانجام پس از گفتگوی زیاد قانع شد

که این نام بستگی بسرزمینی که ، حزب در آن فعالیت می کند دارد و ملیت دموکراتیک کرد ، در آن نهفته نیست .

علیرغم ملت خواهی که مرام حزب دموکرات کرد بود ، آن حزب خود را نژاد پرست ندانسته و همیشه از برادری با ملت عرب سخن میگفت .
اراینرو امکان داشت ، که با وجود اختلاف عقیدتی و مرامی با احزاب « بورژوازی » دیگر عرب ، مانند حزب بعث هم آهنگی پیدا کرده و متحد گردند . حتی در همان موقع پارمائی ، از هموندان حزب دموکرات ، که از پیشرفت نفوذ روزافزون کمونیست ها بیمناک شده بودند ، با رهبران حزب بعث به رایزنی پرداخته و برای تماس نزدیک آن دو حزب به کوشش پرداختند .
چنان پدیدار بود که در هنگام پیکار با قاسم ، آن دو حزب از نزدیک با یکدیگر تماس داشته باشند .

قاسم که مانند زمامداران دیگر عراق ، از اتحاد عشایر بیمناک بود ، از جانب حزب دموکرات آسودگی خیال داشت . زیرا در آنروز حزب ، بر این عقیده بود ، که باید خود مختاری کرد را از راه قانونی و بدون دست یافتن بجنک ، بدست آورد . ولی در باره ملامصطفی این مورد صدق نمیکرد . زیرا وقتی متوجه شد که تلاش و کوشش وی برای خود مختاری کرد نقش بر آب شد ، راه دیگری برای رسیدن بآرزوهای دیرین خود انتخاب نمود . ملامصطفی یک روز در این باره می گفت ، گمانم قاسم دیوانه شده باشد ، و با چنین وضعی رسیدن به توافق با وی غیر ممکن است .
پس از شورش بد فرجام (شواف) قاسم در صدد برآمد که نیروی شبه ارتشی مورد اطمینانی را سازمان دهد . (شیخ رشید لولانی)
که مقام پیشوایی مذهبی داشت ، بعنوان اینکه برگزیدگان او همگی

کمونیست میباشند نسبت با اقدام قاسم اعتراض کرده و با پیروان خویش دست بشورش زد . اما شیخ رشید متحد دیگری نداشت . وی با بارزانی ها بسبب اینکه نمایندهٔ ملیون کرد بودند دشمنی داشت و هموندان حزب دموکرات کرد را کمونیست می شناخت . در چنین صورتی شکست وی حتمی بود . بزودی ارتش عراق او را درهم خرد کرده و ناچار گرداند تا از مرز ترکیه گذشته و بدان کشور پناه آورد .

شیخ رشید چندین ماه در پشت مرز عراق ماندگار شد . سرانجام ، راه آشتی پیموده و به قاسم پیغام داد که وی با ملیون کرد ناهم آهنگ است . و اگر اجازهٔ بازگشت به وی داده شود از هر گونهٔ فعالیتی که زیان بخش باشد پرهیز خواهد نمود .

قاسم با شرایط پیشنهادی شیخ رشید موافقت کرده و اجازهٔ بازگشت بوی داد . منظور از بازگردانیدن شیخ رشید آن بود که از نفوذ بیشتر ملیون کرد جلوگیری کرده و اگر جنگی هم میان نیروی دولتی و بارزانی ها درگیرد ، وی از ارتش عراق پشتیبانی کرده و علیه آن طایفه به پیکار برخیزد .

شیخ رشید با پیشنهاد های قاسم موافقت کرده و برای آماده ساختن پیروان برای جنگ ، از دولت عراق تفنگ و فشنگ و کمک هزینه دریافت داشت . وی مانند طایفه زیباری که رهبری آن با « محمد آقا » بود ، طایفه (لولایی) را برای همکاری با ارتش بسیج نمود .

طایفه زیباری که بخش جنوبی بارزان را فرا گرفته اند از دشمنان خونی آن طایفه بشمار می آیند . پیشینه کینه توی آن دو طایفه رشته ی بس درازی داشته و آغاز آن از یک قرن پیش میباشد .

یکسال بعد اوضاع آنچنان وخیم شد که برای حل مسئله، سی تاجپهل تن از بزرگان و ملیون کرد به بغداد راهی شده و از قاسم درخواست نمودند تا از ایجاد فتنه و آشوب در کردستان چشم پوشیده و از انتقال کارمندان و افسران کرد به نواحی عرب نشین، و جانشین کردن عربها در کردستان خودداری نماید.

این عده مدت هشت روز در بغداد ماندند. اما با هیچیک از درخواست آنها نه تنها هم آهنگی نشد، بلکه اوضاع بفرنج تر شده و گروهی از ملیون کرد بزندان افتادند. از سوی دیگر جاسوسان و مأموران مخفی بجانب کردستان روان شده و ملیون را در فشار قرار دادند.

در پایان سال ۱۹۶۰ دولت شوروی از ملا مصطفی دعوت نمود که به مسکو عزیمت نماید. وی وقت را مغتنم شمرده و در مسکو از حکومت شوروی درخواست کرد تا از ژنرال قاسم بخواهد از فشار خود نسبت به ملیون کرد کاسته و در رفتار خود راه افراط نیماید. اما آنچه که معلوم است در این راه موفقیتی نصیب وی نگردید. در فوریه ۱۹۶۱ یعنی پس از بازگشت ملا مصطفی از روسیه، (عباس مهمند آقا) سرپرست طایفه (آرکو) که در (رانیه) واقع در چهل میلی شمال سلیمانیه، سکنا داشت طایفه خود را برای شورش آماده ساخت. انگیزه شورش، اصلاحات ارضی و مالیات تازه ای بود که حکومت قاسم پیشنهاد میکرد. برای آنکه بداند وضع حزب دمکرات پس از پایداری در کردستان چگونه خواهد بود وی با هموندان حزب تماس گرفته و عقاید آنها را پرسش نمود. منظور دیگر (عباس مهمند آقا)، آن بود که در صورت برخورد با ارتش عراق بتواند از

حزب کمک گرفته و بان امیدوار باشد .

حزب دمکرات ازدادن هر گونه وعده و وعیدی خودداری کرده و در ضمن برای منصرف ساختن وی از ایجاد بلوا و آشوب از کوشش فرو - گذارید .

اما حزب از تلاش خود بهره ای نگرفته و جنگ در یازدهم سپتامبر ۱۹۶۱ میان پیروان عباس مہمند آقا و ارتش عراق درگیر شد . طایفه (آرکو) به ستون دوهزار نفری ارتش عراق که از کرکوک بسوی سلیمانیه می رفت حمله ور گردیده و زد و خورد آغاز گردید . در این پیکار افراد عباس مہمند آقا پیروز نشدند و شکست آنها پایان پذیرفت . ارتش عراق که خود را پیروز دیده بودند در صدد آموختن یک چنین درس به بارزانی ها برآمدند ، و حال آنکه بارزانی ها بهیچوجه در این شورش شرکت نداشته و باین کار هم آهنگی نداشتند .

ارتش عراق که طایفه زیباری و لولانی را با خود همراه ساخته بود ، پس از بمباران هوایی بارزان در روز ۱۶ سپتامبر نیروی زمینی را بدان سوی راهی ساخته و پیکار آغاز گردید .

در ابتدای سال ۱۹۶۰ یعنی پس از کشته شدن (صادق میران عثمان) که یکی از مالکان مہمواز طرفداران ویژه ژنرال عبدالکریم بشمار می آمد ، چون بناحق اتهام قتل را بگردن ابراهیم احمد ، انداختند از اینرو نامبرده خود را پنهان کرده و از فعالیت باز ایستاد .

حزب دمکرات که در آغاز تصمیم به جنگ داشت از اندیشه قبلی بازگشته و از دست زدن به پیکار خودداری نمود . انگیزه انصراف برای این

نبود که حزب دیگر قصد ابراز وجود نداشته و عادت به تحمل فشار نموده است. بلکه آشکارا می‌پنداشت که بزودی مقاومت عشایر در هم شکسته خواهد شد. و اگر حزب دمکرات هم خود را به کارزار افکند، در صورت شکست، برای پایدار ساختن آرزوی دیرینه مردم، بساید راهی بس دشوار پیموده شود. ولی سرانجام وقایعی رخ داد که حزب ناچار بی‌چنگ گردید. پس از آنکه حزب دمکرات فعالانه در چنگ داخل شد هنوز بیدرستی اوضاع روشن نشده بود، ولی آنچه شایع است که این امر ارتباط با مذاکراتی که با مخالفان قاسم انجام یافت، دارد. اما بطوریکه ابراهیم احمد می‌گفت چندین تماس از طرف قاسم با ملامصطفی گرفته شد که با هیچکدام آنها هم‌آهنگی نشد. در هر حال پس از آتش‌بس در فوریه ۱۹۶۳ کردها ادعا کردند که آنها مسبب کودتا شده و از این رویداد، در مارس سال گذشته، آگاه بوده‌اند. و آن هنگامی بود که ژنرال (طاهر یحیی) رئیس ستاد ارتش عراق درجه سرهنگی داشت. وی را ژنرال عبدالکریم قاسم از خدمت ارتش اخراج کرده بود، به همین جهت مخفیانه با افسران کرد تماس گرفته و بدین ترتیب موفق باخذ تماس با حزب دمکرات کرد گردید.

چون شورشیان برای مذاکره اظهار علاقه کردند بنا بر این گفتگوها توسعه یافته بمران حزب بعث کشانیده شد. رهبران حزب بعث به کردها اطمینان دادند که هر گاه برای برانداختن حکومت قاسم با آنها همکاری کرده و تازمانی که ارتش آماده کودتا شود از حمله دست بردارند بعنوان پاداش، خود مختاری کرد، برسمیت شناخته شده و چهار تن وزیر از میان کردها بکابینه دعوت خواهد شد. چون در این مورد هیچگونه مقاوله‌نامه‌ی

کتبی ردوبدل نشد بنابراین حکومت بعثی عراق بعنوان اینکه باعث عدم خودمختاری، متمرکزیت میشود از اجرای آن خودداری کرد.

چنانچه چنین همکاری از جانب حزب دمکرات با کودتاگران بعثی شده، باشد باید هموندان حزب دمکرات را مردمی بی تجربه دانست ، زیرا حکومت قاسم برای آنها بمراتب زیبنده تر از حکومت افراد حزب بعث بوده و از آزادی های بیشتری برخوردار بودند.

قاسم نمیخواست که ارتش را از بغداد بیرون برده و روانه کردستان سازد در اینصورت از خونریزی جلوگیری میشد . بیشتر هموندان حزب دمکرات و مردم دیگر میدانستند که برای قاسم توطئه چینی میشود و اغلب بیمناک بوده و می ترسیدند جانشین وی بمراتب از قاسم بدتر باشد . زیرا پس از پایان کار قاسم ارتش سنگینی را روی کردستان انداخته و همه جا را با تشمی کشید . از همه مهمتر روحیه افسران و افراد ارتش عراق بود که برای خاطر قاسم حاضر بکشته شدن نبودند .

این حرف باور کردنی نیست که ناسیونالیست های عرب حاضر بجدا ساختن قسمت بزرگی از خاک خود شده و آنرا در اختیار دیگران بگذارند!

کردها می گفتند ، علیه قاسم به پیکار برخاسته و با برادران عرب سر جنگ نداریم . همین مطلب اثرات روانی بسیاری در میان مردم عرب عراق بجا میگذاشت .

دولت تازه هم باشکستن آتش بس و شروع جنگ تازه نمی توانست بر شورشیان که با جنگ افزار های تازه مجهز شده بودند پیروزی جسته و

نفوذ خود را در منطقه کردستان پایدار سازد.

در اینجا گفتگو با ابراهیم احمد پایان یافت و چون آثار خستگی از
چهره همگی پدیدار شده بود برای تازه ساختن نفس از غار بیرون رفتیم
تا از هوای آزاد بهره‌مند گردیم ، در بیرون غار و از فاصله زیاد صدای
زوزه‌گرگی بگوش رسید .

تبرستان
www.tabarestan.info

بسوی چم زنان

صبح روز بعد، مردی کوتاه قامت نزد من آمده و خود را معرفی نمود که بعنوان مترجم بدین جا آمده است تا مرا بنزد ملا مصطفی رهبری نماید، این مرد بخوبی انگلیسی میدانست.

از وی پرسیدم که انگلیسی را در کجا فرا گرفته‌ای؟ در پاسخ گفت: که در فرودگاه (حبانیه)، نزد انگلیسها یاد گرفتم. آن موقع وی در فرودگاه حبانیه برای نیروی هوایی انگلیس خدمت می‌کرد. پس ارشورش (رشید عالی کیلانی) در هنگام جنگ، انگلیسها در صدد خلع سلاح افراد ارتش عراق که مأمور حبانیه بودند برآمدند و سپس جنگ افزارها را در اختیار آسوریان و کردها گذاشته و هزاران عرب را در پیرامون فرودگاه بقتل رسانیدند.

از وی پرسیدم که آیا در آن جنگ شرکت کردی؟ در پاسخ گفت نه! من در پادگان بجا ماندم زیرا بسیار کم سال بودم و ترس هم مرا فرا گرفته بود.

این مرد که خودش را (امین) معرفی کرد رفتاری نیمه شرقی و نیمه غربی داشت و لباس کردی به تن کرده بود. در حاشیه عرق چین در زیر

(کلاوی) بسر گذاشته بود نوشته شده بود (بڑی کرد و کردستان) یعنی بڑی «زننه باشی» کرد و کردستان .

پس اراينکه کمی در اطراف اردوگاه گردش کردیم دو باره بنزد ابراهیم احمد بازگشته و باهم بگفتگو پرداختیم . نامه رسان‌ها پی در پی بسته‌های پاکت می‌آوردند .

درجه حرارت هر چه باشد کردها لباس معمولی خود را می‌پوشند و چند دور شال، گردکمر خود می‌بندند .

کردها دارای تلگرافچی های بسیار ورزیده‌ای بودند. آنها ادعا میکردند که پیام بی‌سیم های ارتش عراق را که رمزاً مخا بره شده باشد میتوانند بفوریت کشف نمایند. برای اینکه پیامها کشف نشده و دشمن از آن بهره برداری نکند ، بیشتر دستورها را نامه رسانها به مقصد می‌رسانند . نامه رسانها که از میان مردمان نیرومند و خوش بنیه برگزیده شده بودند، بسیار چالاک بوده و با شتاب پیغام‌ها را از سوئی به سوی دیگری می‌بردند. درباره پیغام رسانی آنها داستانهای باور نکردنی گفته می‌شد. میگویند؛ آنها میتوانند فاصلهٔ چهل تا پنجاه میل در میان جاده های ناهموار و نشیب و فراز کوهستانی را هشت ساعته پیاده طی نمایند . من که خود آن راه‌ها را دیده‌ام ، میدانم که در پنجاه و شصت میل فاصله ، چه اندازه پیچ و تاب در کوهستان براه داده میشود ، این گفتار را باور نکرده و عقیده مندم که هیچکس نمی‌تواند این فاصله را در ظرف هشت ساعت « پیاده طی کند .

در آن موقع میان شورشیان و نیروی دولتی عراق در پیرامون «پنجوین» جنگ ادامه داشت . پنجوین که شهر کوچکی است در جنوب غربی همان

منحلی که مادر آنجا واقع شده بودیم قرار گرفته است. اخبار جنگی و گزارش
زیردستان را نامه رسانان بمرکز فرماندهی رسانیده و با توسط بی سیم
مخبره می کردند. گزارش داده بودند، در آن نبرد از نیروی دولتی عراق
چند صد تن کشته شده و به شورشیان تلفاتی وارد نشده است. این واقعه
برایم باور کردنی نبود، اما احمد با ذکر نمونه‌ای همانند این درگیری،
مراقبان ساخت که پیشینه دیگری نیز دارد. وی میگفت که در یکی از
نبردها ۲۸۲ تن از افراد ارتش عراق کشته شدند، و حال آنکه جمع کل
تلفات افراد جنگاور کرد، از هشت تن تجاوز نمی‌کرد. در نبرد دیگر، پس از
شکست دشمن چندین قبضه خمپاره انداز سه اینچی و تفنگ های خودکار
روسی و دستگاه های بی سیم و همه گونه جنگ افزار که در جنگ های
امروزی بکار می آید، بغنیمت گرفته شد. از اینکه گفته شده هر گونه جنگ
افزار، گزافه گویی شده است زیرا تاکنون شورشیان توپهایی که بتوانند زره
ارابه ها را شکافته، و از کار آیی آنها در نبردهای جلگه ای بکاهد به جنگ
نیاورده اند.

پیکره هایی هم که برای تلفات و ضایعات نیروی دولتی برمی شمردند،
مبالغه آمیز است، ولی در هر صورت تلفات ارتش عراق سنگین بود. و با
مقایسه تلفات نیروی شورشی، در سطح بسیار سنگینی قرار دارد و این
مقایسه را خود از روی تعداد سربازی که در دست شورشیان اسیر بودند
تخمین زده ام.

۱۰ ماه نوامبر و دسامبر ۱۹۶۲ سربازانی که بدست شورشیان اسیر
شده بودند بنوهزار تن بالغ گردید، که نصف آن از افرادی که جزو نیروی
چریکی ارتش عراق بودند تشکیل می شد. (اینگونه افراد را کردها،

«جاش» که معنی «گره‌خر» می‌دهد نام‌گذاری کرده‌اند).
ابراهیم احمد يك نسخه روزنامه‌کردی (خبات) را آورده و
بمن گفت :

«نگاه‌کن ! این جمع کل از دست‌رفته‌گان نیروی ما میباشد ، که سر
جمع ۱۷۲ تن کشته‌قلمداد شده‌است. در این آمار برای نمونه يك تن هم بدست
دشمن اسیر نشده است.»

از اینکه تلفات شورشیان اندك بود، تعجب آور نیست ، زیرا جنگ
آوران‌ی که در کناره پرتگاه کوه کمین کرده‌اند، چون با گروهی که نسبت
بمرزمن بیگانه بوده و آموزش کافی ندیده و از شور جنگجویی برخوردار
دار نباشند به رزم‌افکنده شوند، روشن است که چگونه کشتاری خواهند
کرد. این دسته‌ی مختصر، با همان تفنگ معمولی بشرط آنکه با اندازه کافی
فشنگ داشته باشند، بی‌گفتگو دو برابر تلفاتی که می‌بینند ، از دشمن
کشتار می‌کنند.

از فعالیت ارا به‌های جنگی وزره پوشها، در کوهستان ، بشدت کاسته‌شده
و کارآمد نمی‌شوند . دامنه زیان رسانی نیروی هوایی هم برای مردان با
تصمیم ، محدود است.

کرده‌های امروزی را نمی‌توان با کرده‌های سی‌سال پیش مقایسه نمود که
باتاكتيك ویژه (لرد ترنچارد) Lord Trenchard و با بمباران ناگهانی و
سخت روستاها، بزانون درآیند. جنگجویان کرد امروزی دارای انضباط
سخت درهم بافته‌ای بوده و حکم تن‌واحد پیدا کرده‌اند.

برای اینکه چند قدم راه رفته باشم ، در اطراف ارودگاه به گردش
پرداختم ، همینکه به کنار جویبار رسیدم پرنده‌ی زیبایی که ویژه همان

سرزمین و برای من ناشناخته بود، بر پر زنان در جلوم پیرواز در آمد و هر بار، يك چشمی مرا بر انداز مینمود.

سر انجام در روی خرسنگی نشسته و پیاپیدن من پرداخت. با بازرسی موقعیت طبیعی محل فهمیدم که چرا شورشیان ستاد جنگی خود را در نزدیکی دهکده (ملومه) آورده اند. راهی که برای رسیدن آن پیموده می شود از گذرگاهی تنگ میگذرد که دفاعش آسان بوده و در برابر تعرض دشمن بخوبی می توان پایداری نمود. از دهکده (ملومه) که در جوار اردوگاه قرار گرفتند است، در صورت لزوم میتوان تدارکات تهیه نمود (هر چند ستاد نیروی شورشی «ملومد» خود دارای گله های بز و گوسفند بوده و نیازی به خریدن گوشت و تدارکات دیگر از آن دهکده ندارند).

وضع طبیعی آن سرزمین مرا بیاد (یونان) انداخت و برآستی آب و هوای آن هم، درست مانند یونان بود. یونانیان کوه آهکی هفاستوس Hephæstus، را مقدس انگاشته و معتقد بودند خدایان دریکی از غارهای آن آهن می گداختند. در اینجا هم ممکن است که در آینده این غارها، جنبه تقدس پیدا کند ولی خدایانی که در غارهای یونان بودند با خدایانی که در این غارها زندگی می کنند اختلاف داشته و باید آنها را (المپوس) نو بشمار آورد.

در آن کوه چند خرس زندگی میکردند ولی کمتر دیده می شدند. زیرا به محض پدیدار شدن، لوله های تفنگ بسویشان گرفته می شد. غوچ و میش و بز و پازن در بالا و کمرکش کوه یافت میشد. و صدای زوزه گرگ و غوغای شغال شبانگاه بگوش می خورد.

گروه بندی جانوران کردستان دشوار است. یکروز گفتند، که (بیر) در کوههای آنجا دیده اند و چون بازرسی انجام شد پلنگ از کار

درآمد. وقت دیگر سخن از جانور درنده تنومندی بمیان آمد که امروزه نژادش از کوه‌های (قراداغ) بر افتاده است. محلی‌ها آنرا (فیل) میدانستند که شاخی در میان سرش رویده است. چون مشخصات آن جانور با فیل جور در نمی‌آمد آنرا گامیش وحشی دانستیم، ولی نشانه‌های دیگری که دادند به کرگدن بیشتر شباهت داشت. بطوریکه می‌گفتند آخرین کرگدن را پیران بیاد دارند که باتیر زده شد.

نگهبانان ستاد فرماندهی در بالای خرسنگی که غار در زیر آن قرار داشت ایستاده و یا نشسته پاسداری میکردند.

بعد از ظهر قاطری رازین کرده برای من آوردند و چون خواستم سوار شوم ابراهیم احمد، نگاه زیر چشمی کرده و سفر بخیر گفت و از آنجا بسوی (چمرزان) که اردوگاه نسبتاً مهمی داشت راهی شدیم. در جلو ما پنج نفر مسلح براه افتادند. آهسته آهسته از کوهی که جنگجویان ابراهیم احمد از آن نگهبانی میکردند بالارفته و از سوی دیگر بجانب دره‌ای که در آن کشت و کار میشد، سرازیر شدیم. نزدیک دهکده (ملومه) گروهی از جنگجویان مشغول ساختن انبار تدارکات بودند. مردی که صورتی چون تیر داشت و قیافه‌اش به (پاتان) هامی ماند، با صدای بلند بما خوش آمدگفت، لیکن دیگران با چشمانی که آتش خشم از آن فرو میر بخت ما را خیره خیره می‌نگریستند. چون کوزه آبی آورده شد با وجود آنکه تشنه نبودم از آن آب گل آلود، جرعه‌ای نوشیدم. زیرا آوردن آب را نشانه صلح و صفا دانسته و نمی‌خواستم آنرا رد کنم.

طول دره‌ای که از آن می‌گذشتیم بسیار بود، در یک سمت دره کوه (پیر مقرون) که ۸۶۰۰ پا ارتفاع داشت قرار گرفته و در سوی دیگر کشت-

زارها و روستاها واقع شده بودند .

چشمم به خرسنگ بزرگی که در کمرکش کوه قرار داشت افتاده و توجهم بدان سو جلب گردید. یکی از همراهان همینکه بدانجا رسید، روی به من کرده و گفت، در اینجا یکی از افراد پلیس عراق کشته شد و اسبش از فراز این صخره بدتدره افتاده و تکه تکه گردید.

جاده سلیمانیه بد (سد دکان) در سر راه ما بود. برای اینکه روز روشن در میان راه به زره پوشهای گشتی ارتش عراق برخورد نکنیم، ناچار شدیم، در یکجا توقف نمائیم تا هوا بخوبی تاریک شده و خطر برخورد کمتر گردد .

صدای شیپه‌اسبی بگوش رسید، همگی بدان سوی نگریم. سر پرست اسکورت با شتاب بجلو دویده و سوار را بنزد خود خواند. دو تن پیاده و یک نفر سوار بنزد ما آمدند و همینکه سوار نزدیک شد از اسب بزیر آمده و پس از سلام و احوالپرسی، با من بزبان فرانسه بسخن پرداخت . او می‌گفت که از سوریه می‌آید و میخواهد ابراهیم احمد را دیدار نماید . وی از هم‌و‌ندان حزب دمکرات سوریه بود که میخواست در میتینگ کمیته مرکزی حزب شرکت جوید و حال آنکه ابراهیم احمد این مطلب را بما نگفته بود .

چون به کنار پاسگاه پلیس که بوسیله جنگجویان خراب شده و اکنون متروکه بود رسیدیم، نورافکن‌هایی که در بالای کوه (سد دکان) Dukan Dam بود در حدود هشت میل با ما فاصله داشت نمایان گردید . دولت عراق از سد بخوبی حفاظت میکرد، وضعیت دفاعی سد هم بسیار قوی بنظر می‌آمد ولی افراد جنگجو می‌گفتند که ما قصد خرابی و انهدام سد

را بهیچوجه نداریم چونکه آنرا جزو دارایی ملی خود میدانیم
 پیش از آنکه از بیراهه بجاده برسیم در يك نقطه که برامسلط
 بود کمی درنگ کرده و باطراف نظر افکندیم . مقصود از توقف آن
 بود که مطمئن شویم باگشتی زره پوش برخورد نخواهیم کرد . سپس باشتاب
 هرچه تمامتر از راه گذر کرده و خود را به بیشهزاری افکنده و از آنجا بسوی
 چادرهای عشایری که در بالای کوه روبرو ، بر افراشته بودند برآه افتادیم .
 چادر عشایری را در زمین گودی افراشته بودند ، گیاهانیکه در هم پیچیده شده
 بودند شکافته و پیش میرفتیم . همینکه بجادرها نزدیک شدیم سگهای عشایر ،
 پارس کردن آغاز کرده و شتابان بجانب ما دویدند و ای همراهان بافنداق تفنگ
 از نزدیک شدن آنها جلوگیری میکردند . تا مدتی راه بدین شیوه گشوده شد
 تا اینکه بجادر اصلی رسیدیم . همراهان با بانگ بلند صاحب چادر را
 صدا کردند . چادر بکناری رفت و شخصی حیرت زده پرسید : شما کیستید
 و در اینوقت شب اینجا چکار دارید ؟ ساعت در آنموقع درست نیمه شب
 بود و چون از هویت ما آگاهی یافت بااحترام بسیار خوش آمد گفت .
 به محض نشستن زن صاحب خانه به پذیرائی پرداخته و خارخاشاک روی
 اخگری که در چاله زیر خاکستر نهفته بود ریخته و بنای دمیدن گذاشت و
 بزودی اخگر به آتش فروزان تبدیل گردید .
 چون سماور جوش آمد نان و ماست و چند قالب پنیر حاضر کرد . در
 آنشب احساس بی اشتهائی و ناراحتی میکردم بنابراین از خوردن پرهیز
 کرده و پس از صرف چند قاشق ماست از سفره برخاستم .
 «امین» آغاز سخن کرده و گفت :

«با اینکه چادر نشینان آراستگی ظاهری نداشته و کیف و ناپاک
بنظر می‌رسند ولی امشب بی آنکه ارنیش کیک در زحمت باشید ، با سودگی
خواهید خفت چون علت پرسیدم جواب داد ، عشایر پیوسته از جایی بجایی
دیگر کوچ می‌کنند ، بنابر این ، حشرات مجال تولید مثل پیدا نکرده و
نمی‌توانند آسیب به آنها، برسانند.»

از امین پرسیدم اکنون عشایر بکجا می‌روند؟ گفت :

«آنها از سردسیر بازگشته و بجانب گرمسیر می‌روند.»

تا چند سال پیش ، بیشتر کردها زندگی عشایری داشتند و بیش از سی-
هزار خانوار سالیانه با احشام و اغنام از گرمسیر به سردسیر رفته و دوباره باز
می‌گشتند . این راه و روش قرون و سطایی سبب شرمندگی مردم کرد بود .
اکنون ایل «هرکی» که از بزرگترین ایل کردستان بشمار می‌آید این رویه
رادببال مینماید. آنها مانند ملخ به هر سو که روی آورند ، چراگاههای
طوایف دیگر را چرانیده و به کشت و زرع آسیب می‌رسانند . و گاهی هم
بادیگران بدشمنی برخاسته و بلوا و آشوب برپا می‌سازند . ایل «هرکی» به
بازرانی‌هایش از دبیگران صدمه وارد می‌ساخت ، زیرا چراگاه بارزان بسیار
اندک بوده و بسختی کفاف علف چرا دامهای خودشان را میدهد.

علت اینکه عشایر از خانه بدوشی دست برداشته و ده نشین شدند برای
اینست که در آمد آنها از برداشت محصول توتون و دیگر فراورده‌های کشاورزی
میباشد که بمراتب سود آن از کوفتنداری و دامپروری بیشتر است. از سوی
دیگر ، فزونی جمعیت در روستاهای کوهپایه و سردسیر ، چراگاهها را از ارزش
انداخته و احشام دچار بی‌علوفه‌گی می‌شدند.

سرانجام راهنمایان و مأموران اسکورت تصمیم گرفتند که شب را استراحت کرده و صبح روز بعد براه ادامه دهیم.

پس از صرف صبحانه که نان و ماست و چای بود رو برانهادیم. راهی که در پیش داشتیم از میان مرغزاری سبز و خرم که آنرا نیروی دولتی عراق با تشکلیده و خانه‌ها را ویران ساخته بود. می‌گذشت. برای گذر کردن از رودخانه قاطر را از گذار گذرانیده دوباره پس فرستادند تا بازمانده ائانه و لوازم را بیاورد. حیوان بد ذات، همینکه خود را آزاد دید بجای اینکه مستقیماً بجای اول باز گردد بکراست بسوی جزیره‌ای که در وسط رودخانه قرار داشت شتافته و در آنجا بچراپرداخت. هر چند آنرا با بانگ و فریاد صدا کرده و سنگ پراندند، کوچکترین توجه و اعتنائی نکرد و بکار خود مشغول شد. سرانجام یکی از همراهان، خود را بآب زده و قاطر را باز آورد.

رودخانه از میان دره سنگ‌لاخ که کرانه‌هایش را خرسنگ‌های آهکی فرا گرفته و آنرا افسانه‌ای جلوه گرمی ساخت می‌گذشت. غاری که آنرا «غار فریبکار» می‌نامیدند در میان دره واقع شده و آنجا را اسرار آمیزتر می‌نمود.

ناگهان از جانب راست صدای غرش هواپیمایی برخاسته و در پیرو آن صدای انفجار بمب بگوش رسیده و سکوت بر قرار شد. دهکده‌های چندی در جلو راه بود و بهر کدام که می‌رسیدیم که و دکان رنگ پریده و لاغر و زار که از بازماندگان ایله معروف (هداوند) بودند ما را احاطه می‌کردند. رفته رفته بچنگل انبوهی از درختان انجیر که میان سنگ‌ها روئیده و تاک‌های خود رو بگردشان پیچیده و بکام کشیده بود، رسیدیم. سنجابی در لبه خرسنگ نشسته بود، چون چشمش ب ما افتاد بند ویدن پرداخته و خود

را ازدید پنهان ساخت . گروهی از جنگجویان در کنار رودخانه گرد آمده و بکار شستشوی لباس پرداخته بودند . چون از جنگل زار بیرون آمدیم ، از سر بالایی تندی ، که راه را بدهنه‌ی غار می‌کشاید ، بالا رفته و بگروهی از اسیران جنگی که زیر مراقبت جنگجویان بکار هیزم‌کشی پرداخته بودند برخورد نمودیم . در دهانه غار نزدیک پنجاه تن و با بیشتر جنگجو ، پراکنده شده ، و بانگاهی که نشانه کنجکاو می‌آنها بود ، مارا خیره خیره ، می‌نگریستند . یکی از آنها که او را آجودان اردوگاه پنداشتم برای گفتن خوش آمد بجلو آمده و مرا به جای خنکی که در پشت غار آماده ساخته بود ، راهنمایی کرد . در آن نزدیکی راه‌رو زیر زمینی وجود داشت که بغاری دیگر منتهی می‌شد . در آنجا صداهای گفت و شنید چند تن که با تندی بایکدیگر سخن می‌گفتند بگوش میرسید . پس از نشستن ، آجودان ، بمن رو کرده و گفت :

«معاون عملیاتی پادگان برای سرکشی بیالای کوه رفته است . ما آمدن شما را با گاهی وی رسانیدیم و او به زودی برای دیدار شما از کوه پایین می‌آید» .

نهار که آوردند دیدم که بهیچوجه میل بخوردن ندارم ، از آنها خواستم بجای غذا برایم انار بیاورند .

آجودان از شنیدن این درخواست مات شده و با شتاب گفت در اینجا انار نداریم ولی از دهکده همجوار برایت فراهم می‌سازم البته کمی دیر خواهد شد . خواهش کردم که برای فراهم کردن آن خود را بزحمت نیافکنند و اگر در انبار ندارند از تهیه‌اش صرف نظر نمایند .

خوی مهمان نوازی آنها حکم می‌کرد که خواهش مهمان را انجام

دهند ، به همین جهت بی‌درنگ برای آوردن انار مأموری روانه کردند که پس از چند ساعت آورده شد.

چون بسیار خسته بودم، آجودان دستور داد که به غار دیگری که خلوت‌تر و بی‌سر و صداتر باشد رفته و استراحت کنم. فرماندهی پایگاه «چم رزان» را جلال طالبانی که از هموندان سیاسی حزب دمکرات می‌باشد بعهدہ داشت و معاون عملیاتی که در غیاب وی مسئول او بود ، برای سرکشی به جبهه جنگ رفته بود . جلال طالبانی بزودی از نردبان ترقی بالارفت ، و آوازه اش هنگامی که سرپرست هیئت مامور مذاکره با بغداد پس از مرگ قاسم بود در همه جایچید . پس از آنکه مذاکره وی با شکست روبرو شده و جنگ ادامه یافت ، وی با اروپا رفت تا با کردهایی که بکشورهای دیگر تبعید و آواره از میهن شده بودند گفتگو کرده و از آنها یاری بخواهد. طالبانی بسیاری از پایتخت‌ها و شهرهای اروپا را دیدن کرده، و با کردهای آواره تماس گرفت تا اینکه در پاییز سال ۱۹۶۳ به کردستان فراخوانده شد.

معاونت دوم پایگاه را «مصطفی قره‌داغی» که مردی چهل‌ساله و بسیار مهربان و خوش برخورد بود به عهده داشت . وی کلاه خدمت را یکتوری بسر گذاشته و خودکار سبک روسی بدوش داشت ، چون از کوه بزییر آمد ، یکسره بسراغ من در آن غار آمد و ضمن خوش آمدگفتن از دیر آمدن خویش بوزش خواست .



مصطفی قره‌داغی پیش از اینکه به شورشیان پیوندد، در کادر سیاسی عراق خدمت میکرد و در «پراگ» عهده دار پست کنسولی بود .

چون هنگام چپ روی قاسم بسیاری از دانشجویان عراقی در
دانشکده‌های چکسلواکی به تحصیل مشغول بودند لذا این شغل تا اندازه‌ای
مهم جلوه میکرد .

پس از پایان مأموریت، از پراگ او را به «لاگوس» فرستادند . در
«لاگوس» قره داغی تصمیم گرفت که به لندن و «بن» سفر کرده و از آن به بعد
برای کردستان خدمت کند. همه‌جا او را با احترام پذیرفتند، اما هیچگونه
کمکی بوی نشد .



نهار نخورده برای قدم زدن از غاریرون آمدم. مصطفی قره داغی
که ناراحتی مرا دید ، او هم نهار نخورده از جا برخاست تا مرا همراهی
کند . هر چه اصرار کردم نهارش را صرف نماید ، قانع نشده و با من
براه افتاد .

با اینکه در آن اردوگاه اسیران جنگی را بکار راه سازی گماشته
و برای توسعه موصلات از آنها پیوسته کار می‌کشیدند ، با این حال برای
رفتن از یک غار بغاردینگر می‌بایست بادست و پا و چهار چنگ از روی
خرسنگها و بریدگیها گذر کرده و خود را بدهانان غار رسانید.

با وجود اینکه قره داغی مردی تنومند بود که یکی از پاهایش
کمی می‌لنگید ، با این وصف از چابکی و چالاکی وی در شکفت شدم. در
همه‌جا او جلو من در دنبالش روان بودم تا بغاری کرده ماهی شکل رسیدیم
که چندتن جنگجو در دهانه آن گرد هم آمده و ما را بر انداز می‌کردند .
نمیدانم چطور شد که این جزو از کتاب مقدس ، درباره «غار داود» از
نظرم گذشت ، و آنرا با این غار مقایسه کردم . غاری که برای دیدنش

رقیم چندین میل درازی داشت . در گذشته بارها چندین نفر از جنگجویان پردل و ماجراجو برای دیدن سرتاسرش براه افتاده و مقدار زیادی در آن راه رفته بودند، اما هیچکس تا بحال، پایانش را ندیده است . جابجا ، در دیواره غار خطوط هیروگلیف نقش شده و چندین انگلیسی هم نامهای خودشان بر دیوارها کنده بودند ، و نام « سارا » بوضوح در آنجا دیده می شد .

در پشت غار چند کلبه بی سقف ساختمان شده و آشپزها دیگ های غذا را روی آتش گذارده بودند . کمی بیشتر بجایی رسیدیم که رزفای غار زیاد می شد . در آنجا چند تن جنگجو نشسته و چای می نوشیدند . شنیدم که یکی از آنها گفت: آهان! اینها هستند .

بیشتر اوقات جنگجویان گروه آمده و بکشیدن سیگار هائیکه برایشان از سلیمانیه بطور قاچاق می آورند، می پردازند .

کلرهای عادی و روزمره را اسیران جنگی انجام میدادند از اینرو میتوان گفت که جنگجویان در آنجا برای خود زندگی اشرافی درست کرده بودند . ولی عیب کلی این طرز زندگی اینست که شخص از بیکاری حوصله اش به تنگ می آید . پاره ای از جنگجویان هر چند ماه یکمرتبه به نزد خانواده خود بدهکده ای که در آن ساکن میباشند رفته و چند روزی با آنها می گذرانند . اما پاره ای دیگر که چنین موقعیتی ندارند برای اینکه زندگانی آنها از يك نواختی بیرون آید هر چند روز یکمرتبه بمأموریت گشت روانه میشوند . قره داغی که باین موضوع آگاهی داشت تا میتوانست گشتی ها را بیشتر بیرون می فرستاد ، زیرا اعتقاد داشت که اگر آنها را مشغول نکند پس از آنکه مدتی در میان خودشان جنگ وستیز بروز کرده و

بی انضباطی خواهند نمود .

ارتفاع غارها از کف رودخانه در حدود دو یست پا بر آورد می شد .
موقعیت آنجا طوری بود که بمباران های هوایی روی آن کوچکترین اثری
باقی نمی گذاشت . فقط از یک طریق می شد با جنگجویان در آن غار جنگید
بدین شکل که رزمنده گان پیاده خود را به ستیغ کوه برابر رسانده و از
آنجا دهانه غار را زیر آتش بگیرند . که آنهم بنا بگفته قرم داغی ، تا آن
موقع کسی از ارتش عراق باین فکر نیافتاده بود و باینکه از وضع جنگجویان
آگاهی کامل داشتند مع الوصف در این باره اقدامی نکرده بودند . از آنجا
قرم داغی مرا باینبار اسلحه و مهمات برده و تفنگ های انگلیسی و برنو را
که قطعات پاره ای از آنها از هم جدا بود بمن نشان داد . در طرفی دیگر
اینبار نارنجک های دستی انگلیسی ، و خمپاره انداز های دو اینچی و گلوله
های خمپاره نگاهداری می شد .

کردها یکی از غارها را به بیمارستان اختصاص داده و بیمارها را در
آنجا بستری کرده بودند . چند تن که در زود خورد ماه سپتامبر کشته شده و
تعدادی هم زخم برداشته بودند ، در آنجا بستری شده و تحت درمان قرار
داشتند . غار بیمارستان که ظاهراً آراسته بنظر می رسید فقط یک پزشک
داشت که آنهم دانشجوی رشته پزشکی بود . وی از سال چهارم دانشکده
تحصیل را رها کرده و به شورشیان پیوسته بود . همگی از وضع موجود
رضایت داشتند . پیوسته با غرور مخصوص می گفتند که ماهمه چیز داریم و
روزگارمان بسیار خوب است .

از دانشجوی پزشک پرسیدم که در میان جنگجویان چند پزشک وجود
دارد ؟ در پاسخ گفت : «پزشکی که واجد شرایط باشد نداریم اما چون



گردها بیماران خود را در اینگونه غارها بستری می کنند
شرایط زندگی خوب بوده و از آب و هوای پاک استفاده میکنند کسی چندان
بیمار نمی شود». با وجود این تعجب کردم که با این وضع چگونه زخمی-

هایشان بهبودی یافته و بخدمت باز میگردند. دانشجوی پزشك برای اینکه گفته خود را ثابت نماید جزوه دانی بیرون کشیده و عکس بیماران را پیش از درمان و پس از بیرون رفتن از بیمارستان بمن نشان داد.

از «امین» پرسیدم که چرا پزشکان به اردوگاه جنگجویان نمی آیند و همگی در شهرها به طبابت مشغول میباشند؟

«امین» بدرستی انگیزه اینکار را نمیدانست و جواب قانع کننده

نتوانست بدهد.

وقتی روزگار قاسم سپری شد و کمونیستها مورد پیگردن قرار گرفتند جمعی از آنها اعم از کرد و عرب که اتهام کمونیستی داشتند از چنگ حزب بهت گریخته و به کوهستان پناه آوردند.

قدری بیشتر که راه رفتیم و پیاپی کوه رسیدیم، در آنجا ملاحظه شد که يك خط لوله ۳ اینچی به اب چشمه سار کشیده شده و در انتهای خط مشغول وصل کردن لوله بژنراتور میباشند. در روی موتور، هارک ساخته شده در «گلاسکو»ی انگلیس بطور روشن نوشته شده بود. این موتور را شانزده نفر بدوش گرفته و از شصت میل راه با خود از فراز گوها بدانجا رسانیده بودند در کنار موتور تلمبه کار گذاشته و آب را از چشمه ای که در پایین دره جاری بود بیالا می فرستادند تا جنگجویان بتوانند روزانه خود را با آب پاک شستشو دهند

چون از برابر ستاد فرماندهی گذشتیم در خارج از ستاد، نویسندگان و ماشین نویس ها را دیدیم که بکار ماشین کردن نامه ها مشغول میباشند. پائین تر از آن، اردوگاه زندانیان جنگی بود که از يك تخته سنگ بزرگی

که میان دوردیف سنگ قرار داشت، تشکیل می‌شد. رکه‌های سنگ چون دیواری زندان رافرا گرفته و آنرا از هجوم باد و باران محفوظ میداشت ، زندانیان و جاسوسان و کردهای (جاش) را با سربازان عراقی یکجا نگاهداشته بودند . زندانیان پس از صرف نهار با استراحت پرداخته بودند . یکی از شکاف‌ها را که به آرایشگاه تخصیص داده بودند يك تن نشسته و مشغول اصلاح بود . در غار دیگر جمعی زندانی گردهم آمده و با هم گفتگو میکردند . در میان زندانیان، یکی از کردهای ترکیه که عمامه‌ی سبز، بسر داشت دیده میشد و بطوریکه قره‌داغی می‌گفت، وی از جمله‌ی جاسوسان بشمار می‌آید. قره‌داغی می‌خواست که مرا با همه چیز اردوگاه آشنا ساخته و چیزی ندیده باقی نگذارد. از این جهت پس از فرود آمدن از کوه ، دوباره بطرف قلّه کوه بالا رفتیم. یکی از گروه‌بانی‌های سابق پلیس شرکت نفت عراق که به شورشیان پیوسته بود ما را اسکورت میکرد . او با خود يك قمقمه آب آورده بود که در صورت تشنه شدن نوشیده و عطش خود را رفع سازیم

بیچ و تاب و دل بهم خوردگی که پیدا کرده بودم آرام شد ، ولی دهانم بشدت خشک می‌شد. در بالای کوه قطعه زمین صاف همواری وجود داشت که گیاهانش دست نخورده باقی مانده و نزدیک زرد شدن بودند.

هر چند قدم بچند قدم بوته‌های خاردار در آنجا روئیده بود از راه بسیار دور تپه ماهورهایی دیده میشد که ارا به‌های جنگلی نیروی دولتی عراق در زد خورد سپتامبر تا آنجا آمده و نه تن از جنگجوی کرد را کشته بودند .

ابتدا کردها با کندن گودال توانستند، دوارا به عراقی را بدام انداخته

و نابود سازند. اما از آن دفعه به بعد، ارتش عراق این عیب را مرتفع کرده و به محض اینکه به مانع برخورد می کردند، بی درنگ «بولدزر» های ویژه را بجلورانده و پس از پر کردن گودال و برداشتن مانع، راه را برای پیشروی ارابه ها باز نمودند. در پایین تپه جنگجویان مشغول کندن سنگر برای پست دیده بانی بودند.

چون عمق سنگرها کافی نبود مشکل به نظر میرسید که بتوان در موقع هجوم دشمن در برابر تیرهای توپخانه و یا بمباران های هوایی مقاومت نمایند.

باورکردنی نیست که کردها در جنگ تا این اندازه ساده دل و زود باور باشند ولی این حقیقت است و خودم پس از پایان جنگ خونینی که با ارتش عراق در تابستان ۱۹۶۳ نمودند، ملاحظه کردم.

در آن جنگ، غارهای (چم رزان) از جنگجویان زخمی انباشته شدند. بیشتر تلفات را در همان سنگر دفاعی که شرح گذشت دادند. زیرا در جلو سنگرها هیچگونه مانعی که ارابه ها را متوقف سازد نبود. تمام سنگرها را پشت سبزه زاری صاف و هموار و بدون کوچکترین مانع طبیعی که سد راه ارابه شود، قرار داده و بدین نحو سنگر دفاعی تشکیل داده بودند. در صورتیکه مقاومت در آنجا بیهوده بوده و پیروزی بر چنین پایگاه بازو بی استحکام برای دشمنی که از پشتیبانی ارابه جنگی و هواپیما بهره مند باشد، چندان مشکل نیست، مخصوصاً اگر مدافعان، توپهای ضد تانک هم نداشته باشند، این پیروزی آسان تر بدست می آید.

تا کیک دانان کرد، نمیدانستند که به چه جور جنگ افزاری بیشتر نیاز دارند آنها پیوسته دم از توپهای ارابه شکن می زدند در صورتیکه قبل

از جنگ جهانی دوم بی ارزش بودن توپهای ضد ارابه ثابت شده و در
نبردها از آن کمتر استفاده بعمل آمد.

گاهی هم از پذیرفتن سازمان ارتش های نوین یاد می شد تا واحدها
را با جوخه و دسته و گروهان و گردان سازمان دهند ولی از تاکتیک پیاده
آگهی نداشته و از قبول درجات نظامی خودداری کرده و نمیخواستند بعض
مسئولیت خواستن ، فرماندهی را در اختیار دیگری بگذارند. خلاصه
بایک راه و روش دموکراسی که با خود سری توأم بود ، اداره می شدند .
از این رویه در شکفت مانده از خود می پرسیدم که در وضعیت بحرانی چه
حادثه ناگواری رخ خواهد داد .

شورشیان فقط در یک نوع جنگ تخصص دارند ، و آن جنگ
تدافعی کوهستانی می باشد . در اینگونه جنگ ها از لبه پرتگاه ها و
شیارهای کوه بدشمنی که از جلگه پیشروی میکنند ، آتش گشوده و با این .

۱- شورشیان کرد در اواخر پائیز ۱۹۶۳ ، در برابر جمله ستون مجهز
ارتش عراق ناچار به تخلیه چم رزان شدند ولی در ماه نوامبر دوباره آنرا به تصرف
در آوردند . لیکن معلوم نیست ، تصرف دو باره چم رزان پیرو حمله متقابل
شورشیان صورت گرفته و یا اینکه در نتیجه احضار ستون به بغداد بوده است . کمی
بعد، یعنی در آخر ماه دسامبر شورشیان چند گردان تشکیل داده و یک دانشکده
افسری هم در «ماهوت» Mahvout افتتاح نمودند تا اقران فرمانده دستورات بریت
نمایند. در آن موقع شورشیان دارای هفتاد افسر بودند که یکی از آنها با درجه
ژنرالی فرماندهی دانشکده افسری را عهده دار بود. گذشته بر این درجات ارتشی
را بجای سپردن مسئولیت قبول کرده و آسیب پذیری شدیدی که در برابر حمله
واحدهای زرهی دشمن داشتند، با خرید بازو کا جبران ساختند

طریق و او را ناچار می سازد. که موقعیت خود را استحکام بخشیده و یا اینکه نابود شود. زیرا جلورفتن با کشته شدن یکی بود. سرانجام برای اینکه دشمن زخمی ها را بجای مطمئنی برساند از تماس دست بر داشته و عقب نشینی اختیار می کرد .

شورشیان اصولاً از طرز استفاده از موفقیت آگاه نبوده و نمیدانستند که با دشمن شکست خورده چه باید کرد.

درباره گسترش جنگ از مناطق کوهستانی به جلگه، (اریئل و کرکوک) سخن گفته می شد، زیرا از مدت ها قبل آن دورا شبانه زیر بازرسی و تسلط قرار داده بودند . پس از اشغال اریئل و کرکوک ، «توبت به سلیمانیه می رسید . که علی رغم تمرکز پادگان قوی در شهر و حومه ، بازم ، فعالیت جنگجویان در آن شهر زیاد بود .

در سال ۱۹۶۲ به بعد ، کردهائیکه در جنگ دستگیر می شدند اگر خائن تشخیص داده میشدند اورا از دیگران جدا کرده و اعدام می کردند ، و پنجاه تن از اینگونه خائنین در سلیمانیه کفر یافتند .

ابراهیم احمد ، برای نشان دادن نفوذ و اقتدار حزب در سلیمانیه ، چنین گفت ، «هر کس را در سلیمانیه بخواید از برایتان خواهیم آورد .

اما اگر برای نشان دادن قدرت بخواید شهر را بزور تصرف کرده و در دست نگهداریم ، آنوقت دشمن بمنظور انتقام راه رسیدن آنوقت و تدارکات را بروی مردم شهر بسته وزیر بمباران هوایی قرار خواهد داد ، در این صورت صلاح اینست که شهر بهمان حال باقی بماند تا اینکه مردم ناراحت شده و واکنشی میانشان پدیدار نگردد»

برخلاف آنچه که شایع است کردها مردمی بی رحم و خونریز نیستند

جنگهای گذشته برای غارت و چپاول بود ، و چون خرابی فزونی می یافت جنگ خود بخود قطع می شد و بعد که غنائم جنگی تقسیم می گردید جنگجویان بخانه های خود باز میکشیدند.

این خوی عشایری بطور کم و زیاد تا اندازه درشورش اخیر کردها بچشم میخورد . اگر هر آینه تمام ثروت ملی را برای پیروزی در جنگ نابد سازند ، بهره این پیروزی چه میباشد ؟

واضح است که بجز خاکستر ویرانه ها بهره ای نصیب پیروزمندان نخواهد شد . این رفتار را شورشیان با کمپانی نفت عراق با طرز بسیار نجیبانه و آقا منشانه انجام دادند بطوریکه شرکای کمپانی آنرا توهین تلقی نکردند . شرکای اروپایی کمپانی نیز ، اقدام کردها را تفسیح نکرده و آنرا بمنظور گرفتن رشوه ندانستند . ولی چون کردها تا کیک خود را تغییر داده و لوله های نفت را منفجر ساختند وضع دگرگون گردید . شیوه انفجار بسیار ناشیانه و مقدار ضرر و زیان وارده ناچیز بود و حتی حمله ای که از جانب شورشیان به عین صلاح AIn Zallah که در مرز ترکیه و سوریه واقع شده و از کانهای مهم نفت عراق محسوب میشود ، بردند ، زیانهای رسیده بسیار کمتر از آنچه بر آورد میشد گردید . در این حمله چند تن پلیس کشته شده و بچند ساختمان خسارت رسانیدند صمناً يك تن انگلیسی را ربوده و او را با خود بکردستان بردند.

همینطور که با قره داغی گردش می کردم با حیرت متوجه شدم که وی هنوز عضویت حزب دمکرات را نپذیرفته و علاوه بر او هفتاد و پنج درصد نیروی شورشیان که آنهم به دوازده هـ-زار تن تخمین زده میشود ، بعضویت حزب در نیامده اند

از آنجائیکه ایستاده بودیم «کرکوک» درست راست واقع بود و روبرو ایستگاه بی سیم برپا کرده بودند. بیشتر پیام‌ها با «مرس» که واضحتر بود مخابره می‌شد. در داخل شکاف کوه دستگاه‌های بی سیم و دیگر وسایل مخابراتی را انبار کرده بودند.

دستگاه‌های بی سیم کردها، انگلیسی و روسی و آمریکایی بودند. ولی بی سیم‌چی‌ها به کار کردن با دستگاه‌های آمریکایی بیش از دستگاه‌های دیگر علاقه مند بودند.

قره‌داغی میگفت که در لندن برای خرید یک دستگاه سخن پراکنی مستعمل گفتگو شده و امکان دارد این دستگاه که دست دوم می‌باشد کمی فرسوده است خریداری شود. آنها علاقه شدیدی بداشتن دستگاه سخن پراکنی داشتند زیرا گذشته برپخش اخبار برای مردم کردستان، کشورهای بیگانه را هم از رویدادهای سرزمین خود مطلع می‌ساختند.

قره‌داغی از من پرسید که آیا می‌توانید برای خرید یک دستگاه سخن پراکنی اقدام کنید و بدین وسیله بما کمک کنید؟ پاسخ مثبت داده و گفتم نحوه اقداماتم فقط درباره نوع و بهای دستگاه میتواند باشد، اما نسبت به حمل دستگاه از لندن به سرزمین کردستان کاری از دستم بر نمی‌آید.

آنچه بنظرم رسید گذشته از مشکلات و موانعی که برای آوردن دستگاه سخن پراکنی به کردستان وجود دارد. نداشتن کادرفنی و نبودن دستگاه ژنراتور نیرومند برای بکار انداختن دستگاه مشکلات دیگری در پیش است که برای حمل هر یک از آنها مقدمات و وسایل لازم است. ولی قره‌داغی اعتقاد داشت که اینکار شدنی بوده و بزودی آنرا انجام خواهند داد. نظرم بر این بود

که بجای نصب دستگاه بزرگ سخن پراکنی از دستگاههای کوچک بردکوتاه که بتوان با باتری کار کرد، استفاده کنند. در این صورت اگر نخواهند دستگاه را از جایی بجای دیگر انتقال دهند با آسانی بروی قاطر بار شده و تغییر مکان آن آسان است.

سرانجام کردها، دستگاه نیرومند سخن پراکنی به بهای پنج هزار لیره خریداری کرده و آنرا در کردستان بکار انداختند، اما این دستگاه هیچگاه سودمند نشد. و چون در سپتامبر ۱۹۶۳ که برای بار دوم بکردستان عراق باز آمدم این دستگاه کار نمیگردد.

هنگام صرف شام گذشته بر قره داغی و آجودان و «امین» سه تن دیگر نیز حضور داشتند، که یکی از آنها آموزگار، دیگری قاضی و سومی دانشجوی پزشکی بود. هر سه تن جوان بوده و سن هیچکدام از بیست و چهار سال افزون تر نبود، هر سه بزبان انگلیسی آشنایی داشته و خواندن و نوشتن آنرا میدانشند. يك نسخه از روزنامه انگلیسی (نیواستیت من Newstatemen) که همراه داشتیم با آنها نشان داده و میخواستم بفهمانم که مردم آنکلیس، از اوضاع کردستان بکلی بی اطلاع نمی باشند. دانشجوی پزشکی با اشتاب روزنامه را خوانده و هنوز آنرا پایان نرسانیده بود که با اندوه سری تکان داده و دوباره بخواندن پرداخت.

تا آن موقع به مقاله «نیواستیت من» توجه نکرده بودم که در آن ابراهیم احمد را کمونیست معرفی کرده و متذکر شده بود که بدین لحاظ او را از دیر کلی حزب دمکرات کردستان اخراج کرده اند. این يك اشتباه واضحی بود که می بایست روشن گردد. قره داغی پیشنهاد کرد مقاله دیگری بآن مجله

فرستاده شود تا این مطلب را اصلاح نماید

با تمام تواضع و فروتنی که قرداغی داشت مردی زرنگ و باهوش جلوه میکرد . وی تحصیلاتش را در دانشگاه کالیفریای امریکا در رشته اقتصاد پایان رسانیده و دوستان بسیاری در امریکا داشت ولی نسبت به کشور امریکا علاقه چندانی نداشته و بطوریکه میگفت هیچگاه قصد ندارد دوباره به آن کشور بازگردد . می گفت که راه و روش سرزمین نیاکانی خود را بمراتب از امریکا بهتر دانسته و امیدوار است که کردستان بهمان وضع کشاورزی همیشه پایدار مانده و بسر نوشت کشورهای صنعتی دچار نگردد . مسائل حیاتی اقتصادی که ناگزیر پس از پایان جنگ و ستیز، کردستان با آن روبرو می شد، اجتناب ناپذیر بود اقتصاد منطقه کردستان متکی بمنابع داخلی بوده و بجای دیگر اتکا ندارد . باوصف اینکه سطح زندگی مردم پایین است ولی اختلاف چندانی با مناطق دیگر عراق ندارد. وی اعتقاد داشت که مسائل راهنگامی که با آن مواجه میشوند باید حل کرد، و پیش از وقت نمی توان راه حلی برایشان پیدا نمود .

آموزگار و قاضی و دانشجوی پزشکی روبروی ما نشسته بودند . آموزگار مرا مردی شجاع و پر دل می دانست که خود را بنخطر افکنده و بکردستان آمده ام، در ضمن پرسید، که عقیده شما در باره ی (پیش مرگ) های ما چطور است؟

این واژه ای بود که تا آنوقت بگوشم نخورده بود از اینرو ازوی پرسیدم

که مفهوم این واژه چیست ؟

جوان آهی کشید و باشکفتی در پاسخ گفت چطور تا بحال این واژه

را نشینده‌اید؟ در هر صورت معنی آن از خود کلمه پیداست و آن کسی است که برای آزادی سرزمینی که در آنجا زندگی می‌کند حاضر شده‌است که پیش از دیگران خون خود را در راه پیکار با دشمن ریخته و برادران خود را از قید بندگی آزاد سازد. همه‌ما پیش مرگ هستیم و یا اینکه برای پیش مرگ شدن میکوشیم. با این حال چرا سازمان ملل متحد و انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی این ملت را یاری نمیدهند؟ مگر ما بایک کشور مستعمره‌جو در پیکار نیستیم؟ پس چرا همانگونه که به کشورهای دیگر یاری رسانده و آنها را آزاد ساختند کسی بیاری ما نمی‌شتابد؟

به او گفتم: «سازمان ملل متحد، قانوناً حق مداخله در امور داخلی کشورها را نداشته و پیش از اینکه کشور قانونی که در سازمان نماینده دارد از مقامات مربوطه تقاضای کمک و مساعدت نکند، از جانب سازمان کمکی نخواهد شد. برای انگلستان هم اقدامی مقدور نیست. و اگر هم بخواهد، کاری از دستش بر نمی‌آید، اما، وی توجه نکرده و نمی‌خواست قانع شود.»

قاضی که اینفورم‌قهوهای رنگ پوشیده بود، کمتر از دیگران سخن می‌گفت. این کم حرفی برای آن بود که بزبان انگلیسی کمتر از دیگران تسلط داشت. بخش عمده مذاکرات وی روی دعاوی ارضی و چراگاه روستائیان دور میزد. او می‌گفت:

«با اینکه رسیدگی به جرائم عمومی بعهد رهبران و رؤسای عشایر است، مع الوصف کارم زیاد است. همینکه قدرت حکومت مرکزی عراق در نقاط عشایری از میان رفت دوباره مردم به وضع عشایری قدیم

بازگشتند، از آن پس کیفر قتل نفس منسوخ شده و خون بهاد پیوند زناشوئی در میان خویشان قاتل و مقتول برقرار شد. در هر حال برای راهزنی و تکرار جنایت، مجازات مرتکب اعدام میباشد^۱.

(در سال ۶۴-۱۹۶۳ دادگاههای ویژه ای در جنوب کردستان تشکیل گردیده و بکلیه دعای مردم رسیدگی میشود)

صبح روز بعد بسوی بتواها Bettwahta که یکی دیگر از اردوگاههای مهم شورشیان و نیمه راه بارزان است، براه افتادیم. شش تن پاس ور^۲، ما را همراهی میکردند. قره داغی از اینکه نتوانسته بود هر شش تن پاسور را با تفنگهای (لی انفیلد Lee-Enfield) انگلیسی، مجهز کند بوزش خواست. در پاسخ گفتم: تا آن اندازه هم شو نیست^۳ نیستم که از این موضوع کدورت پیدا کنم.

چون راه سرایشی زیاد داشت، اسب را از جلو یدک کشیده و خود پیاده براه افتادم. قره داغی هم تا پایین دره به همراهی ما آمد. زندانیانی که در راه کله میکردند همه از راه بیرون آمده و کنار جاده ایستادند، فقط زندانی ترك بجلو دویده و سلام غرابی بمن کرد. مقصود وی آن بود که توجه قره داغی را به رفتار مؤدبی که نموده جلب نماید.

از آن پس، هر گاه کسی می پرسید که آیا کردها می توانند خودشان را اداره کنند؟ قیافه نجیبانه و آرام قره داغی به نظر م آمده و با خود می اندیشیدم، که مگر در دیگر کشورهای آزاد، آدمی که صفات انسانی

۱- در عشاير ضرب المثلي است که خون را با خون نباید شست،

۲- اسکورت

۳- مبهن پرست افراطی

از بهتر از قره داغی باشد ، میتوانند پیدا کنند!؟

چون از چم رزان بیرون آمدیم . شیب راه پیشتر شد . از میان دره ، رودخانه‌ای که پهن و ژرفایش زیاد بود عبور کرده و به « زاب کوچک » می پیوست ، از مسافت دور ، ضخره سنگ بزرگی که ویرانه‌های شهر باستانی « جولیندی Gulihbi » بر روی آن قرار داشت بچشم میخورد . « امین » نقاط برجسته شهر را بمن نشان داده و گفت : این کاخ شاهی است و آن یکی دروازه شهر میباشد .

چون از پائین دره به بالا نگاه کردم ، را هر و چهارگوشی که از سنگ سرخ فام ساخته شده بود . مشاهده کردم و بالاتر از آن دیوار شهر بنظر می رسید .

پندار بر این بود . که این دژ جنگی را « ماد » ها ساخته باشند . از نقطه نظر اردو کشی و نظامی موقعیت دژ ، طوری است که باسانی میتوان از آن دفاع کرد . در چند میلی دژ ، یکی از سرداران کرد برای خود دژ دیگری ، ساختمان کرده است که یکسوی آن به پرتگاهی که برودخانه منتهی میشود قرار گرفته و سوی دیگرش شیبی بسیار تند دارد . ساختمان دژ هم بسیار مهم بوده و با ساختمانهای دیگر ، که کردهای امروزی در ناحیه کوهستان بنا کرده اند هماهنگی ندارد .

آب رودخانه آنچنان پاک و شفاف بود که ماهیها در ته آب بخوبی دیده میشدند . تاکنون در هیچ جا اینقدر ماهی ندیده بودم که در یکجا گرد آمده باشند . هر قدر باین سوی و آن سوی نگاه افکندم نشانه‌ای از دامهای ماهیگیری که معمولا در کرانه رودخانه‌ها کار میگذارند ندیدم . در شگفت بودم که چرا

پناهندگان شکافهای کوه برای گذراندن زندگی روزانه در صدد شکار ماهی بر نمی آیند.

ناگهان یکی از هلی کوپترهای عراقی بقاصله يك میلی از بالای سرما پرواز درآمد. سمت پرواز هلی کوپتر بسوی «رانیه» و یا «سددکن» بود. پاسوران که از دیدن هلی کوپتر بوحشت افتاده بودند تصور کردند، که خلبان کاروان را پاییده و بمرکز جنگنده ها گزارش داده است و طولی نخواهد کشید از پایگاه برخاسته و سراغمان خواهند آمد. اما این احتمال، برآستی نپیوست و توانستیم راه خود را دنبال نماییم.

چشمه ای که آب گوگرد داشت و بوی زننده ای از آن برمیخواست در جلو جاری بود و آب آن که از رخنه ای کمر بیرون می تراوید به بیشه زاری که نی بمبو در آن روییده بود داخل می شد.

پس از بیرون آمدن از دربند، زیر سایه درختی که در سرگردنه بود کمی استراحت کرده و بجانب «زاب کوچک» برآه افتادیم.

پیش از اینکه آخرین لبه ای کوه تمام شده و بلندیها به جلگه اربیل فرود آیند، یکبار دیگر دهنه اسب را کشیده و نگاه خریداری بزمین های پیرامون نمودم. پرتو آفتاب که بروی بوته ها و درختان افتاده بود و همه جا را با نور طلایی تابناک می ساخت.

زاب کوچک رودخانه ایست و سرکش و ناآرام که رنگ آبش مایل بسیاهی است. با وجود اینکه در کرانه های رودخانه زمین ها زیر کشت میباشد و همه جاسبز و خرم است، باز هم نازیبا و دلگیر بنظر میرسد. بجایی که گذار آب در آن واقع بود آمدیم. در آنجا سیمی از یکطرف آب بسوی دیگر کشیده بودند. یکی از همراهان بآن طرف رودخانه بانگ برداشته

و «كلك بان» را صدا کرد. از دهکده برابر، كلك بان بانوچه‌اش بیرون آمد و با كلك^۱ که از تخته و قوطی حلبی درست کرده بودند، پارو زنان بجانب ما شتافت. نوچه كلك بان اسبان را برداشته و به «گذار آب» برده و از آنجا برودخانه زد. اسبها شناکنان در حالیکه برای بیرون آمدن از آب، بجوش و خروش پرداخته بودند خود را به کرانه دیگر رودخانه رسانیدند.

اسب مرا نوچه كلك بان، که مرد تنومندی بود سوار شده و بتاخت چهارنعل، در زمین سنگلاخ می‌دواند، همینکه بنزدم رسید از اسب فرود آمده و بارفتاری که به فزاق‌های روسیه شباهت داشت دهنه اسب را از گردن اسب در آورده و مؤدبانه بدست من سپرد.

شب را در همان دهکده استراحت کردیم روز دیگر بطور مورب از رودخانه گذشته و بجانب یکرشته کوه که در ابتدای کرانه رودخانه کشیده شده بود، راهی شدیم. رودخانه زاب به آهستگی از بستر خود، که در زیر پای ما گسترده بود به پیش میرفت تا آنکه شهر کوچکی که «تغ‌تغ» می‌نامیدند از دور پیداشد. یکساعت یا کمتر، پیش از غروب آفتاب بدیهکده بزرگی رسیدیم. در روی تپه‌ای در این دهکده‌ی ویرانه، دژ بزرگی که ترکن عثمانی برای پادگان خود ساخته بودند بچشم می‌خورد، و پائین تپه خانه‌های روستائیان قرار گرفته بود.

سرجوخه پیشین کمپانی نفت عراق، مرا بنخانه نوسازی که چشم‌انداز خوبی داشت راهنمایی کرده و شب را آنجا استراحت کردیم.

۱- نوعی قایق است که بیشتر در رودخانه‌های کردستان و جنوب از آن استفاده می‌کنند.

ملاقات با ملامصطفی بارزانی

صبح بسوی شمال حرکت کردیم و از این پس راه ما یکسره بسوی شمال بود. در راه مرغکی که خالهای سیاه داشت، هر دم از روی سنگ و یا کلوخی برخاسته، بروی سنگ دیگر می‌نشست و بدین شیوه میخواست ما را همراهی نماید.

بریدگی ژرفی که در اثر سیلاب پدیدار شده بود، از دامنه کوه بجانب زاب کوچک، کشیده میشد، داخل این بریدگی شده و برای ادامه دادیم، تا به در بندی رسیدیم. از آن پس، راه سر بالا شده و بگردنه‌ای امتداد پیدا کرد. در نزدیکی گردنه، به دستهای از جنگجویان برخورد کردیم که علی‌رغم برهنگی کوه، بهیچوجه دیده نمی‌شدند. گروهی از اسیران جنگی «جاش» زیر مراقبت دو تن نگهبان مشغول وسیع کردن راه بودند.

اسیران «جاش» کت جنگی فرم انگلیسی پوشیده و دو تفنگ متقاطع بروی کلاه «بره» ای که بر سر داشتند دوخته شده بود. این پایگاه، از غارهای کوچکی که راهر و آنها باریک بود تشکیل می‌یافت. آنها را در دل کوه

کنده بودند . زیر يك تخته سنگ بزرگ زمين را هموار کرده و دیدگاهی درست شده بود که از آنجا «کوی سنجاق» بخوبی دیده می شد. کوی سنجاق در سال ۱۹۲۲ آخرین حدگسترش ترکیه ، بسوی جنوب شناخته شد. اما ترکها برای دست یابی بولایت موصل بسیار کوشیدند و بسیاری از طوایف را با خود همراه کرده و بآنها قول دادند که اگر با کشور ترکیه همکاری کنند بآنها خودمختاری داده خواهد شد. اما طوایف دیگر که در دوره فرمانروائی ترکان عثمانی رنج کشیده و صدمه دیده بودند بآن کشور ایمان نداشتند و با الحاق موصل به ترکیه بمخالفت برخاستند.

بادوربین فرمانده پایگاه به تماشای شهر مشغول شدم آنها بمن چنین گفتند: «آنها نمی توانند از قاچاقچیان مسلح جلوگیری کنند، چونکه پس از غروب آفتاب شهر از آن شورشیان است. تمام نیازمندیهای پلیس از راه هوا، توسط هلی کوپتر فرستاده میشود زیرا از راه زمینی با جای دیگر ارتباط ندارند. اگر تاکنون ساختمان پلیس سقوط نکرده برای اینست که اسلحه سنگین، برای درهم کوبیدن آن نداشته ایم.

اسیرانی که بیگاری می کنند، آنها می هستند که پس از پایان مرخصی به واحدهای خود بازمی گشتند که ما آنها را میان (رانیه) و کوی سنجاق دستگیر کرده ایم.»

از اینکه دستگیرشدگان برای گریز از پایگاه اقدامی نکرده و تن بقضاده بودند در شکفت شدم . ولی فرمانده مرا متقاعد کرده و چنین گفت :

« در این مسافت ممکن نیست که در میان راه دیده نشوند ، و به محض دیده شدن، با شلیک گلوله کشته شده و زندگی يك تن « جاش »

بایان می‌یابد»

جنگجویان، کردهای طرفدار دولت را پیش از سر بازان عرب کوچک و خوار شمرده و می‌گفتند: «به کردخائن نباید امان داد».

امین، با شنیدن گفتار فرمانده خنده‌ای کرده گفت:

«دو تن از اینگونه خیانت‌کاران را گوش و بینی بریدند، چونکه آن دو بد هکده، بازگشتند، روستائیان علت بریده شدن گوش و بینی آنها را جویا شده و پرسیدند:

گوشت چطور شده؟

مرد در پاسخ گفت: «سانحه‌ای برایم رخ داد و گوشم پاره شد!»
روستائیان پرسیدند: «پس چرا بینی‌ات باین حال افتاده؟ حتماً آنرا هم در سانحه از دست داده‌ای؟!»

یکی از فرماندهان پلیس زشت کردار را دو پسر بیچه در خیابان سلیمانیه با تیر زدند، و یکی دیگر را روز روشن سر بریدند. جریان سر بریدن آن مرد را، امین، بدینگونه تشریح کرد:

«مرد قاتل همینکه خود را به مقتول رساند دستش را از پشت بروی شانه‌اش گذاشته و برق آسا خنجر را از غلاف بیرون کشید، همینکه تیزی به گلوئی مرد رسید، کار پایان یافته و سر از تن او جدا گردید»

برای هواخوری از غار بیرون خزیده بایوان آمدیم تا منظره کوی سنجاق را از دور تماشا کنیم همانموقع دو تن از اهالی «بت‌واه‌تا» یعنی همان نجائی که قرار بود برویم، رسیده و خبر دادند که یک نفر بیگانه را در آنجا زندانی کرده‌اند که تصور می‌رود بلژیکی باشد اما بدرستی، از ملیت وی آگاهی ندارند.

تا زمانی که هوا کاملاً تاریک نشد ، از پایگاه بیرون نیامدیم . زیرا در آنجا گذشتن از راه ماشین رو ، در روشنایی روز ، بعلت آمد و شد زیاد گشتی های زرهی ، خطر ناک بود .

چون معلوم شد جنبه ای در پیرامون پاسگاه پلیس دیده نمی شود با آسودگی بجانب چپ حرکت کردیم . در طول راه با ماشینهای سوخته شده و دهکده های ویران شده و آتش زده ، بر می خوردیم و در هیچ جا روشنایی چراغ دیده نمی شد .

هوا بشدت سرد بود بطوریکه از تاب سرما ب فکر افتادیم شب را در آنجا استراحت کرده و صبح روز دیگر براه ادامه دهیم .
روز دیگر بسوی «بت واه تا» حرکت کرده و پس از سه ساعت راه پیمایی با آنجا رسیدیم .

پایگاه «بت واه تا» بروی قطعه سنگ سیاهی که در دره ای ژرف واقع است ، قرار گرفته و دره را هم کوههای سربفک کشیده محاصره کرده اند . در لبه کشتزارها درختان میوه دار روئیده و منظره ای بس دلکش با آنجا داده است .

معاون دوم فرماندهی ، در غیبت فرمانده و معاون یکم مسئولیت پایگاه را داشت وی مردی بود با چهره مغولی که بهیچوجه خشونت ظاهری او با ملایمت و ادب و نزاکتی که داشت جوردر نمی آمد .

به محض وارد شدن ، تشکی زیر پایم گسترده و جای آوردند . بلافاصله مردی را با لباس اروپایی داخل کردند . در ابتدا تصور کردم که این مراد همان بلژیکی است که شب پیش از آن گفتگو می شد .

تازه وارد که چهره ای تیره داشت بازبان انگلیسی بسیار رسایی گفت .

که عرب بوده و نامش «عدنان اسمعیل» است . ویرا با يك تن انگلیسی که فرانک گسلینگ «Frank Gosling» نام داشته و کارمند کمپانی نفت عراق میباشد با سه تن عرب دیگر و يك تن آسوری توسط گشتی های کرد، میان کرکوک و دجله دستگیر گردیده اند .

کردها معتقد بودند ، که با دستگیر کردن یکنفر اروپایی لااقل این پیش آمد در سرمقاله روزنامه ها درج شده و حوادث کردستان که خاموش و بی صدا مانده است ، از مرزهای عراق می گذرد . چندماه پیش هم يك تن انگلیسی را در «عین صلاح» نزدیک مرز سوریه دستگیر ساخته و او را پنج هفته با خود نگاهداشتند . علت اینکه مهندس زمین شناس عرب را دستگیر کرده بودند ندانستم . شاید میخواستند که کسی از چگونگی دستگیر شدن گسلینگ آگاه نشود .

گسلینگ ، را چند لحظه بعد ، بدرون آوردند . وی مردی بود بلندقد ، که سی و هشت سال بیشتر نداشت . پس از دستگیری تا جایکه زمین اجازه میداد او را با جیب آورده و سپس بر پشت قاطر سوار کرده بودند . و چون شش روز بدین ترتیب راه پیمایی کرده بود ، خسته بنظر میرسید . در میان راه نسبت بوی خوش رفتاری کرده و با او گفته بودند که وی در این سفر مهمان بوده و بچشم يك تن زندانی باو نگاه نمیکنند . اما در این شش روز راه پیمایی کوهستانی چون نتوانسته بود اصلاح کند ریشش بلند بود . ضمناً در اثر تغییر وضع غذایی لب هایش شکاف برداشته و خشک شده بود . گسلینگ می گفت نامه ای به زنم نوشتم و اینها قول دادند که آنرا بوی تسلیم نمایند ، حال این نامه چه وقت خواهد رسید و یا اینکه اصلاً نخواهد رسید معلوم نیست . و چون زنم از سر نوشتی که برایم رخ داده ،

آگاهی ندارد، ناراحت میباشم. هنگام بیرون رفتن از خانه گفته بودم که پس از نیم ساعت باز میگردم. اکنون شش روز است که برنگشته‌ام.

از معاون پایگاه در خواست کردم که اجازه دهد او را بمرز ایران برده و رها سازند. نامبرده پاسخ داد، ملامصطفی دستور داده است او را نگاهداریم تا با وی گفتگو کند، بنابراین اینکار شدنی نیست. بطوریکه شایع است بهمین زودی ملامصطفی بجنوب کردستان می‌آید. و بطور یقین از این پایگاه دیدار خواهد کرد.

روشن بود که گسلینگ را پیش از پنج شش هفته نگاه نخواهند داشت، ولی من میخواستم که او را یک روز هم نگاه نداشته و بی درنگ آزاد سازند. برای جنگجویان امکان داشت که بابتی سیم یا فرستادن نامه رسان، گزارش کار را به ملامصطفی داده و از وی اجازه بخواهند تا گسلینگ را آزاد کرده و با تفاق هم از مرز خارج شویم. ولی کردها دارای اخلاق و رفتار ویژه‌ای بوده و اینکار را نمی‌کردند. گذشته بر آن، چند هفته در نزدشان اندک بنظر می‌رسند.

بطوریکه شخصاً تجربه کردم چنانچه کسی ملیت کرد، نداشته باشد اگر هر آینه مهمان هم باشد در حقیقت زندانی است ولی بیش از این کاری از دستم بر نمی‌آید. در هر حال به گسلینگ قول دادم که به محض دیدن ملامصطفی آنچه از دستم بر آید برای رهائش تلاش کنم.

با تفاق گسلینگ در اطراف پایگاه بگردش پرداخته و غارها را تماشا می‌کردیم. در آنجا همه چیز انباشته بود. حتی اسب سفیدی را دریکی از غارها به آخور بسته بودند. غار دیگر، مخصوص پنبه دوزی بود. جائیکه دره کوه مقابل جلگه قرار می‌گرفت، مردم عادی اثاثیه زندگی خود را

بدانجا کشانیدموغار نشین شده بودند. غارهای مردم غیر نظامی از صندوق
و جمعه حلبی انباشته شده بود. عکس برداری از زنهای غار نشین ممکن
نگردید زیرا به محض اینکه دوربین سویشان گرفته میشد بی درنگ
روی برگردانده و یا چارقدی که برداشتند، بروی صورت می کشیدند.
سرانجام یکی از انباردارها کمک کرده و از زنهای خواست که از دوربین فرار
نکرده و بگذارند تا از آنها عکس برداری شود. باین طریق زنهای آرام
گرفته و توانستم یکی دو عکس از آنها بگیریم

برخلاف سایر پایگاهها در اینجا کمتر کسی بود که بیکار باشد. زیرا
جنگ میان کردها و نیروی دولتی در شغلاوا Shoglawah¹ درگیر شده
و همگی در جنب و جوش بودند.

این شهر از نقطه نظر نظامی برای عراق بسیار مهم بوده، در سر راه
اربیل واقع شده است ضمناً جزو صورت شهرهایی که جنگجویان در بهار
آینده قرار است تصرف نمایند، میباشد.

فرماندهی پایگاه را «عمر مصطفی دبابه» که یکی از اعضاء دفتر سیاسی
حزب دمکرات میباشد بعهده داشت و چون در آن موقع، برای گفتگو نزد
ملا مصطفی به نزدیکی «رواندز» رفته بود لذا عملیات جنگی را معاون
دوموی اداره می کرد. که او هم در همان روز در حالیکه بکلی خسته و فرسوده
بود، از جبهه جنگ بازگردید.

در آنروز بطوریکه می گفتند، در یک نبرد کوچک ولی خونین،
جنگجویان کرد، بیست تن «جاش» راکشته و دوازده تفنگ روسی نوبغنیمت

۱ - شغلاوا، در بیست میلی شمال اربیل واقع شده و در نزدیکی مرز
عراق و ایران قرار گرفته است.

گرفته بودند . در ضمن از جنگجویان نیز سه تن مقتول شده بودند . وی معذرت خواست که نمی تواند بیش از این صحبت نماید زیرا باید در جلسه خصوصی ستاد شرکت نماید .

با بازگشت افراد از جبهه ، پایگاه شلوغ شد ، بطوریکه در آن شب جا برای خوابیدن نداشتیم و تعداد زیادی در یک اتاق استراحت نمودیم . هنوز سفیده صبح ندیده بود که از اتاق بیرون آمده و گردش کنان بطرف آبخاری که روز گذشته دیده بودیم ، عزیمت کردیم . یکی از جنگجویان که او هم بیدار شده بود مرا در این راه همراهی میکرد ، ولی نفهمیدم که مقصودش نگاهبانی بود که صدمه ای بمن نرسد و یا اینکه می پنداشت که من یکی از زندانیانی که دستگیر شده اند می باشم .

در لب آبخار صورتم را تراشیده و پس از شستشو از جابر خواستم ، قدری که هوا روشنتر شد یکی دیگر از جنگجویان که از خواب برخاسته بود با آنجا آمده و بیشترن صورت پرداخت و «امین» نیز بماملحق شده و پس از شستن صورت روی سنگی نشسته و بکشیدن سیگار مشغول شد .

شخصی که هنگام آمدن به پایگاه متصدی آنجا بود نگاهی سرزنش آمیز بصورت تراشیده گسلینگ انداخت . وی متوجه بود که گسلینگک برای اعتراض بیاز داشت از تراشیدن صورت خود داری کرده و میخواهد باین شکل مهمان نوازی کردها راسبک جلوه دهد . وسائل صورت تراشی خود را به گسلینگک دادم و او از روی اجبار باصلاح صورت پرداخت . از قرار چند هفته پیش روی کلیه های گسلینگک عملیات جراحی انجام شده و چون محل عمل شده درد گرفته بود ، از آن میترسید که ممکن است جای بخیه ها پاره شده و کار دستش دهد . دیگر بیشتر از آن نخواستم ویرانا امید

کرده و بگویم در این منطقه اصولاً پزشک پیدا نمی‌شود. بعداً شنیدم که وی پس از گذشتن از مرز عراق در اثر اسهال خونی شدیداً بیمار شده است. چون هیچکس بدرستی نمیدانست که چه پیش‌آمدی برای گسلینگ و همراهان او رخ داده است لذا بوی قول دادم که اگر او زودتر از من باز نکشت، سلامتی او را برای زتش نوشته و مقامات کمپانی نفت عراق را از جریان مطلع نمایم. در ضمن نام راننده و زمین شناسان عرب که در یک موسسه آبیاری انگلیسی خدمت میکردند نوشتم و چون به لندن باز گشته و بآن موسسه تلفن کردم، آنها هنوز از جریان واقعه بی اطلاع بودند.

نسبت بدو تن زمین شناس عرب بیش از همه متاثر بودم چرا که آن دو تن از آن می‌ترسیدند که پس از رهایی از دست جنگجویان کرد، بچنگ پلیس مخفی عراق «امن العام» افتاده و آنها را به گناه جاسوسی و خیانت و مشکوک بودن زیر شکنجه و آزار قرار دهند. در صورتیکه در این مورد ابداً تقصیری نداشته‌اند. یکی از زمین شناسان درباره قاسم گفت:

«با وجود اینکه ما برای برانداختن وی فعالیتی نداشتیم ولی تمام مردم عراق نابودی وی را آرزو میکردند»

با پاس‌ورانی که از «چم رزان» تا آنجا از من محافظت کرده بودند، خدا حافظی کردم. آنها پس از بهم زدن پاشنه گیوه تهلاستیکی خود، بی آنکه روبعقب نمایند برافقاندند. بطوریکه بعداً فهمیدم، کردها پس از خدا حافظی دیگر به عقب نگاه نکرده و این کار را بد میدانند. شاید آنها هم چون یونانیان این عمل را ناخوشایند و بدیمن بدانند. وسیله‌ای که برای رفتن نزد ملامصطفی قرار بود حاضر کنند، تأخیر کرد از این جهت با گسلینگ

بقدم زدن پرداخته و درباره وضع جاری از او اطلاعاتی خواسته و پرسیدم :
آیا برآستی کردستان عراق، از لحاظ منابع معدنی ثروتمند است ؟
گسلینگ پاسخ داد: البته، زیرا یکی از بزرگترین معادن نفت در آن
نهفته شده و ای هیچ کس آنجا را جزو کردستان نمیداند.

گسلینگ درباره صخره های بزرگ «دلمیت» Dolomite¹ که در زیر
بای ما و در همان نقطه قرار داشت چیزی نمی گفت در صورتیکه هر کجا
سنگهای (دلمیت) پیدا شود ، نفت نیز وجود دارد ، اگر درآمد نفت را
کنار بگذاریم ، اقتصاد کردستان را توتون و دامداری تشکیل داده و شاید
در آینده درآمدهای آنکردی آن افزوده شود. علاوه بر آن حاصلخیز آن
میتوان میوهجات به ارقام بزرگ صادر کرد.

معاون پایگاه ، گل شقایقی را چیده و با احترام شاخه آنرا در تور
زیر پیراهنم فرو کرد. در آن موقع فاطمه سواری مخصوص مرا آوردند و همینکه
خواستم پادر رکاب گذاشته و سوار شوم، برای بار دوم گسلینگ را مخاطب
ساخته و گفتم : برای آزادی فوری شما کوشش خواهیم کرد، آنگاه بسوی
کوه روی نهاده و شروع بیالارفتن کردیم . در این مسافرت «امین» و یک نفر
راهنما با من بود.

کوهی که از آن بالا رفتم به مراتب از آنچه آنرا از پائین دیده بودم
بزرگتر بود . راه باریج و تاب زیاد بطرف بالا میرفت و پشت هر قله ، قله
دیگری پدیدار می گردید . از مسافت دور گروهی از زندانیان (جاشها)

Dolomite دلمیت، کربنات کلسیم و منیزیم است و وضع ظاهر آن بیرنگه و یا برنگهای
خاکستری و کبود دیده شده که بیشتر شکاف سنگها و فیلونهای آتشفشانی توسط
آن پر میشود .

بیکار مرمت و توسعه راه مشغول بودند. برای «امین» که پیاده سر بالایی
میرفت خسته کننده بود. قاطر هم نفس نفس میزد. برعکس من با خیال آسوده
روی پالان قاطر نشسته و از هوای فرح افزایی که بسویم میوزید لذت برده
و ازدیدن پرتو خورشید که بروی ستونهای «دامیت» افتاده بود کیف میکردم.
پس از دو ساعت و نیم راه پیمایی، به قله کوه رسیدیم، ناگهان صدای تفنگی از
آن نزدیک یکی بلند شد چون رو بسوی صدا برگردانیدم، معلوم شد یکی از گشتی ها
برای تمرین با تفنگ خود تیراندازی کرده است. در همان جا قدری درنگ
کردم تا همراهان دیگر که عقب افتاده اند، برسند و چون نزدیک شدند
یکی دیگر هم با آنها ملحق شده بود. شخص اخیر که دارای چشمانی آبی و
رنگ پوستی زنجبیلی بود به اسکا تلندی ها شباهت داشت، «همیش» (حمید)
نامیده می شد. وی از اینکه از بازمانده نژاد دیرین آن سرزمین است بخود
بالیده و می گفت «ما از بازمانده گان مردم باستانی این سرزمین بوده و با
اروپایی ها از یک نژاد هستیم».

همینطور که در این منطقه ای کوهستانی و افسانه ای پیش میرفتیم پیش خود
تصور میکردم، در هیچ جای جهان منطقه ای باین سر سختی دیده نخواهد شد. از آن
پس فهمیدم که چرا ارتش نوین و مجهز عراق، در برابر نیروی چریکی بارزانی تا
این اندازه زبون و شکست پذیر میباشند. پشت سر ما کوه «سربند» گسترش
یافته و در سمت چپ «بتارخان» دیده می شد و در سمت راست کوه های
«برده رش» و «بهرامگاه» خود نمایی میکردند. که ارتفاع همه آنها به هشت
هزار پا بالغ می شد و اشخاص فقط برای شکار بز و پازن بقله آن می رفتند.
نهار را در دهکده زیبایی که در ختان گرد در کنار کشتزارهایش

روئیده بود صرف کرده و با افاسلد بسوی لبه‌های جنوب شرقی کوه «بتارخان»
براه افتادیم .

در راه تشنگی بر من غلبه کرد. چون به چشمه ساری رسیدیم پیاده
شده و پس از نوشیدن آب ، روی قطعه سنگی که در کنار چشمه بود نشستم
و سپس سیگاری روشن ساخته و بکشیدن آن پرداختم همینطور که راه را
می‌پاییدم چشمم به چند نفر افتاد که از پایین دره بطرف بالا می‌آیند،
دو نفر آنها سواره و دیگریان پیاده بودند . «امین گفت» که نفر اول «عمر مصطفی»
معروف به (دبابه) است . وی که فرماندهی پایگاه «بت‌واه‌تا» را به عهده دارد
برای دیدن ملا مصطفی رفته و اکنون باز می‌گردد بطوری که گفته میشود ،
وی جانشین احتمالی ملا مصطفی در امور نظامی و لشکر کشی خواهد بود.
ولی در حال حاضر یکی از اعضاء با اهمیت حزب دمکرات میباشد.

عمر مصطفی که بزبان انگلیسی آشنایی داشت ، میتواند بیشتر
از هر کس دیگر مرا از چگونگی پیکار کرد و عراق، آگاه سازد . اما
همینکه ، از نیروی کرد ، اطلاعاتی خواستم ، از پاسخ دادن خود داری
نموده و چنان نگاه مسخره آمیزی بمن کرد که از پرسش پشیمان شدم .

عمر مصطفی می‌گفت که از آمدن من اطلاع داشته ولی از اینکه
چگونه اطلاع پیدا کرده است چیزی نگفت . شاید توسط بی‌سیم بوده و یا
نامه رسانها آمدن مرا بوی اطلاع داده‌اند . تصور میکنم که رفتن وی
نزد ملا مصطفی برای ترتیب دادن حرکت بجانب جنوب باشد.

عمر مصطفی که سابقاً در بغداد وکالت میکرد ، لقب (دبابه) که
معنی ارا به جنگی دارد در زمان دانش آموزی - بوی داده‌اند و بطوریکه
«امین» در این باره می‌گفت:

«پس از جنگ دوم جهانی شورش و آشوب بغداد را فرا گرفت . در یکی از این شورش‌ها، گروهی از دانش آموزان بدام ارابه‌های جنگی افتاده و محاصره شده بودند. عمر مصطفی که در میان آنها بود چون راه فرار را بسته دید بناچار بروی یکی از ارابه خیز کرده و با کشتن دو تن از سرنشینان، ارابه را تصاحب مینماید .»

از شنیدن این داستان نگاهی به عمر مصطفی افکنده و نسبت به دو تن ارابه ران که بدست وی کشته شده بودند، احساس تامل و رقت بمن دست داد .

چون عمر مصطفی می‌بایست قبل از تاریکی شب به پایگاه «بت - واه‌تا» برسد بنا بر این درنگ نکرده و پس از خدا حافظی سوار شده و برای افتاده .

در همه جا از اسیران جنگی برای توسعه راه‌ها استفاده می‌شد ، از اینکار در تعجب بودم که چرا ، قوای دولتی دسته‌ی حمله ، برای نجات آنها نفرستاده و فقط به بمباران هوائی اکتفا می‌کند . پادگان‌های «زیوه» و «رواندز» زیاد از هم دور نبوده و آن طرف کوه واقع شده بودند. بنا بر این، قوای دولتی، بخوبی می‌توانستند عده‌ای برای رها ساختن اسیران اعزام داشته و آنها را با خود ببرند . حال آنکه، هنر دستجات حمله در اینگونه ماموریت‌ها فقط زدن و در رفتن بوده و بهیچوجه از کارشان نتیجه‌ای نمی‌گرفتند .

سر انجام تاریکی شب فرا رسیده و راه را گم کردیم ، پس از اینکه مدتی برای پیدا کردن آن صرف وقت شد ، دو باره به راه ادامه دادیم . ناگهان قاطری که سوار بودم به روی سنگی لغزیده و من از روی گردنش

بزمین پرت شدم. در اثر زمین خوردن آرنج دستم صدمه دیده و درد گرفت. چون از سواری خسته شده بودم، دیگر سوار نشده و آنرا به محافظین پیاده سپردم که اگر بخواهند سوار شوند و خود پیاده براه افتادم. پس از دو ساعت راه پیمایی در میان درخت زارها، بدهکده‌ای که قرار بود در آن استراحت کنیم، رسیدیم. مسجدی در کنار دهکده واقع بود که بجای بیمارستان از آن استفاده می‌شد و شیشه‌های دارو را مانند دوا فروشی‌های قدیم بغل‌هم چیده بودند.

نگهبان بیمارستان که خود را در پتویی پیچیده بود، همینکه ما را دید از جای برخاسته و دستور داد تا نان و ماست برایمان فراهم آورند. سپس همگی در کنار بخاری جمع شده و بخوردن پرداختیم.

در مسجد یا «بیمارستان» هفت تخت گذاشته و بیمارانی که روی آن خوابیده بودند، همگی بیماری حصبه داشتند. از نگهبان پرسیدم که با آنهایی که زخم بر میدارند چکار می‌کنید؟ وی در پاسخ گفت:

«اگر زخم کاری باشد در میان راه خواهند مرد زیرا در آنجائیکه زرد خورد می‌شود تا اینجا راهی بسی سخت و دشوار در پیش است که باید زخمی‌ها را بر پشت قاطر بسته و باینجا آورد. در این صورت اگر تا رسیدن به بیمارستان هنوز جان داشته باشد، معمولاً زنده می‌ماند»

بیماران آرام و بی صدا روی تخت خوابیده بودند، فقط یکمرتبه که بیدار شدم، نگهبان پزشک را دیدم، که با چراغ نفتی بروی تخت یکی از آنها که حالش بد بود، خم گردیده و بکاری مشغول می‌باشد.

بر خلاف دانشجوی پزشکی «چمرزان» که ادعا میکرد وضعشان از هر لحاظ خوبست نگهبان بیمارستان از کمبود داروهای مورد نیاز

شکوه داشت.

در ایوان مسجد جمعی از بیماران که قادر بر راه رفتن بودند، صبح گاهان نشسته و مشغول نوشیدن چای بودند. میان زخمی‌ها، کودک خرد سالی نیز دیده می‌شد که دستش باند پیچی بود. داروهای بیمارستان همه معمولی بوده و در چنین وضع بحرانی بدرد نمی‌خورد. از اینکه «پنسیلین» با خود نداشتم سیار متأسف بودم.

دیگر تا کلبه‌ای که ملا مصطفی در آنجا بود راه چندانی نداشتم، جاده از کنار جویباری که در لبه دره واقع بود، می‌گذشت و پس از تمام شدن زمین‌های زراعتی، کوه «کاروخ»، که قله‌اش را برف زمستانی فرا گرفته بود، شروع می‌شد.

چون به کلبه‌ای که ملا مصطفی در آنجا بود، رسیدیم مردخوش سیمائی که کمی انگلیسی می‌دانست و آنرا با لهجه بسیار شیرینی بکاره‌ی بردما خوش آمد گفت.

او می‌گفت که این زبان راهنگامی که در ارتش بریتانیا سربازی می‌کرده است نزد افسران انگلیسی یاد گرفته است.

«امین» به من اطلاع داد که ملا مصطفی در این دهکده بوده و امکان دارد در همین کلبه‌ای که ما هستیم باشد. در این موقع جوان دیگری داخل شده و کنار من نشست و بی مقدمه بازبان فرانسه شکسته پرسید شما کیستد و اینجا جکار دارید؟ چون از پاسخ دادن خود داری کردم اصرار کرده و گفت بنا بدستور ملا مصطفی آمده و باید نتیجه کار را گزارش دهد.

وی را که «کاک محمد» می‌نامیدند، مردی بسیار زیرک و هوشیار

۱- کاک. مخفف کاکا بوده و معنی برادر میدهد. کردها و مردمان استان

بنظر می‌رسید و از اینکه بعداً دانستم که وی با نام‌های گوناگون مورد پیگردپلیس سه کشور می‌باشد، چندان تعجب نکردم، زیرا وضع ظاهری او نشان میداد که آدم ساده‌ای نمی‌باشد. گذشته بران، حزب دمکرات کردستان هم برای اختلاس ۵۰۰ دینار درصدد دستگیر ساختن وی بودو اگر به چنگ می‌آمد با اعدام محکوم می‌گردید. این مطالب را «امین» بطور محرمانه می‌گفت و تصور میکنم مبالغه شده باشد. در تمام مدتی که با ملا مصطفی بودم همیشه «کاک محمد» با ما بودو نسبت بمن با مهر بانی رفتار می‌کرد.

با وجود اینکه برگ عبور آزاد از حزب دمکرات داشته و مجاز بدیدن استحضامات نظامی و پایگاه‌ها بودم، انتظار داشتم که ملا مصطفی اگر هم، مشغول بوده و وقت اضافی نداشته باشد باز هم اجازه دیدار بدهد ولی برخلاف انتظار خبر دادند که وی تا غروب آفتاب نمیتواند مرا بپذیرد. آنوقت هم بدرستی معلوم نیست.

در اینموقع باران شروع بیاریدن نمود. دو تن که چهل ساله بنظر می‌آمدند برای یافتن پناهگاهی بدرون اطاق آمدند یکی از آنها کیفی زیر بغل گرفته و دیگری تفنگ بر نو بردوش داشت. بقراری که می‌گفتند آن دو نفر از افسران سابق ارتش عراق بوده و از خدمت فراری شده و به ملا مصطفی پیوسته‌اند یکی از آنها سرهنگ و دیگری درجه سرگردی داشت.

فارس و بنادر جنوب کرمان هم به برادر، «کاکا» خطاب می‌کنند در صورتیکه فارسی زبانان استان‌های دیگر، کلمه (کاکا) را به سیاهان اطلاق کرده و آنها را با عنوان (برادر سیاه) یا کاکا سیاه، خطاب می‌کنند. بطوریکه اکنون کاکا و سیاه، برابر شده‌است

شش ماه پیش سرهنگ «عزیز اکرای» که در جنوب بغداد خدمت می کرد، قسمت مربوطه راها کرده و بمسافرت خطرناکی دست زد. بدین نحو که سراسر عراق را پیموده و در کردستان بشورشیان ملحق شد. ارتش عراق بعنوان تلافی زن و یک فرزندش را به بغداد آورده و در آنجا زندانی ساخت و از آن پس دیگر نتوانست روی آنها را ببیند. منظور ارتش از زندانی کردن زن و فرزند او برای آن بود که با اینکار از گریز سایر افراد ارتشی و پیوستن آنها به کردها جلوگیری کند.

اکرای تحصیلات خود را در انگلستان پیاپی رسانیده و در روسیه آموزش نظامی دیده و در عراق هم شغل فرماندهی داشت. طبیعی است که فرماندهی رزمی شورشیان هم بعهد وی واگذار خواهد شد. شغلی که به «اکرای» داده بوده بسیار مشکل بود. زیرا عشایر شورش دارای سازمان منظمی نداشتند و تمایلی هم به سازمان دادن واحدهای منظم و تشکیل جوخه و دسته و گروهان و گردان مانند حزب دمکرات نداشتند. اشکالی دیگری که «اکرای» با آن مواجه شد، آن بود که روابط افراد با سیستم قدیمی عشایری که پیش از این داشتند قطع شده بود. اما سازمان تازه ای که بتواند جوابگوی احتیاجات آنها باشد تاسیس نیافته بود. هسته مرکزی، یاستاد جنگی نیروی ملامصطفی را، پنجاه نفر و یا بیشتر از افراد عشایر تشکیل میدادند و آنها هم برای آنکه هدف بمباران نیروی هوایی عراق قرار نگیرند ناچار بودند مرتباً از یک دهکده بدهکده دیگر نقل مکان کرده دشمن را گمراه سازند. دولت عراق برای نابود ساختن ملا - مصطفی پیش از اندازه کوشش می کرد و او هم که مزه حمله هوایی انگلیس ها را به بارزان چشیده بود میدانست که چگونه باید با حمله هوایی مقابله

نماید . اکر اوی می گفت :

« برای اینکه عشایر، اصل حمله گروهان را که بایک سوم افراد سدی از آتش در برابر دشمن تشکیل داده و دوسوم دیگر پیشروی می کنند- بپذیرند، بسیار کوشیده است ولی تا کنون عشایر حاضر بقبول آن نشده اند.

کردها در جنگ تدافعی عشایری، بسیار ورزیده بوده و روش خاصی دارند . در اینگونه نبردها ابتدا مدافعان در لبه پرتگاهها موضع گرفته و بدشمنی که به تعرض پرداخته است آتش می کنند . همینکه پیاده نظام دشمن متوقف شد، معمولا جنگنده ها در ارتفاع کم پرواز درآمده و موضع عشایر را زیر بمب و موشک قرار میدهند. توپخانه دشمن هم بموازات حملات هوایی با دقت بیشتر سنگر عشایر را گلوله باران می کند.

در چنین وضعی عشایر از سنگرهای اولیه خارج شده و بسوی قله کوه عقب نشینی می کنند. پس از قطع بمباران هوایی، گلوله باران توپخانه پیاده نظام به فعالیت می پردازد و همینکه بنزدیکی سنگرهای عشایر رسیدند، آنها دشمن را از فاصله کم زیر آتش شدید قرار داده و با دادن تلفات زیاد وادار به عقب نشینی می نمایند. در پاره ای از اینگونه پیکارها تلفات باندازه است که باور کردنی نمی باشد . از این جهت نیروی دولتی عراق ترجیح میدهند که در پادگانها مانده و از برخورد با عشایر پرهیز نماید

تصور نمیکنم که سرهنگ «اگر اوی» با آن همه اطلاعات و تجربیات بتواند، خود را با وضع عشایری تطبیق داده و روش آنها را بپذیرد . خودش هم که به فکر من پی برده بود به گفتار خود چنین افزود :

« در اینجا هیچ چیز باندازه اجرای دستور اهمیت نداشته و کارها با دقت کامل انجام میگیرد »

شورشیان هم مانند سایر کرزها در حالیکه سینه‌شان باز است قسمت‌های دیگر بدن را بالباسهای گوناگون می‌پوشانند ولی سرهنگ اکراوی بجز يك پیراهن خاکی رنگ که پوشیده و فاقه روی آن بسته بود، چیزی دیگر در تن نداشت. وی میخواست خودش را به سرما و گرما عادت داده و در بدن مقاومت ایجاد نماید ولی حس کردم که از سرما ناراحت شده و پوست بدنش می‌لرزد امیدوارم قبل از آنکه بنیه وی در سطح بنیه شورشیان در آید دچار ذات‌الریه نشده و از پا در نیاید.

عصر آنروز «کاکه محمد» مرا برای گردش به بیرون کلبه راهنمایی کرد. صد قدم که راه رفتیم به محوطه‌ای رسیدیم که در آنجا غار کوچکی حفر شده و اطرافش را با بوته پوشانیده بودند تا از دیده‌هوائی در امان باشد. این غار، اقامت‌گاه موقتی «عباس مهمند آقا» رئیس طایفه (آرکو) بود، نامبرده کسی است که در (رانیه) با قوای دولتی درگیر شد، و در پیروان شورش سراسری کردستان آغاز گردید. وی مردی است بلندبالا با چشمانی سرخ و آبدار و چهره‌ی عبوس و درهم کشیده که هیچگاه خنده بر لبش نمی‌نشیند و چون درد دندان هم پیدا کرده بود، مرتباً صورتش در پیچ و تاب بود. وی اصولاً مردی است کم حرف و چون پرسیدم که جنگ چه موقع دوباره آغاز میشود، نگاهی مظلومانه بمن افکنده و در پاسخ گفت، اینگونه پرسش‌ها را باید از رهبر ما ملامت‌مندی نمود.

«عباس مهمند آقا» بفرزند دوازده ساله‌اش «سوار» می‌باید. وی که کودکی بیش نبود تفنگ بر نوی را که از قدش بلندتر بود بدوش گرفته و فاقه‌ی پرفشنگ به کمر داشت. با اصرار از من خواست تا از وی عکس بگیرم و من هم

اینکار را کرده و عکسی از وی برداشتم

هوا که کاملاً تاریک شد، ملامصطفی مرا نزد خود احضار نمود. محل اقامت وی تا آنجا چندان فاصله‌ای نداشت و بیش از صد قدم نبود. ملامصطفی در گوشه‌ی اتاق نشسته و به بالش کوچکی که مانند کیف دستی بود، تکیه داده بود. وقتی از در وارد شدم از جا برخاسته و پس از دست دادن، منتظر ایستاد تا کفش از پا در آورم. من که از اول فراموش کرده بودم، بسوی در بازگشته و پس از بیرون آوردن کفش بجانب وی رفتم.

لامصطفی مردی است بنجاه و نه ساله با چهره‌ای گردویی رنگ و ابرویی پر پشت و سیاه و بینی منقاری شکل او که از جنگجویان معروف قدیمی است، تصور نمیکنم پس از آن همه جنگها و نبردها دیگر «دلی» برایش باقی مانده باشد و اگر باقی باشد دلی فولادین است که در سینه‌اش می‌تپد. چاک پیراهنش که از سینه باز بود موهای در هم پیچیده سینه‌اش را آشکار می‌ساخت. او هم مانند دیگران شلوار کردی پوشیده و فانوسقه‌ای به کمر بسته و تفنگ بر نو در دسترس قرار داده بود. در سمت دیگر رادیوی ترانزیستوری نهاده که در موقع خود بطور معمول باخبار کشورهای عراق و ایران و بی‌بی‌سی انگلیس و روسیه گوش بدهد.

اطاق ملامصطفی پر از جمعیت بود و دوتن از نگهبانان شخصی که باوی بروسیه هم رفته بودند، همیشه از او نگهبانی میکردند. در این ملاقات «سرهنگ اکروای» و «کاک محمد» و یک نفر دیگر که در سابق بازرس پلیس عراق بود و اکنون متصدی بی‌سیم ملامصطفی میباشد حضور داشتند. ملامصطفی مانند دیگران از مقصد و منظورم چیزی نپرسید، و احوالپرسی نیز نه نمود. از قرار روش وی بدین نحو است. بجای آن سنگ چاقو تیز کنی که در کنارش بود

برداشته و شروع به تیز کردن چاقوی جیبی خود کرد.

بازرس سابق پلیس یا متصدی بی سیم فعلی ملامصطفی بجانب من روی گردانیده و گفت:

«من از آمدن شما به کردستان آگاهی داشتم و آن در موقعی بود که بی سیم «پنجوین» خبری خیلی فوری رمز، به وزارت کشور عراق در بغداد مخا بره می کرد. در آن گزارش قید شده بود که يك تن روز نامه نگار امریکایی و دو تن دیگر که راهنمای وی هستند، از مرز گذشته و بخاک عراق وارد شده اند، از قرار معلوم خبر آمدنم به عراق راهنگامیکه در یکی از دهکده های کردستان توقف کرده بودم داده اند و یا اینکه همراهان ما این مطلب را بازگو کرده و دهن بدهن همه جا پخش شده است. همانطور که جریان را با اطلاع متصدی بی سیم می رساندم، ملامصطفی هم بکار تیز کردن چاقو پرداخته و در ضمن بحرفهای من گوش میداد.

چون حرفی دیگر بمیان نیامد، از ملامصطفی چند پرسش درباره جنگ کرد و عراق نمودم و او بدون اینکه نگاهش را از روی سنگ چاقو تیز کنی برگیرد پاسخ آنها را داد. پس از آن سخن را بنخود مختاری کرد کشانده و پرسیدم، منظور از خود مختاری چه میباشد؟

ملامصطفی سر برداشته و در پاسخ گفت:

«روی تناسب جمعیت کرد و عرب، باید یک سوم در آمد نفت به کردستان اختصاص داده شود و يك سوم نمایندگان مجلس شورای عراق از کردها باشند و دخل خرج منطقه گسترش آموزش و پرورش و فرهنگ ملی در دست حکومت خود مختار کردستان بوده و پلیس و نیروی دفاعی منطقه را مردم کرد اداره نمایند در این صورت حدود اختیارات حکومت مرکزی عراق محدود سیاست

خارجی خواهد بود .

ازوی پرسیدم : اگر هر آینه دولت عراق بقصد لشکر کشی به یکی از کشورهای مجاور کردستان بر آید و یا اینکه یکی از آنها به مرز کردستان تجاوز کرد و ارتش عراق خواست از آن دفاع کند ، اگر اینکار یعنی اعزام ارتش به منطقه کردستان با اراده حکومت خود مختار هم آهنگ نباشد جریان چه وضعی پیدامی کند ؟

ملا مصطفی در پاسخ گفت :

« برای اینکار اجازه حکومت خود مختار کرد شرط اساسی است »
پرسیدم که این طرز خود مختاری با استقلال کامل چه تفاوتی دارد ؟
ملا مصطفی نگاهی کرده و جواب داد :

« آنچه را که ما می خواهیم همان خود مختاری است »

باز پرسیدم :

اگر چنین خود مختاری به دست آمد ، این کار سبب برانگیختن کردهای دیگر نخواهد شد؟ آیا آنها چنین حقی بشکل خود مختاری و یا پیوستن به کردهای عراقی مطالبه نخواهند کرد؟ و اگر آنها بپای خاسته و ادعای چنین حقی کردند شما با آنها چه خواهید گفت ؟ آیا آنها را باین کار تشویق می کنید و یا از اقداماتشان ممانعت بعمل خواهید آورد ؟

به آهستگی بسؤال خود پایان داده و معتقد بودم که بخوبی بر آن قضاوت میشود . « امین » را دیدم که آشفته و مضطرب است ، دریافتم که نمی تواند گفته ها را همانطور که گفته ام ترجمه نماید . ولی بازرس پلیس بخوبی از عهده بر آمده و بترجمه آن پرداخت معلوم بود که وی با اصطلاحات سیاسی بهتر از « امین » وارد بوده و اطلاعات بیشتری دارد .

اینرا هم بگویم که بمن گفته بودند که به ملامصطفی (ژنرال) خطاب نکنم زیرا از این عنوان بشدت متنفر است .

پس از ترجمه‌ی اظهارات من ملامصطفی برآشفته و با تندی به بازرس پلیس جوابداد :

« مادر عراق زندگی میکنیم و دیگران در ترکیه و سوریه و روسیه . چه گای در این مدت آنها توانسته‌اند برای ما انجام دهند و چه کاری از دست ما ساخته‌است؟ نحوه کمکی که در این مدت برای ما ویا برای کردهای عراقی کرده‌اند ، غیر از قاچاقچی گری چه بوده است ؟ » .

درین موقع گفتار آقای « مدس » (Medes) را که در استانبول گفتد بود ، بیاد آورده و برای ملامصطفی باز گونمودم . او چنین می گفت :

« چنانچه ملامصطفی دیراهی که پیش گرفته است پیروز گردد ، ما نیز برای قیام کردها ، بمطالعه خواهیم پرداخت » .

ملامصطفی در پاسخ گفت :

« اینکار بمان مربوط نیست . اگر کاری بخواهند بکنند می کنند و ما نمی توانیم از آنها جلوگیری نمائیم » .

ملامصطفی که مانند سایر مردم بارزان عمامه‌ای برنک سرخ و سفید بر سر داشت برای اینکه روی این گفته بیشتر تأکید نماید سرش را سریعاً تکان میداد . نباید تصور کرد که وی بر آنچه می گفت واقف نمی باشد . از اینکه اظهار نمود درباره سرنوشت کردهای دیگر اشتیاقی ندارد ، دروغ نگفته‌است زیرا وی مردی است حقیقت بین و هدف اساسی وی مردم بارزان و خویشاوندان خودش می باشد . با اینحال تصور کردم که از حقیقت کوئی طفره می رود زیرا اگر هرچه گفته است بآن مؤمن باشد ، پس آمدن

رئیس حزب دمکرات کردستان سوریه بعراق و شرکت در میننگ سالانه حزب دمکرات کردستان عراق چه معنی دارد؟ آیا وی که ریاست حزب را بعهده دارد از اینگونه وقایع بی اطلاع است؟

این واقعه را که باو گفتم با اوقات تلخی دوباره به تیز کردن چاقو پرداخته و در پاسخ گفت :

« من رئیس حزب دمکرات نیستم » .

این حرف بقدری غیر مترقبه و باور نکردنی بود که پنداشتم مترجم گفته را بدرستی ترجمه نکرده است . بازرس و « کاک محمد » که بدست پاچگی « امین » لبخند می زدند مرا مطمئن ساختند که در ترجمه اشتباه نشده است .

من که حاج و واج شده بودم پرسیدم ، این اختلاف چه وقت بروز کرد؟ ملامصطفی پاسخ داد :

« ریاست حزب در اقامت بمن تحمیل کرد » .

جای بسی تعجب بود که ابراهیم احمد و اعضاء دیگر حزب دمکرات پاسخ پیاره ای از پرسش هارا به رئیس حزب محول میکردند . اگر ملامصطفی رئیس حزب نیست ، پس چرا آنها اورا باین سمت می شناسند ؟ شاید آنها خودشان نمی توانند مسئولیت را قبول کرده و از اسم دیگری میخواهند استفاده کنند . در هر صورت ملامصطفی خودش را رهبر و یار رئیس حزب دمکرات نمیداند .

لامصطفی پیش از این که این حرف را به زبان آورد مدتی در باره آن فکر کرده و سپس چنین اظهار داشت .

« من مخالف سیاست و روش حزب دمکرات کردستان نیستم ، یعنی

با هیچ حزبی که برای منافع مردم کرد، فعالیت کند مخالفت نمیکنم. ولی هرگاه کسی یا جمعیتی قصد آزار رسانیدن به مردم کرد را داشته باشد با این روش موافقت نکرده و بلکه مبارزه هم خواهیم کرد».

برای من روشن بود که این اظهار نظر، ابراهیم احمد و سایر اعضای حزب دمکرات را شامل می شود. لذا دوباره سؤال کرده و درباره روش حزب مطالبی پرسیدم.

با وجودیکه ترجمه بسیار نارسا بود، مع الوصف از سیاق عبارت و زستی که ملامصطفی بخود گرفت دانستم که مقصود وی آنست که هنوز حزب دمکرات برای مردم کرد فعالیت می کند.

پرسیدم باید حزب دمکرات چه کاری برای مردم کرد انجام دهد تا معلوم شود برای منافع مردم کرد تلاش می کند؟ آیا اصلاحات ارضی مورد علاقه ی مردم کرد نیست؟

لامصطفی در پاسخ گفت:

«باید آنرا باراده ی مردم وا گذاشت»

سؤال شد که در هر صورت شما مظهر تمایلات مردم بوده و چهره اصلی انقلاب می باشید. و شما بودید که روحیه انقلابی در مردم ایجاد کردید.

پس از کمی فکر کردن، مترجم پاسخی که داد این بود:

«من چهره اصلی انقلاب نیستم. چهره و مفرز انقلاب مردم کرد و

آنهاست که خونشان روی نخته سنگ های کوه ریخته شده است می باشند».

در این موقع دستور شام داده شده و همگی بخوردن مشغول شدیم

پس از صرف شام دوباره به صحبت پرداخته و از وی سؤال کردم

مردم از این جهت که بروسیه رفته اید ، شما را کمونیست می پندارند ، در این باره چه میگوئید ؟

ملا مصطفی خنده‌ی تلخی کرده و در پاسخ گفت:

«مردم در همه حال وصله‌ای که میخواهند می چسبانند. من دعوت نامه‌ای هم از وینستون چرچیل نخست وزیر وقت انگلیس داشتم که به لندن بروم ولی دعوت روسیه را ارجح دانسته و با آنجا عزیمت نمودم.

سکوت ممتدی در پیرو این سؤال و جواب‌ها برقرار شد، در آخر سکوت را شکسته و به «امین» گفتم: تصور میکنم که ملا مصطفی خسته شده باشد خوب است که دیگر رفع زحمت نمائیم.

«امین» در پاسخ گفت هنوز زود است و این گونه مباحثات بزودی تمام نمی شود.

ملا مصطفی که متوجه شد ، قصد رفتن دارم از جای دیگر گفتگو بمیان آورده و از موضوع مورد بحث دور شدیم . سرانجام سخن از قاسم و مردم عرب بمیان آورد و گفت : وضع قاسم در آخر بجایی رسید که هیچ دوستی برایش باقی نماند، سپس به سخن ادامه داد چنین گفت:

«در آنروز موقعیت کردها خوب نبود با وجود اینکه بارها دشمن را شکست داده و از آنها زهر چشم گرفته بودیم . با این حال چون اسلحه سنگین نداشتیم تا بمقابله برخاسته و ضربت کاری بدشمن وارد سازیم ، از تلاش خود بهره‌ای نگرقتیم. آخر چه کسی اینگونه اسلحه‌ها را بماندهد؟»

مثل اینکه ملا مصطفی نمیخواست به کلام خود پایان داده و بگوید، «هیچ کس». از این رو از وی پرسیدم که آیا بسبب نداشتن توپهای ضد ارا به نتوانستید «ارییل» و «کر کوك» را آزاد کنید؟

ملا مصطفی در جواب گفت:

اگر قبل از آزاد کردن «رواندز» ماروانه «کرکوک» و «اریل» می شدیم اشتباه بود. در جنگ باید قدم بقدم پیش رفت.

در حدود دو ساعت بایکدیگر گفتگو کردیم و در این مدت ملا مصطفی مرتباً چاقو روی سنگ کشیده و آنرا تیز میکرد فقط هنگامی که میخواست همراه نگاه کند سر از روی سنگ برمیداشت.

همینکه زمینه برای آزاد کردن «گسلینگ» مساعد شد از وی تقاضا کردم که او راها سازند ولی با این تقاضا باشوخی و بذله گویی چنین پاسخ داد: «مستر گسلینگ جشن کریسمس^۱ Christmas امسال را با ما خواهند بود و گمان میکنم بوی خوش بگذرد. ما بوقلمون های خوبی در کردستان داریم و آنها را برای جشن وی آماده خواهیم ساخت^۲»

بدون اینکه حساب کرده باشیم گفتم وی درخت سرو مخصوص کریسمس هم باید باشد تا اینکه شادی و نشاط او تأمین شود ملا مصطفی خنده ای کرده و در جواب گفت:

«درختان سرو زیادی در شمال کردستان داریم بنابراین دیگر اشکالی در پیش نیست»

«امین» هم که مراسم جشن کریسمس انگلیسها را در فرودگاه (جانبیه) دیده بود این مطلب را تایید نمود.

چون باشوخی های ملا مصطفی که بطرز دیپلماسی مانند خروشچف وزیر شوروی در هنگام ملاقات با سفرای خارجی ادامه میداد، شکست خورده بودم لذا بطور جدی این مورد را متذکر شدم:

۱- روز تولد حضرت عیسی

۲- معمولاً در جشن تولد حضرت عیسی خوراک بوقلمون میخورند

از اینکه يك تن انگلیسی را دستگیر کرده و او را بروی کوهپای
کردستان بدوانید چه استفاده‌ای خواهید برد . من به شخصه اعتقاد دارم
که از این کار زیان دیده و دنیای خارج شما را راهزن و « مردم ربا »
خواهند پنداشت

ملا مصطفی سری تکان داده و در پاسخ باتلخی جواب داد :
« بگذارید که او در جشن کریسمس با ما باشد » .

سپس موضوع را بطرف خودش کشانیده اظهار داشت :
« من فردا برای سرکشی به جبهه جنگ رفته و می‌خواهم از اردوگاه
دولتی (زیوه) که در نزدیکی (رواندز) می‌باشد از دور دیدار کنم و پس از بازگشت
باشما بیشتر گفتگو خواهم کرد »

ضمن پوزش خواهی در جواب گفتم که من بیش از پنج هفت ماه موریت
ندارم که به کردستان آمده و پس از رسیدگی وقایعی که در اینجا جریان
دارد نتیجه کار را گزارش دهم و چون وقت سپری شده باید هر چه زودتر
حرکت نمایم

آنشب برای من بسی دردناک بود ، زیرا گروه گروه ککه به تنم
هجوم آورده و بدنم را با نیش‌های بی‌امان آزار میدادند .
روز بعد صبحانه را با « امین » صرف کرده و سپس بیست دینار اسکناس
عراقی برای مدتی که سمت مترجمی مرا داشت به وی دادم و آرزو کردم
بتواند سوقاتی مختصری برای زن و فرزندش خریداری نماید ، سپس با
دنیائی خاطر ، بسوی مقصدی که در پیش داشتم حرکت کردم .

« پایان »

تبرستان
www.tabarestan.info